



ماہنامہ علمی پژوهشی راہبرد توسعه
سال دوم، شماره هشتم، سرطان ۱۳۹۴

صاحب امتیاز: مجمع مشارکت و عدالت
مدیرمسوول: دکتر حمیرا قادری
مدیرمسوول: اسدالله ابراہیمی ۰۷۸۳۳۵۹۹۱۶
سرڈیبر: محمد کبیر شفق ۰۷۸۵۳۳۲۶۶۴

زیر نظر هیات تحریر

ویراستار: محمد یاسین محسنی
برگ آرا: احمدعلی حسنی

• ماہنامہ علمی-پژوهشی راہبرد توسعه از مقاله‌های ارسالی شما استقبال می‌کند.

• به مقاله‌های با بحث توسعه‌ای (فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) اولویت نشر داده می‌شود.

• ایمیل: r.tawsea@empower-flow.net

• شماره های تماس: ۰۷۷۷۷۶۱۳۳۸ و ۰۷۷۷۷۶۱۳۱۴

• نشانی: کابل، ناحیه سوم، سرک گولایی دواخانه، ایستگاه سابقه، دفتر مجمع مشارکت و عدالت

• اشاره: راہبرد توسعه تنها مسوولیت سخن نخست را به عہده دارد.

راهنمای نگارش مقاله برای ماهنامه علمی - پژوهشی راهبرد توسعه

یک. ساختار مقاله

۱. عنوان: عنوان باید کوتاه، گویا، جذاب و بیان کننده‌ی محتوای مقاله باشد.

۲. چکیده: (حد اکثر ۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) چکیده‌ی مقالات باید در برگرفته‌ی روش انجام پژوهش، یافته‌های اصلی و کاربرد موضوع باشد.

۳. واژه‌گان کلیدی: بین پنج تا هفت واژه بلافاصله پس از چکیده آورده شود

۴. مقدمه: تبیین اهمیت و ضرورت موضوع، یافته‌های قبلی در باره بحث و ساختار کلی آن را به صورت کوتاه شرح دهد.

۵. متن اصلی: معرفی کلی موضوع پژوهش، عنوان‌های اصلی و فرعی، متن مقاله (شامل روش‌شناسی، یافته‌ها بحث و نتیجه‌گیری)، پی‌نوشت‌ها و فهرست منابع ذکر گردد.

۶. نتیجه‌گیری: بیان‌گر نوآوری باشد و شامل نتیجه‌های به دست آمده از انجام پژوهش است.

دو. شیوه‌ی ارجاع دهی

ارجاع استنادی به منابع باید به روش درون‌متنی (نام، سال) باشد و پس از نقل مطلب درون‌کمان بیاید: (نام صاحب اثر، سال انتشار: صفحه).

سه. شیوه‌ی نگارش منبع

مشخصات کتاب شناختی منبع‌ها (در دو بخش فارسی و انگلیسی) به ترتیب حروف الفبا و به شرح زیر در پایان مقاله بیاید:

کتاب: نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان کتاب (به شکل اتالیک)، نام مترجم یا مصحح، محل انتشار، نام ناشر.

مقاله: نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان کامل مقاله (درون گیومه)، نام مترجم، نام مجله (به شکل اتالیک)، شماره مجله، صفحه، محل انتشار: ناشر.

رفرنس دهی به منابع اینترنتی

نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان مقاله یا کتاب، تاریخ‌بازیبی، نشانی کامل صفحه اینترنتی.

اطلاعات زیر در صفحه اول باشد

نام، نام خانوادگی نویسنده، درجه‌ی تحصیل، رشته‌ی تحصیلی، شغل، نشانی، ایمیل و شماره تماس خود را قید کنید.

توجه به زنان در ابعاد اجتماعی، سیاسی و حقوقی یکی از دغدغه‌های عدالت‌خواهی و حقوق بشری انسان‌ها بطور عام، و یکی از آمال و مطالبات اساسی زنان آزادی‌خواه و روشنگر بوده است. اصولاً زنان و مدافعان حقوق آنان بر این باور بوده‌اند که به حق این قشر، جفا و تبعیض از دیدگاه تفکیک جنسیتی صورت گرفته است. اما این ادعا در رابطه با زنانی که قربانی خشونت‌ها و جرایم هستند نزدیک به واقعیت است. زنان یکی از اقشار آسیب‌پذیر اجتماعی در برابر انگیزه بزهکاران و مجرمین بوده است و آسیب‌های وارده بر این قشر، می‌باید از سوی قانونگذار مورد حمایت‌های جزایی قرار گیرد.

جایگاه زنان در کشور ما هیچ‌گاه به مثابه یک شهروند نبوده و چه بسا که این قشر بر مبنای تفکیک جنسیتی در دیدگاه مردان که -اغلباً صاحبان قدرت بوده‌اند- به عنوان جنس دوم نگریده شده‌اند. زن به عنوان عضوی از خانواده می‌بایست در پستوی خانه پنهان می‌شد و مرد، به عنوان نخبه در عرصه زندگی حاضر می‌شد؛ چنین تعریفی در خانواده افغانستانی موجب گردید تا این قشر آسیب‌پذیر، تلخی‌ها و مرارت‌های بسیاری را متحمل شود. مظلومیت تاریخی و رنج‌آلودی که بر زنان جامعه افغانستان روا داشته شد به شکل بزه‌دیدگی‌های مکرر، نمود یافت. فروخته شدن و به کنیزی برده شدن زنان، جنگ‌های خانمان‌سوز و تجاوزهای گروهی و فردی به زنان، مواردی‌اند که تاریخ، گواه آن است.

رسم و رسومات غلط اجتماعی، فرهنگی و مذهبی همچون بد دادن (وجه المصالحه)، ازدواج اجباری، ازدواج زیر سن، منع از تحصیل، لت و کوب زنان توسط شوهران‌شان، کار بیش از حد معمول توسط زنان؛ معضل‌هایی‌اند که زن افغانستانی را در بند خود داشته‌اند. حتا در خیلی از قریه‌ها و قصبات کار زنان، دو برابر مردان است. زن به علاوه انجام کارهای خانه و نگهداری از فرزندان، وضع حمل‌های پی‌در پی و رسیدگی به حیوانات خانگی، می‌بایست دوشادوش مردان در کشاورزی و جمع‌آوری محصول زراعتی نیز کار کند.

طی سال‌هایی که از نظام کنونی می‌گذرد و به خصوص، دوران سیاه طالبانی، وضعیت اجتماعی و فرهنگی کشور، به موازات اوضاع سیاسی، اقتصادی و حقوقی آن دستخوش تغییر و تحول گردیده و بستر و زمینه‌های زندگی مردم، رو به توسعه و رفاه نمود. اما با توجه به فعالیت‌های داخلی و خارجی حامی حقوق زنان در راستای ارتقای وضعیت زن افغانستانی در خانواده و اجتماع، کمتر شاهد بهبود چشمگیر این جایگاه هستیم.

در این سال‌ها با وجود حاکمیت نسبی قانون، شاهد مواردی همچون: قتل‌های ناموسی و دیگر قتل‌های زنان، خودسوزی و خودکشی زنان، بریدن لب و بینی زنان، تجاوز جنسی به زنان و حتا دختران خردسال، و آزار جنسی خانم‌ها در اجتماع و محل‌های اشتغال آنان بوده‌ایم. آمار بالای خشونت و تجاوز بر زنان در ولایت‌های مختلف کشور، معضل‌هایی‌اند که شنیدن آن‌ها منجر به احساس یأس و درماندگی شده و نیازمندی راهکار به منظور رفع این چالش‌ها را بیشتر محسوس می‌کند. ماهنامه راهبرد توسعه نسبت به این موضوع بی‌تفاوت نبوده ضمن آگاهی‌دهی از حقوق و مسؤولیت‌های اجتماعی برای شهروندان، راهکارهای را در جهت رفع تبعیض و نابرابری‌های جنسیتی، دسترسی زنان به حقوق و وجایب انسانی و قانونی‌شان و خشونت‌زدایی در جامعه، ارائه داده‌اند که در این خصوص نقش فعال را در جامعه داشته‌اند.

عدالت جنسیتی و حقوق زنان

◆ انجیلا همت
◆ ماستر جامعه شناسی

جنسیتی در کار پایه عمل چهارمین کنفرانس جهانی زن در پکن (۱۹۹۵) تصویب گردید. کمیته اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل ECOSOC {۱}. جریان سازی جنسیتی، ابعاد و تبعات آن را، فرایند تعیین و ارزیابی آثار و تبعات هر فعالیت برنامه ریزی شده از جمله قانون گذاری، سیاست گذاری یا برنامه ریزی در تمام زمینه ها و در تمام سطوح برای مردان و زنان می دانند. جریان سازی جنسیتی روش یا استراتژی یکپارچه کردن ملاحظات و تجارب زنان و مردان در طراحی، اجراء، کنترل و ارزیابی سیاست ها و برنامه ها در تمام زمینه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به گونه ای است که زنان و مردان به طور مساوی بهره مند شوند و بی عدالتی اشاعه نیابد. هدف نهائی جریان سازی جنسیتی دستیابی به عدالت جنسیتی است. به گفته خانم ملو [۲] وزیر زنان کامبوج اهمیت جریان سازی جنسیتی در این است که «زنان تنها به عنوان استفاده کنندگان از برنامه های توسعه در نظر گرفته نشوند بلکه آنان خود در برنامه های توسعه مشارکت کنند». درک این مهم که جریان سازی جنسیتی فرایندی برای دستیابی به عدالت جنسیتی باشد بیان این حقیقت است که وارد کردن نگرش جنسیتی در همه خط مشی ها و برنامه ها ما را در نیل به سایر اهداف توسعه یاری خواهد کرد.

تمرکز اصلی چهارمین کنفرانس جهانی زن (۱۹۹۵) در پکن بر پیشرفت و توانمندسازی زنان در حوزه هایی مانند حقوق بشر و زنان بود یعنی زمینه هایی که وضعیت زنان نیاز

چکیده

عصر ما، عصر پرسشگری است رشد و بالندگی با نحوه پاسخگویی ما به پرسش هایی که ما را احاطه کرده اند تعیین می شود. در این زمان اگر در مسیر پیشرفت گام برداریم، عقب ماندگی را به جان خریدیم. یکی از پرسش های کلیدی هزاره جدید، «زنان» نحوه پاسخگویی و رویارویی با حوزه های نگران کننده مسائل مربوط به آنان و در نهایت استفاده بهینه از توانایی های زنان در فرایند توسعه پایدار کشورها محسوب می شود. بیست و سومین اجلاس ویژه مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۰۰، «تساوی جنسیتی، توسعه و صلح برای قرن بیست و یک» را شعار و دستور عمل آن سازمان قرار داد. این نوشتار بخش های چون، اهمیت نگاه جنسیتی در برنامه های راهبردی به منظور استفاده بهینه از توانایی های نیمی از جمعیت جهان، نظریه ها و الگوهای متفاوت و نوین توانمندسازی، توانمندسازی نیروی انسانی به عنوان مهم ترین ابزار در اثربخشی سازمانی، توانمندسازی زنان، موانع و چالش های توانمندسازی، زنان کارآفرین و پیشرفت های آنان در هزاره جدید، دستور عمل برای پژوهش، توسعه و آموزش کارآفرینی زنان با تاکید بر هموار کردن مسیر کارآفرینی برای زنان در افغانستان مورد بحث و بررسی قرار داده است.

واژه گان کلیدی: عدالت، جنسیت، عدالت جنسیتی، زنان، آزادی، برابری و افغانستان.

مقدمه

جریان سازی جنسیتی به عنوان روشی برای ارتقاء عدالت



به تغییر قابل ملاحظه‌ای داشت. در این کنفرانس حوزه‌های نگران‌کننده را در ارتباط با زنان جهان مشخص کرده است، زنان و فقر، آموزش و پرورش زنان، خشونت علیه زنان، زنان و اقتصاد، زنان در قدرت و تصمیم‌گیری، ساز و کارهای اساسی برای پیشرفت زنان، حقوق بشر، زنان و رسانه‌ها، شاید بتوان ادعا نمود که مهم‌ترین دستاورد فعالیت‌های سازمان ملل و تمام جهانیان وارد کردن رویکردهای جنسیتی در برنامه‌ریزی‌های راهبردی کشورهاست.

تبیین مفاهیم

جریان سازی جنسیتی

ابهامات زیادی در ارتباط با جریان‌سازی جنسیتی وجود دارد. اول آنکه جریان‌سازی جنسیتی فقط درباره تعادل جنسیتی یا داشتن شاخص‌های کمی در سازمان نیست بلکه جریان‌سازی جنسیتی به کارگیری نگرش جنسیتی در فعالیت‌های سازمانی است. افزون بر آن، فعالیت‌های انتزاعی و مقطعی درباره زنان را نمی‌توان جریان‌سازی جنسیتی نامید. جریان‌سازی جنسیتی بر وارد کردن زنان در فرایند توسعه بدون خارج کردن مردان از آن فرایند تأکید دارد.

جریان‌سازی به چه مفهومی به کار گرفته می‌شود؟ لغت نامه‌ها و فرهنگ‌نامه‌های زبان اصلاح «جریان‌سازی» را به‌عنوان جریان اصلی، جهت فعالیت یا اثرگذاری یا مبانی اصلی، گرایش یا روند تعریف کرده‌اند. جریان‌سازی به‌عنوان یک مفهوم به‌طور مشخص تمایل زنان برای در مرکز قرار گرفتن یا بخشی از جریان‌سازی بودن را منعکس می‌کند؛ اما زنان چگونه می‌توانند قسمتی از جریان‌سازی شوند؟ روناک جهان (۱۹۹۵) دو رویکرد متمایز را برای جریان‌سازی جنسیتی به کار می‌برد:

رویکرد اول: یکپارچگی مسائل جنسیتی را در پارادایم و چارچوب‌های توسعه قرار می‌دهد. در این رویکرد ملاحظات مربوط به زنان و جنسیت به‌طور گسترده به کار گرفته می‌شوند. زنان در تمام بخش‌ها و برنامه‌ها قرار می‌گیرند اما اولویت‌های برنامه‌ها به دلیل ملاحظات جنسیتی تغییر نخواهند کرد.

رویکرد دوم: استراتژی اصلی، مشارکت دادن زنان در تعیین اولویت‌های توسعه است. جریان‌سازی جنسیتی

به‌طور بنیادی درباره عدالت متمرکز است یعنی به‌همان نسبت که جریان‌سازی درباره قدرت مطرح است در برنامه‌ها نیز مطرح می‌گردد. از سال ۱۹۹۳، تقریباً بعد از یک دهه که اصطلاح جریان‌سازی وارد مباحث زنان و توسعه گردیده بود، توافق نظر منسجم و واضح‌تری در مورد مفاهیم و معنای جریان‌سازی به‌وجود آمده است (اندرسون، ۱۹۹۳).

جریان‌سازی جنسیتی فرایندی است که تغییر در فرهنگ سازمانی، نحوه تفکر، تغییر در هدف‌ها، ساختارها، و تخصص‌های منابع سازمان‌های بین‌المللی، دولتی و غیردولتی را می‌طلبد. برنامه‌های اجرایی جریان‌سازی جنسیتی در قالب ظرفیت‌سازی، و توانمندسازی، آموزش و ارتقاء سطح آگاهی، و فراهم نمودن فرصت‌هایی برای شبکه‌سازی و ارتباط اثربخش میان زنان انجام می‌گیرد. تمام تلاش‌ها و فعالیت‌ها در جریان‌سازی جنسیتی همانا برجسته کردن هدف اصلی آن یعنی عدالت جنسیتی است و تشخیص اینکه عدالت جنسیتی یکی از اهداف اصلی توسعه بوده است.

عدالت جنسیتی

هدف اصلی عدالت جنسیتی رسیدن به عدالت میان زنان و مردان به‌منظور تضمین دستیابی به توسعه پایدار است. با ورود به هزاره جدید اکثر کشورهای جهان خود را ملزم می‌دانند فضایی خلق کنند که در آن زندگی بهتر با حذف بی‌عدالتی بر پایه جنسیت، نژاد، طبقه یا مذهب شکل گیرد. دستیابی به عدالت جنسیتی تنها با ارتقای مشارکت برابر زنان با مردان در فرایند تصمیم‌گیری‌های مربوط به توسعه میسر نمی‌شود؛ بلکه کمک به زنان و دختران در تشخیص حقوق انسانی زنان، کاهش تبعیض‌های جنسیتی در دسترسی به منابع و کنترل بر آن و بهره‌گیری از مزایای توسعه است. عدالت جنسیتی محور سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌های اثرگذار بر مردان و زنان در آینده زمانی حاصل می‌شود که به این واقعیت پی ببریم که هر سیاست‌گذاری، و یا هر برنامه توسعه به‌طور متفاوت بر مردان و زنان اثر می‌گذارد. گروهی به دلیل عدم آگاهی می‌پندارند که عدالت جنسیتی به معنای یکسان کردن زنان همانند مردان است، در حالی که بنیان و هدف عدالت جنسیتی بر پایه توانمندسازی و ارتقای مشارکت برابر آنان به‌عنوان



پیشگامان تغییر در فرایندهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی استوار است.

همچنان که در کارنامه عمل پکن (۱۹۹۵) آمده است پیشرفت و رسیدن به عدالت میان زنان و مردان جوهره اصلی حقوق بشر است. شاید ساده ترین تعریف از عدالت جنسیتی چنین باشد: زمانی که فرصت‌های در دسترس برای زنان و مردان جامعه بیشتر شود و زنان و مردان جامعه در کنار هم و با هم برای تغییر در نگرش‌ها، باورها، رفتارها، نقش‌ها و مسوولیت‌ها در محیط کار، خانواده، جامعه، و بازار جهانی تلاش کنند تا شأن انسانی حفظ شود و اعتلا یابد، آن زمان است که عدالت جنسیتی حاکم می‌شود. [۳]

عدالت جنسیتی و توانمندسازی

کارآفرینی زنان یکی از روش‌های نوین توسعه نیروی انسانی با هدف بهبود عملکرد، افزایش بهره‌وری، استفاده از ظرفیت‌های آنان و آماده کردن آنان برای چالش‌های توانمندسازی بوده است. در سازمان‌های موفق که نظام‌های یکپارچه و منسجم مدیریت منابع انسانی با هدف رشد و توسعه کارکنان طراحی شده است برنامه‌ریزی شغلی، برنامه جانشین پروری، ارزشیابی عملکرد به همراه آموزش و مربی‌گری بخشی از برنامه‌های توسعه نیروی انسانی است. توانمندسازی در گرو تغییر بنیادی در نگرش، برداشت ما از مسوولیت، تعهد و مشارکت همراه با داشتن شرایط فرهنگی مناسب است. توانمندسازی تبدیل طبیعی قدرت به دانایی و فرهیختگی بدون تلاش در حفظ و تملک قدرت است. [۴].

الگوهای نوین رهبری برخلاف ساختارهای سنتی - مدیران در رأس هرم و تمام زیر دستان در پایین - پیروانی برای رهبر در نظر گرفته نمی‌شود؛ به عبارت دیگر رهبر یک تیم توانمند، رهبر رهبران است.

توانمندسازی فرایند توزیع دوباره قدرت اجتماعی، از قبیل، حقوق، منابع، فرصت‌ها و مسوولیت‌های افراد و گروه‌های اجتماعی در ارتباط با یکدیگر، در یک جامعه است. هدف توانمندسازی ایجاد تساوی (برابری و همسانی براساس قانون) بوده است. قدرت اجتماعی را می‌توان ظرفیت متفاوت افراد و گروه‌های اجتماعی در باره تقسیم منافع، تقسیم کار، تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی دانست. قدرت اجتماعی از دسترسی متفاوت یا کنترل بر منابع مادی،

نیروی انسانی و منابع ذهنی شکل می‌گیرد، (Batliwala ۲۰۰۲).

با نگاهی به حوزه‌های نگران‌کننده مربوط به زنان، روشن است که هدف نهایی برای زنان، توانمندسازی و کمک در رسیدن به استقلال اقتصادی است. با اشاره‌ای کوتاه به مفهوم جنسیت و حقوق، بحث را دنبال می‌کنیم. جنسیت تفاوت‌های ساختار یافته اجتماعی بین زنان و مردان فارغ از تفاوت‌های بیولوژیکی میان آنان است. حق، مجموعه‌ای از فرصت‌ها، منابع و حمایت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فرد در جامعه است که به وسیله قانون حمایت و تضمین می‌شود به عبارت دیگر لازم الاجرا بوده و انکار یا نادیده گرفتن آنها به مفهوم سرپیچی از قانون خواهد بود.

عوامل عدم دست رسی به توانمندسازی زنان

۱. فقر و بی سوادی؛
۲. دریافت/عدم دریافت هزینه‌های تأمین اجتماعی؛
۳. فقدان فرصت‌های اشتغال؛
۴. روابط اهانت آمیز و عاری از منش؛
۵. آزار و اذیت؛
۶. بیماری همسر، فرزند یا خود فرد.

محورک‌های بیرونی توانمندسازی زنان

۱. در برخی موارد طلاق؛
۲. سرپرست شدن خانواده؛
۳. ترغیب و تشویق؛
۴. کمک‌های مادی؛
۵. داشتن اطلاعات در باره فرصت‌ها؛
۶. مهارت‌های موثر؛
۷. الگو/الهام بخشی.

طبیعت کارآفرینی و کارآفرینی زنان

کارآفرینی فرایند برنامه‌ریزی، سازماندهی، اجرا و قبول خطر در کسب و کار است. کارآفرین کسی است که به کارآفرینی مشغول است [۵]. کسب و کارهای کوچک عبارت‌اند از کسب و کاری که متعلق به یک نفر یا گروه کوچکی از افراد است. کسب و کارهای کوچک فروش‌شان یا دارایی‌های‌شان به میزانی نیست که بتوانند بر محیط خود اثرگذار باشند پژوهش‌ها نشان می‌دهند که:

۱. چیزی حدود ۹۹٪ از کسب و کارهای ایالات متحده

راکسب و کارهایی با کمتر از ۱۰۰ نفر کارمند تشکیل می دهند.

۲. بیشتر کسب و کارهای کوچک در ایالات متحده را مالکشان اداره می کنند؛

۳. کسب و کارهای کوچک حضوری قوی در سازمان های اقتصادی قدیمی و نوپا دارند. نقشی مهم در ایجاد اشتغال (۸۰٪ مشاغل جدید)، نوآوری (۳۸٪ تمام مشاغل در تکنولوژی والا)، و اثری بس کلیدی بر کسب و کارهای بزرگ (۹۶٪ از تمام صادرکنندگان ایالات متحده) دارند. [۶]

چالش های راهبردی برای سازمان های کارآفرینی زنان

۱. انتخاب کسب و کاری که می توان در آن رقابت نمود؛
۲. تأکید بر دارا بودن مزیتی منحصر به فرد (market niche)؛
۳. داشتن طرح فعالیت (business plan)

طی دو دهه گذشته، زنان بسیاری وارد رشته کارآفرینی شده اند. مسیرهایی که زنان برای کسب نقش های رهبری در کسب و کار دنبال کرده اند، متفاوت است. حضور زنان در مکان های کسب و کار برای اداره سازمان های کوچک و کارآفرینانه اثر عظیمی بر اشتغال و محیط های کسب و کار در سراسر جهان داشته است. آمارها نشانگر رشد زنان کارآفرین تا سال ۲۰۰۲ در جهان بخصوص آمریکای شمالی بوده است. هر چند که مشکلات اولیه بر سر راه توفیق زنان در کسب و کار از میان برداشته شده است، اما هنوز چالش ها و موانع فراروی زنان کارآفرین بسیار است. پرسش های بسیاری از سوی پژوهشگران در باره اثرات کارآفرینی زنان مطرح شده است. پژوهشگران اثرات اقتصادی و اجتماعی مالکیت زنان بر کسب و کار را بررسی کرده اند که سبب پیشرفت زیادی در نحوه آموزش و توسعه زنان کارآفرین درون برنامه های آموزشی و پژوهشی شده است.

ویژگی زنان کارآفرین: زنان از طرق گوناگونی مالک کسب و کار می شوند. طبقه بندی وسیعی از زنان مالک کسب و کار زنانی هستند که کسب و کار را به ارث برده، یا بدست آورده اند، زنانی که کسب و کار را به همراهی همسر یا ششکر کاء آغاز کرده اند پژوهش های اولیه در مورد زنان کارآفرین دلالت بر وجود تفاوت با معنایی بین کارآفرینان زن و مرد است. با این حال، بررسی های اخیر نشان داده است که شباهت های بیشتری بین کارآفرینان زن و مرد در

ارتباط با ویژگی های روان شناختی و جمعیت شناختی وجود دارد، (Birley 1989) بسیاری از شاخص های جمعیت شناختی کارآفرینان برای زنان و مردان یکسان بوده است.

انگیزش زنان برای کارآفرینی چیست؟ افزایش تعداد زنان کارآفرین، تا حدودی به دلیل وجود سقف شیشه ای است که مانع از صعود زنان بالاتر از سطح های خاص در سازمان است، (Daily ۱۹۹۰).

آثار سقف شیشه ای بر پیشرفت شغلی زنان طبق مطالعات وزارت کار ایالات متحده در سال ۱۹۹۵ سبب افزایش زنانی شد که حاضر به اشتغال در سازمان های بزرگ نبودند و بدین دلیل به کارآفرینی روی آورده اند. جولی ویکس در پژوهش های خود (۱۹۹۵) اعلام می دارد که ۴۴٪ از صاحبان کسب و کار، زنانی بودند که سازمان های خود را به دلیل سقف شیشه ای ترک کرده اند در مقایسه با ۱۷٪ مردانی که کار خود را به دلیل تبعیض رها کردند.

تأسیس و راه اندازی کسب و کار، زنان را قادر می سازد تا از توان بالقوه، دانش، مهارت خود استفاده بهینه می کنند که این خود رضایت بیشتری برای آنان به ارمغان آورده است. ساعات کار انعطاف پذیر، تصمیم گیری برای گذراندن وقت با خانواده از دیگر انگیزش های شروع کسب و کار خصوصی است. انگیزه مهم دیگر برای بسیاری از کارآفرینان زن، اعتقاد به تغییر، احساس مسوولیت و تاثیر مثبتی است که این گروه از زنان بر دختران و زنان جوان دارند. (Ben-Yoseph, Gundry and Maslyk-Musial ۱۹۹۴)

آموزش کارآفرینی زنان در دانشگاه ها

در ارتباط با کارآفرینی زنان و آموزش کارآفرینی دو موضوع قابل بحث است. اول وارد کردن مسائل زنان کارآفرین در دوره های عمومی کارآفرینی و دیگر نیاز به طراحی دوره های خاص برای زنان کارآفرین دارد. در باره مورد اول باید یاد آور شد که بیشتر کتاب های درسی کارآفرینی از سال

۱۹۹۴ تاکنون، در کشور غربی یک یا دو فصل را به زنان کارآفرین اختصاص داده اند که دال بر پیشرفت و توجه به عملکرد، نیاز و ویژگی های آنان است. [۷].

براش در سال ۱۹۹۴، در پژوهش های خود متوجه شد که در



اهداف توسعه یاری خواهد داد. در چهارمین کنفرانس جهانی زن (۱۹۹۵) در پکن بر پیشرفت و توانمندسازی زنان در حوزه‌هایی مختلف مانند حقوق بشر و زنان بررسی شد یعنی زمینه‌هایی که وضعیت زنان نیاز به تغییر قابل ملاحظه‌ای داشت. در این کنفرانس حوزه‌های نگران‌کننده را در ارتباط با زنان جهان مشخص کرده است: زنان و فقر، آموزش و پرورش زنان، خشونت علیه زنان، زنان و اقتصاد، زنان در قدرت و تصمیم‌گیری، ساز و کارهای اساسی برای پیشرفت زنان، حقوق بشر، زنان و رسانه‌ها، شاید بتوان ادعا نمود که مهم‌ترین دستاورد فعالیت‌های سازمان ملل و تمام جهانیان وارد کردن رویکردهای جنس‌گیتتی در برنامه‌ریزی‌های راهبردی کشورها بوده است که افغانستان نیز از این برنامه جهت مشارکت زنان در امور و تامین عدالت جنسیتی به عنوان یک اصل اساسی می‌تواند بهره‌بردار.

پی‌نوشت‌ها

۱. آژانس بین‌المللی عدالت جنسیتی، کانادا، ۲۰۰۳؛
۲. <http://www.leadersdirect.com/em-peop.html>
۳. Economic and Social Commission (ECOSOC), Houghton, Mifflin Company, third edition, [2003]
۴. Ms, Sochua Mu, Minister for women and Veteran Affairs ۲۰۰۱ in Cambodia,
۵. همان مأخذ؛
۶. case study؛
۷. Incubator.
۸. همان مأخذ.

کاتولوگ موارد خاص برای مطالعه دانشگاه هاروارد، زنان کارآفرین به عنوان تصمیم‌گیر در کسب و کار خود معرفی شده‌اند و از این زنان در ده مورد کارآفرینی به عنوان کارآفرین نام برده نشده است. در باره موضوع دوم، دوره‌های بسیار کمی در دانشگاه‌ها به بحث زنان کارآفرین پرداخته‌اند. هر چند که از سال ۱۹۹۷ دانشگاه‌های امریکایی دوره‌های مختلفی را در باره انگیزش، عوامل اقتصادی و رفتار کارآفرینان زنان ارائه کرده‌اند. در افغانستان، نیز از سال ۲۰۰۱ در برخی از دانشگاه‌های بزرگ مراکز کارآفرینی تأسیس شده است که بیش‌تر به فعالیت‌های پژوهشی و ارائه دوره‌های عمومی کارآفرینی مشغول هستند. البته با تأسیس مراکز آموزشی برای زنان شاغل در چندین ولایت مراکز آموزشی و کارآفرینی زنان ایجاد شدند. برخی موسسات با حمایت از فعالیت‌های آنان کمک‌های مالی نیز می‌کنند. [۸].

نتیجه‌گیری

از اواسط دهه، ۱۹۹۰ اطلاعات و دانش در باره پیشرفت، فرصت‌ها، و چالش‌های فراروی زنان کارآفرین بیشتر شده است که جریان‌سازی جنسیتی به عنوان روشی برای ارتقاء عدالت جنسیتی در جوامع مختلف مطرح بوده است و آن را به بررسی می‌گیرد، جریان‌سازی جنسیتی، ابعاد و تبعات آن را چنین بیان می‌کند که فرایند تعیین و ارزیابی آثار و تبعات هر فعالیت برنامه‌ریزی شده از جمله قانون‌گذاری، سیاست‌گذاری یا برنامه‌ریزی در تمام زمینه‌ها و در تمام سطوح برای مردان و زنان است. جریان‌سازی جنسیتی روش یا استراتژی یکپارچه کردن ملاحظات و تجارب زنان و مردان در طراحی، اجراء، کنترل و ارزیابی سیاست‌ها و برنامه‌ها در تمام زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به گونه‌ای است که زنان و مردان به طور مساوی بهره‌مند شوند و بی‌عدالتی اشاعه نیابد. هدف نهایی جریان‌سازی جنسیتی دستیابی به عدالت جنسیتی است. این را باید پذیرفت که زنان تنها به عنوان استفاده‌کنندگان از برنامه‌های توسعه در نظر گرفته نشوند بلکه آنان خود در برنامه‌های توسعه مشارکت کنند. درک این مهم که جریان‌سازی جنسیتی فرایندی برای دستیابی به عدالت جنسیتی باشد بیان این حقیقت است که وارد کردن نگرش جنسیتی در همه خط‌مشی‌ها و برنامه‌ها ما را در نیل به سایر



نقش زنان در تحقق عدالت اجتماعی

♦ حوریه رسولی
♦ دانشجوی حقوق

چکیده

اجرای قوانین حاکم در کشورها، هدف اصلی نظریه پردازی های سیاسی و ایجاد حداقل عدالت در جامعه است. تأملات نظری درباره مفاهیمی چون عدالت، آزادی، برابری، جامعه مدنی هنگامی مورد قبول و مؤثر واقع می شود که با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه، زمینه های اجرا و عملی شدن بیشتری برای آنها فراهم شود. بی تردید، هدف از تولید علم و نظریه پردازی در جامعه کنونی افغانستان، رفع مشکلات نظری برای شفاف شدن مسیر عملی است. پژوهش حاضر نیز به نقش زنان و ابعاد عینی تر عدالت اجتماعی برای بالا بردن توان عملی و اجرایی آن در جامعه افغانستان پرداخته است. وقتی تصویر ذهنی کارگزاران از عدالت اجتماعی شفاف تر گردد، می توان به تحقق عدالت در جامعه امیدوار شد. در این پژوهش نخست به ابعاد، مؤلفه ها و شاخص های عدالت اجتماعی اشاره شده است و در ادامه، به نقش زنان در سازوکارهایی که به تحقق این ابعاد یاری می رسانند، در سه بُعد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مورد بررسی قرار گرفته اند.

واژه گان کلیدی: عدالت، عدالت اجتماعی، فرهنگ، اقتصاد، زنان و افغانستان.

مقدمه

برابری از مهم ترین ابعاد و بلکه اصلی ترین معنای عدالت است. معنای برابری این است که همه افراد صرف نظر از ملیت، جنسیت، نژاد و مذهب، در برابر کار انجام شده از حق برابر به منظور استفاده از نعمت های مادی و معنوی موجود در جامعه به گونه یک سان برخوردار باشند. مبنای برابری این است که: انسان ها به حسب گوهر و ذات برابرند و از این نظر، دو گونه یا چند گونه آفریده نشده اند. ارسطو برابری را در لحاظ نمودن افراد در برخورداری از ثروت، قدرت و احترام می داند و معتقد است باید با هر کس مطابق با ویژگی هایش برخورد کرد. از طرف دیگر، عده ای برپایی مساوات عادلانه را در دادن میزان آزادی، معقول می دانند تا میدان برای فعالیت کلیه افراد فراهم گردد. به موجب این که مقدار فعالیت ها و کوشش ها یکسان نیست، اختلاف و تفاوت به میان می آید یکی پیش تر قرار می گیرد و یکی هم پس می ماند؛ به عبارتی، معنای مساوات این است که هیچ ملاحظه شخصی در کار نباشد؛ اما آیا برابری ذاتی انسان ها سبب برابری آنها در همه زمینه ها می باشد؟ و آیا تفاوت استعدادها و شایستگی های افراد باعث نابرابری آنها با سایرین نمی شود؟ این ها سوالات است که در این نوشتار پاسخ داده شده است. برابری اجتماعی در سه عرصه





سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نمود می‌یابد. بسط و توضیح هر یک از این موارد در قسمت‌های مربوط به عدالت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه افغانستان بیان خواهد شد.

ابعاد عدالت اجتماعی

قانون مداری: قانون مجموعه مقرراتی است که برای استقرار نظم در جامعه وضع می‌گردد. کارویژه اصلی قانون، تعیین شیوه‌های صحیح رفتار اجتماعی است و به اجبار از افراد می‌خواهد مطابق قانون رفتار کنند. طبق اصول جامعه شناختی، فردی باهنجار تلقی می‌شود که طبق قوانین جامعه رفتار نماید. اما آیا متابعت از هر قانونی سبب متصف شدن افراد به صفت عدالت می‌گردد؟ در پاسخ باید گفت که هر قانونی توان چنین کاری را ندارد. قانون در صورتی تعادل بخش است که خود عادلانه باشد و عادلانه بودن قانون به این است که منبع قانون، قانون‌گذاران و مجریان آن عادل باشند. تنها در چنین صورتی است که قانون مندی افراد سبب عادل شدن آنها می‌گردد. قانون علاوه بر عادلانه بودن باید با اقبال عمومی مردم نیز مواجه شود که البته وقتی مردم منبع قانون را قبول داشته باشند و به عدالت قانون‌گذاران و مجریان آن اعتماد یابند، قانون را می‌پذیرند و به آن عمل می‌کنند. در جامعه‌ای که اکثریت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند، قانون حاکم قانون اسلام است، زیرا منبع آن را مردم پذیرفته‌اند، لذا قانون می‌تواند امر و نهی کند و عمل به آن عادلانه است. به طور کلی، هماهنگی مستمر انسان با هنجارهای اجتماعی و سنن و آداب منطقی جامعه، از مظاهر عدالت انسانی است و فرد را جامعه پسند و استاندارد معرفی می‌کند. علامه محمدتقی جعفری در این مورد می‌نویسد که زندگی اجتماعی انسان ها دارای قوانین و مقرراتی است که برای امکان پذیر بودن آن زندگی و بهبود آن وضع شده‌اند، رفتار مطابق آن قوانین، عدالت و تخلف از آنها یا بی‌تفاوتی در برابر آنها، ظلم است. (۱)

حقوق شهروندان: منظور از حق، امتیاز و نصیب بالقوه‌ای است که برای شخص در نظر گرفته شده و بر اساس آن، او اجازه و اختیار ایجاد چیزی را دارد یا آثاری از عمل او رفع شده و یا اولویتی برای او در قبال دیگران در نظر گرفته شده

است و به موجب اعتبار این حق برای او، دیگران موظف‌اند این شئون را محترم بشمارند و آثار تصرف او را بپذیرند. (۲) طبق تعریف مذکور، عدالت زمانی تحقق می‌یابد که به حقوق دیگران احترام گذاشته شود و اجازه و اختیار و یا تصرفی که حق فرد است، به او داده شود و از تجاوز به حقوق فرد پرهیز گردد. (۳)، هر چیزی در جامعه دارای حق است و تعادل اجتماع هنگامی میسر می‌گردد که این حقوق مراعات شود؛ برای مثال، یکی از بزرگ‌ترین حقوقی که افراد بشهر دارند، حق تعیین سرنوشت است، حال اگر به دلیلی این حق از انسان سلب گردد به عدالت رفتار نشده است. برای اجرای خوب این بُعد از عدالت اجتماعی، کارهایی باید صورت گیرد: نخست، باید حقوق، اولویت‌ها و آزادی‌های افراد معین و مشخص شود؛ دوم، جایگاه صحیح این حقوق تعیین گردد و سوم، این حقوق به درستی و از سوی افراد و مراجع ذیصلاح مراعات شود. همه افراد به شناخت حقوق متقابل خود با دیگران ملزم‌اند. سعادت و کمال هر انسانی در گرو شناخت و مراعات حقوقی است که بر گردن اوست.

توازن و عدالت: توازن با توزیع عادلانه ارتباط بسیاری دارد. البته نه تنها به این معنا که امکانات به طور شایسته و صحیح به افراد مستحق برسد، بلکه علاوه بر آن، امکانات به حد لازم و مورد نیاز وجود داشته باشد. هر چیزی که اجتماع لازم دارد، باید به اندازه کافی موجود باشد. نکته دیگر در بحث توازن، این است که امکانات به نحو صحیح در جامعه تقسیم گردد؛ برای مثال، در جامعه کارهای فراوانی در بخش‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، قضایی وجود دارد. اولاً: این کارها باید میان افراد تقسیم شود و ثانیاً: تقسیم کار باید به اندازه کافی و ضروری باشد و طبق نیازهای هر بخش، بودجه و نیرو مصرف گردد. عدل به این معنا، سبب دوام و بقا و تأمین عدالت در کل مجموعه می‌شود. (۴).

هم چنین از پیدایش شکاف طبقاتی و ایجاد طبقه مرفه و ثروتمند در سویی، و طبقات فقیر و نیازمند در سوی دیگر جلوگیری می‌کند. توازن، مصلحت کل جامعه را تأمین می‌کند و به این مسئله توجه دارد که توزیع نقش‌ها و امکانات بخشی، مقطعی و محدود نباشد، بلکه همه جانبه

بوده و کلیه بخش‌ها و افراد را در بر گیرد. ابعاد مذکور تصویر روشن‌تری از عدالت را به ذهن متبادر می‌سازد و در تعیین سازوکارهای تحقق آن یاری می‌رساند. در نتیجه گیری از آنچه آمد می‌توانیم برقراری مساوات، توازن و روحیه اطاعت از قانون در اجتماع، به نحوی که با مراعات حقوق تمامی شهروندان اعم از (زن و مرد) همراه باشد، را به عنوان تعریف عدالت اجتماعی پیشنهاد کنیم. مباحث مقاله حاضر بر اساس همین تعریف ارائه شده است.

سازوکارهای تحقق عدالت اجتماعی

عدالت در کارگزاران: کوتاه‌ترین و باصرفه‌ترین راه برای دست‌یابی به عدالت اجتماعی، وجود انسان‌های عادل و با تقوایی است که نهاد آنان مزین به عدالت شده است و راه پر پیچ و خم نیل به عدالت جمعی را به دور از دغدغه شیوه‌های سازمانی و نهادمند پیچیده امروزی طی می‌نمایند. در این مفهوم، انسان‌های عادل همانند مهره‌های شطرنج تلقی می‌شوند که بدون نیاز به بازیگری در صحنه، خود جابه‌جا می‌شوند و بازی را به پیش می‌برند. انسان عادل به ابعاد، مؤلفه‌ها و شاخص‌های عدالت‌آشناسست و همه آنها را در اعمال، گفتار و رفتار خویش رعایت می‌کند، در پی احقاقی حقوق خویش است، به خوبی با حقوق خود و سایرین آشناسست، به قوانین عمل می‌کند و سعی در ایجاد توازن و برابری در جامعه دارد تا جامعه‌ای فارغ از تبعیض و امتیازات ناعادلانه ایجاد گردد.

از نگاه اندیشمندان مسلمان، جهان و همه هستی بر محور عدل و داد حرکت می‌کند و این اصل در تمام وجوه هستی برقرار است. یکی از وجوه کوچک هستی، نفس آدمی است که فطرتاً با عدالت آشنا می‌باشد. انسان، به عنوان نقطه محور و اصل و اساس آفرینش مکلف به نهادینه کردن عدالت در خود و برقراری عدالت در جامعه است. لذا برخی در تعریف عدالت گفته‌اند: عدالت روحیه و نیرویی است که همواره متعادل عمل می‌کند و مطابق حق و واقعیت پیش می‌رود و حق هر کسی را به وی می‌دهد و جلوی احساسات نفع‌طلبانه شخصی یا انتقام‌جویی و بدخواهی و یا رفتار برابر سلیقه و میل خود را می‌گیرد و در یک کلمه، تابع حق و قانون قرار می‌گیرد. (۵)، مهم‌ترین وظیفه کارگزاران عادل، رفع ظلم و هر گونه نابرابری از جامعه و رساندن آن عده از شهروندان که بر اساس جبر تاریخ و عدم آگاهی در حق

شان ظلم صورت گرفته به حقوق‌شان می‌باشد. این که چگونه می‌توان انسان‌ها را به سمت و سوی عدالت هدایت کرد، بحثی است که در چارچوب عدالت فرهنگی بررسی شده است.

الف - سازوکارهای سیاسی

۱. مشارکت سیاسی

مشارکت سیاسی روندی است که طی آن، قدرت سیاسی میان افراد جامعه توزیع می‌گردد؛ به این معنا که تمامی شهروندان از حق تصمیم‌گیری، ارزیابی، انتخاب و انتقاد بهره‌مند می‌شوند. مایکل راش مشارکت سیاسی را «درگیر شدن فرد در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی از عدم درگیری تا داشتن مقام رسمی سیاسی می‌داند. (۶)، لازمه مشارکت سیاسی فعال وجود آزادی سیاسی است، چرا که در فقدان آزادی، نظارت و انتقاد صورت نمی‌پذیرد. مواردی چون آزادی بیان، آزادی انتقاد، آزادی اجتماعات، آزادی قلم، تحت عنوان آزادی سیاسی قرار می‌گیرند. آزادی سیاسی حقی است که تمام شهروندان باید به طور برابر از آن برخوردار باشند. بنیاد نظری مشارکت بر این اصل استوار است که حکومت از آن مردم و برای مردم و در جهت اعتقادات و خواسته‌ها و منافع آنان است و بنابراین، این مردم هستند که باید زمام دار امور کشور باشند، ولی از آن جایی که گردش امور و هدایت آن از سوی کلیه افراد ممکن نیست، تعدادی از شهروندان به نمایندگی از مردم هدایت امور را بر اساس اصل دموکراسی عهده می‌گیرند؛ اما همان گونه که گفته شد انتخاب افراد، نظارت و ارزیابی، ارایه پیشنهاد و انتقاد از آنها و نیز تعیین اهداف نظام سیاسی و جهت‌گیری کلی آن، از سوی مردم و با موافقت آنان و بر اساس نظام ارزشی جامعه انجام می‌شود. این امور از وظایف مهم مردم بوده و آنها در قبال انجام آن مسئول‌اند. مشارکت سیاسی شهروندان به دو شیوه فعالیت‌های مشارکت‌جویانه و فعالیت‌های پیرو منشانه قابل تحقق است. در بُعد مشارکتی، شهروند در صدد اعمال نفوذ بر روند سیاست‌گذاری است. این فعالیت‌ها در اشکال تعریف منافع، تدوین منافع و سیاست‌گذاری صورت می‌گیرد که در جریان آنها، شهروندان به بیان درخواست‌ها و پیشنهادهای خود به نفع سیاست‌ها پرداخته و اعمالی چون



رأی دادن، حمایت سیاسی از رهبر یا گروه سیاسی و تقاضا و پیشنهاد را انجام می دهند. در بُعد پیرومنشانه، شیوه هایی چون آرایه منابع، دریافت منابع و رفتار قانونمند وجود دارد و مردم در قبال برخورداری از مزایای تأمین اجتماعی و خدمات رفاهی، به پرداخت مالیات، رفتن به خدمت نظام وظیفه، اطاعت از قوانین و انجام رفتارهای بهنجار، تعهد وفاداری به حکومت، گوش دادن به سخنان رهبران سیاسی مبادرت می ورزند. (۷)، مشارکت سیاسی مردم زمانی فعالانه، آگاهانه و مؤثر است که مردم منبع اصلی اعمال و رفتارهای حکومتی (قانون) را قبول داشته باشند و به منابع استخراج قانون باور داشته و آن را بپذیرند. از طرف دیگر، افراد جامعه باید یقین پیدا کنند که تصمیم گیری و عملکرد نظام منطبق بر ارزش های پذیرفته شده آنان و قانون حاکم بر جامعه بوده است، در این صورت است که حکومت مشروعیت لازم را کسب می نماید و به تبع آن، از مقبولیت عام نیز برخوردار می شود، زیرا در تلقی مردم حکومتی عادلانه است که مشروعیت داشته باشد و قانون آن عادلانه باشد، چنین حکومتی است که با مشارکت فراوان مردم روبه رو خواهد شد.

۲. گزینش سیاسی

گزینش سیاسی فرآیندی است که به وسیله آن، افراد مقامات رسمی را در نظام سیاسی به دست می آورند یا در نقش کارگزار رسمی را در مقامات سیاسی و اداری رسماً به عهده می گیرند؛ اما در بعضی موارد در نقش منصب داران دیگر مانند اعضای قوه قضائیه، پلیس و ارتش خدمت می کنند. معمول ترین فرایند گزینش سیاسی پست های کلیدی در جهان امروز، انتخاب از بین دو کاندیدا یا بیشتر با رأی مخفی است، اما انتصاب مقامات در برخی پست های غیر انتخابی مطرح است. در گزینش افراد به خصوصاتی هم چون سن، تحصیلات، شغل و غیره توجه می گردد، اما خصوصیات عام تری نیز وجود دارد که افراد بیشتری را در بر می گیرد. جایگاه اجتماعی، آمادگی روانی و مهارت ها و تجربه های افراد از جمله این ویژگی ها می باشد. از منظر عدالت اجتماعی، آنچه در فرایند گزینش سیاسی اهمیت دارد این است که معیارهای گزینش افراد مبتنی بر چیست؟ آیا در گزینش افراد، خصوصیات اکتسابی و استعداد و توان واقعی وی مد نظر قرار می گیرد یا بر ویژگی های انتسابی،

موروثی و طبقاتی او توجه می شود؟

بدیهی است که شیوه اول مناسب تر و به عدالت نزدیک تر است، عوامل تعیین کننده دیگر در عادلانه بودن گزینش، سیستم گزینش افراد است. آیا انتخاب افراد برای به دست گرفتن یک مقام، شخصی است یا سازمانی؟ به عبارت دیگر، آیا افراد پس از گذراندن مراحل خاص به یک مقام دست می یابند یا این که در بدو امر از سوی چند تن از افراد سازمان آن را عهده دار می شوند؟ معمولاً در سیستم های حکومتی از هر دو شیوه استفاده می شود، اما هر چه فرایند انتخاب افراد غیر شخصی تر گردد، از دخالت عوامل نامربوط به استعدادها و توانایی های فرد در انتخاب او کاسته می شود و به استقرار شایسته سالاری در جامعه نزدیک تر می شویم.

۳. امنیت

فراهم شدن شرایط و زمینه های برابر برای ارتقای همه افراد جامعه و برخورداری یکسسان آنها از فرصت های اجتماعی، از عوامل مهم تأمین برابری در جامعه است و یکی از راه های اساسی برای فراهم کردن چنین زمینه ای، تأمین امنیت در جامعه است. با ایجاد امنیت پایدار و گسترده، همگان به یکسان از فرصت های مناسب و مساعد برخوردار می شوند تا به انجام بهتر امور سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بپردازند. از گذشته های دور تا امروز امنیت از مقوله های مهم و رایج زندگی بشر بوده است و گذر زمان نه تنها از اهمیت آن نکاسته، بلکه روز به روز بر اهمیت آن افزوده شده و ابعاد و دامنه وسیع تری یافته است. بنابراین، انجام هیچ کاری بدون وجود امنیت متصور نیست و در فقدان امنیت نه عدالت تحقق می یابد و نه آزادی. بسیاری از فلاسفه بزرگ سیاسی عامل تشکیل حکومت را تأمین امنیت دانسته اند. ریشه امنیت در لغت از امن، استیمان، ایمان و ایمنی است که به مفهوم اطمینان و آرامش در برابر خوف و ترس و نگرانی و نا آرامی است. (۸). امنیت دارای دو بُعد ذهنی و عینی است. به عبارت دیگر، امنیت هم شامل اطمینان و آرامش فیزیکی است و هم آرامش روحی و روانی را در بر می گیرد. «باری بوزان» امنیت را با توجه به این دو بُعد، این گونه تعریف می کند: امنیت عبارت از حفاظت در برابر خطر (امنیت عینی)،

احساس ایمنی (امنیت ذهنی) و رهایی از تردید (اعتماد به دریافت های شخصی) می‌داند. (۹).

بنابراین برابری سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به عنوان شاخص های عدالت اجتماعی زمانی برقرار خواهد شد که افراد جامعه از تمامی تهدیدات فیزیکی و روحی و روانی مصونیت داشته باشند. با چنین برداشتی از امنیت در دنیای امروز، انواع از امنیت مطرح است؛ اما امنیت سیاسی در جوامع مدرن بیشتر حایز اهمیت بوده است، مراد از امنیت سیاسی، اطمینان شهروندان به احقاق حقوق شان از سوی دولت است. افراد جامعه هنگامی که از امنیت شخصی، عمومی شان از جانب دولت اطمینان حاصل کنند، به امنیت سیاسی دست یافته اند. در این مورد دولت موظف است که در مراحل مختلف قانون گذاری، قضاوت و اجرای قوانین بی طرفی خود را نسبت به شهروندان حفظ کند و شهروندان نیز از این بی طرفی اطمینان حاصل نمایند. اقدام سیاسی یا اداری دولت علیه افراد و گروه ها و خشونت و سلب حیثیت و منزلت افراد از سوی دولت از مهم ترین تهدیدهای دولت نسبت به افراد است (۱۰) که به امنیت سیاسی خدشه وارد می‌سازد. در این میان آنچه بیش از همه به فراگیر شدن امنیت سیاسی در جامعه کمک می‌کند و افراد جامعه را نسبت به اقدامات دولت خوش بین می‌نماید، اقتدار سیاسی دولت است که خود بر آمده از مشروعیت بالای نظام سیاسی می‌باشد.

ب - سازوکارهای اقتصادی

در مرحله اول آنچه از عدالت اقتصادی به ذهن می‌آید، توزیع عادلانه ثروت در جامعه است. ساده ترین راه کسب ثروت، کار و فعالیت تولیدی است؛ به این معنا که کار، شخص را مالک حاصل آن کار می‌کند. اما این رابطه ساده و منطقی میان فعالیت فرد و تعلق گرفتن ثروت به او، تصویر متفاوتی در واقعیت می‌یابد و جامعه در عرصه اقتصاد از ظلم و ستم ها، استثمار، تبعیض ها و نابرابری لبریز می‌گردد. علت این امر می‌تواند در بخش کار و تولید باشد؛ یعنی همه افراد از شغلی که با آن امرار معاش می‌کنند برخوردار نباشند، یا ممکن است اشکال به سازمان توزیع برگردد؛ یعنی مزد متناسب با فعالیت افراد به آنان تعلق نگیرد و یا در توزیع درآمدهای عمومی به شهروندان، انصاف و برابری لحاظ نشود و یا ممکن است مصرف به

طور صحیح انجام نشود و استفاده نادرست گروهی سبب شود قشری دیگر از جامعه از نعمت های موجود بی بهره بماند.

علاوه بر ناهماهنگی و اشکال در تولید، توزیع و مصرف، مسایلی هم چون ناتوانی های جسمی یا حوادث طبیعی نیز می‌تواند فرد را از کار و فعالیت و در نتیجه، از بهره مندی از ثروت محروم سازد، هم چنین برخی افراد یا گروه ها راه هایی را برای کسب ثروت به کار می‌گیرند که در عمل موجب محرومیت افراد بسیاری از حق شان می‌شود. اختکار و گران فروشی و استثمار افراد از طریق پرداخت دستمزد پایین تر از حد معمول، ارتشا، عدم پرداخت وجوهی که باید به دولت پرداخته شود و اسراف سبب ایجاد بی عدالتی و نابرابری و پیدایش فاصله طبقاتی میان افراد می‌گردد. به طور کلی، سوء تدبیرهای دولت و رفتارهای خلاف قانون و ناعادلانه برخی افراد جامعه، از اسباب اصلی تأمین نشدن عدالت اقتصادی در جامعه به شمار می‌روند، بنابراین ایجاد عدالت در گرو اصلاح این دو و مشارکت آنها با یکدیگر است. افراد جامعه باید مشارکت اقتصادی مفید و فعال داشته باشند و دولت را در حل معضلات اقتصادی یاری رسانند و در مقابل، دولت نیز با تمام امکانات خود باید مشکلات مطرح شده در سه عرصه تولید، توزیع و مصرف را حل کند و با افراد و گروه های محل عدالت اقتصادی، به شدت برخورد نماید از طرفی هم موظف به تأمین زندگی مناسب و متعادل برای ناتوانان و نیازمندان است، لذا فعالیت های دولت دو جنبه سلبی و ایجابی می‌یابد.

اقدامات دولت در اجرای عدالت اقتصادی

عمده ترین مشکلات اقتصادی که سد راه تحقق عدالت اقتصادی می‌شود، در هر سه بخش تولید، توزیع و مصرف نهفته است. گام نخست برای رفع این مشکلات، حل نمودن مشکل تولید است، چرا که با تولید انبوه و کافی، بخش زیادی از مشکلات توزیع و مصرف نیز مرتفع خواهد شد. عمده ترین مواردی که باید در بخش تولید رعایت شود، عبارت اند از:

۱. تولید می‌باید نیاز زندگی به اندازه کافی؛
۲. ایجاد کار مناسب برای همه افراد و برابری آنها در داشتن شرایط مساعد کاری.



دولت برای انجام این کارها مجاز است در اقتصاد مداخله داشته باشد، زیرا تصور می‌شود در اختیار قرار دادن تمامی مراحل تولید به بخش خصوصی، نابسامانی‌های اجتماعی و افراط و تفریط‌هایی را در پی خواهد داشت. از این رو، دولت «به منظور تضمین و تعیین حداکثر و حداقل تولید کالاها ضروری» (۱۱).

در عرصه تولید نقش‌هایی را ایفا می‌کند، به این صورت که نخست با تأسیس واحدهای اقتصادی، مردم را در فعالیت‌های اقتصادی شرکت می‌دهد و در مرتبه بعدی، تسهیلات سرمایه‌ای و مالی را تأمین می‌کند تا مقدمات کار فراهم گردد. (۱۲).

علاوه بر مطالب ذکر شده، همه افرادی که در سنین کار کردن به سر می‌برند، باید از شغل متناسب برخوردار باشند، چرا که بیکاری علاوه بر جنبه اقتصادی که باعث گسترش فقر می‌گردد و از طریق تأثیر بر دستمزدها، بر فقر تعدادی از شاغلان می‌افزاید، (۱۳). به لحاظ اجتماعی نیز معضلات بسیاری به همراه دارد و نوعی بیماری اجتماعی محسوب می‌شود. دولت علاوه بر کارایی باید به نحوی عمل کند که افراد بیکاره به وجود نیایند؛ بی‌کار، کسی است که اصولاً برای هیچ کاری آمادگی پیدا نکرده است و کاری به او یاد نداده‌اند و اگر هم بخواهد کار کند، از عهده بر نمی‌آید. (۱۴)، دولت باید در تأمین شرایط اشتغال در جامعه، برابری همه افراد را مد نظر قرار دهد؛ یعنی شرایط و امکانات کار کردن برای همه اقشار فراهم شود که یکی از لوازم آن، داشتن آزادی انتخاب شغل است تا افراد به تناسب استعداد، علاقه، توان و شایستگی‌های خویش شغلی را که می‌خواهند، انتخاب کنند. این کار نقش مهمی در افزایش کیفیت کار تولیدی و توسعه اقتصاد کشور دارد. هم‌چنین دولت می‌تواند برای استفاده بهینه از کار تولیدی و بهبود بیشتر آن، زمینه‌های افزایش مهارت افراد را فراهم نماید؛ به عنوان مثال، برای افراد مستعدی که در جایی کار می‌کنند، دوره آموزش ضمن خدمت بگذارد تا در سطح بالاتر و با مهارت افزون‌تر به کار خود بپردازند. (۱۵).

توزیع نادرست امکانات از سوی دولت، پیامدهای اجتماعی و فرهنگی ناگواری خواهد داشت. مهاجرت روستاییان به شهرها و یا مهاجرت از شهرهای کوچک و دور افتاده به شهرهای بزرگ، گسترش بی‌رویه شهرنشینی، پیدایش

شهرهای خیلی بزرگ، حاشیه‌نشینی و غیره از این نوع پیامدها می‌باشد. توزیع نامتناسب در درون خود شهرها نیز سبب تقسیم شهرها (به ویژه شهرهای بزرگ) به دو بخش مرفه‌نشین و فقیرنشین می‌شود که این خود به افزایش تبعیض و بی‌عدالتی دامن خواهد زد. علاوه بر موارد مذکور، باید دستمزد افراد مطابق کار و استحقاق‌شان به آنها پرداخت شود و بدین ترتیب از استثمار و تزییع حقوق افراد جلوگیری گردد.

بنابراین، در بخش توزیع باید اولاً: توزیع همه‌جانبه و گسترده باشد و ثانیاً: مراکز تولیدی و اشتغال در تمامی نقاط کشور پراکنده باشد تا با تمرکز آنها در نقطه‌ای خاص، به معضلاتی که ذکر شد، گرفتار نشویم و هم‌چنین در قبال فعالیت‌های انجام شده دستمزد منصفانه به افراد پرداخت گردد. با بهبود و اصلاح تولید و توزیع، بخش عمده‌ای از مشکلات مصرف نیز حل می‌شود. آنچه در مقوله مصرف مطلوب است، بر خورداری همه افراد از امکانات لازم و ضروری یک زندگی مناسب می‌باشد. اما همان‌گونه که می‌دانیم عدم دسترسی همه افراد به خصوص زنان در جامعه سنتی افغانستان به این امکانات، بزرگ‌ترین مانع نیل به این هدف بوده است، زیرا منابع و فرآورده‌های اقتصادی به اندازه کل جمعیت نیست و همه افراد نمی‌توانند تمامی نیازهای‌شان را از منابع اقتصادی تأمین کنند.

با وجود نکات ذکر شده، می‌توان اقداماتی انجام داد تا حداقل اکثر مردم از زندگی متعادل برخوردار گردند. بخشی از این کارها با مشارکت‌های مردمی انجام می‌پذیرد و بخشی دیگر نیز به عهده دولت است. دولت باید نخست از مسایلی پیشگیری کند که در این بخش مشکل به وجود می‌آورند؛ همانند افزایش جمعیت مصرف‌کننده. در این راستا دولت با آموزش روش‌های کنترل و تنظیم خانواده، از افزایش بی‌رویه مصرف‌کنندگان می‌کاهد و با تعلیم روش‌های صحیح مصرف و آرایه‌الگوی صحیح آن، از اسراف منابع اقتصادی جلوگیری می‌کند. مداخله دولت در اقتصاد می‌تواند به شکل‌های نظارت، قانون‌گذاری و اجرای طرح‌های اقتصادی باشد. برای کارساز بودن مداخله در اقتصاد، محدوده‌ای به نام قلمرو آزادی نظر قانونی آرایه شده است تا تغییرات و مقتضیات زمانی نیز در قانون‌گذاری دولت مورد توجه قرار گیرد، بدین ترتیب دولت به برنامه‌ریزی

صحیح و حل پیشامدهای اقتصادی ناشی از تحولات فنی و تکنولوژی قادر خواهد بود. افزون بر اموری که دولت به طور ایجابی بر عهده دارد، سازوکارهای سلبی را نیز می‌تواند به منظور بهبود و پیشرفت اقتصادی به کار گیرد؛ همانند مبارزه با فساد اداری، رشوه، ربا و استثمار در بخش تولید، مقابله با احتکار و گران فروشی و سرقت اموال عمومی در قسمت توزیع و جلوگیری از اسراف و اتلاف منابع کشور. علاوه بر منابع ذکر شده، شهروندان بنا به مسئولیتی که در قبال یکدیگر دارند کمک‌هایی به دولت می‌کنند که در بخش مشارکت اقتصادی مردم بیان می‌شود.

نقش مردم در تأمین عدالت اقتصادی

اصلاح و بهسازی امور اقتصادی زمانی میسر خواهد شد که در این زمینه علاوه بر فعالیت‌های دولت، مردم نیز فعالانه مشارکت نمایند؛ در کشور باید کوشش شود دولت همه مصالح مردم را مورد توجه قرار بدهد و تأمین کند. ولی از سوی دیگر، کارها هر چقدر ممکن است کمتر دولتی شود و بخش‌های خصوصی حمایت شود. (۱۶)، تجربه نشان داده که جمع میان آزادی اقتصادی افراد و مداخله در اقتصاد ممکن نیست، زیرا زندگی در دوران کنونی از سویی، نیازمند دخالت فزاینده دولت در اقتصاد و تأمین مسایل رفاهی، بهداشتی و عمرانی از سوی دولت است و از سوی دیگر، این مداخله سبب کاهش آزادی‌های افراد می‌گردد، بنابراین مناسب‌ترین راه این است که کارها تا حد ممکن با سعی و کوشش خود مردم حل و فصل شود و دخالت دولت تنها برای تضمین عادلانه بودن امور اقتصادی صورت گیرد (۱۷) به طور کلی مردم با اجرای قوانین و عدم تخلف از آن‌ها، بزرگ‌ترین مشارکت را در اقتصاد انجام می‌دهند؛ شهروندان هم‌چنین از طریق پرداخت مالیات، با دولت مشارکت می‌نمایند و حتی اگر در جامعه وضعیتی پیش‌آید که به کمک اکثر آنها نیاز باشد، در حد توان خودبه‌دولت یاری می‌رسانند. حکومت نیز در چنین مواقعی «ضریب‌های معینی را مشخص می‌کند؛ یعنی مالیات‌های مشخصی را وضع، و آن را دریافت می‌کند» (۱۸).

ج - سازوکارهای فرهنگی

فرهنگ عبارت است از ارزش‌هایی که اعضای یک گروه معین دارند، هنجارهایی که از آن پیروی می‌کنند و

کالاهای مادی که تولید می‌نمایند (۱۹). فرهنگ، محتوای باطنی و چارچوب ذهنی افراد یک جامعه را تشکیل می‌دهد. شخصیت افراد متأثر از فرهنگ خاص جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند و تظاهرات خارجی افراد که به صورت آداب و سنن و هنجارهای اجتماعی آنان نمود می‌یابد، برگرفته از مایه‌ها و باورهای درونی آنان است. لذا، فرهنگ دارای دو سطح ذهنی و مادی می‌باشد و سطح ذهنی آن به صورت زیر بنا عمل نموده و با تغییر خود، در سطح مادی تغییر و تحول ایجاد می‌کند. بنابراین، فرهنگ مشخص‌کننده شیوه نگرش شهروندان به مسایل است؛ عدالت فرهنگی به دنبال یافتن راه‌هایی است که در شکل‌گیری ذهنیت‌ها و تغییر آنها و در نتیجه، در نوع رفتار افراد عدالت برقرار گردد. اما در این که چه عواملی بر ذهن و عمل افراد تأثیر می‌گذارد، آنچه در مرحله اول به ذهن می‌رسد این است که علم و معرفت و کسب آگاهی‌های تازه، ذهنیت فرد را شکل می‌دهد و تفاوت آگاهی‌ها، باعث تمایز انسان‌ها از یکدیگر می‌شود. بنابراین، یکی از زمینه‌های تحقق عدالت فرهنگی، برابری افراد در بهره‌مندی از علم و معرفت مطابق با طبع و ذوق و علاقه آنها می‌باشد.

بنابراین، اعتدال روحی و روانی فرد در خانواده نضج می‌گیرد. داشتن شخصیتی ثابت، متعادل و میانه رو نه جزیمی و دگم در نتیجه زندگی در خانواده‌ای با چنین ویژگی‌هایی تحقق می‌یابد. برخورداری از روحیه و منش متعادل، زمانی میسر است که با محیط پیرامون همواره تبادل فکر و اطلاعات برقرار کنند و از تحولات جدید مطلع باشند، در غیر این صورت اعتدال روانی جای خود را به رکود و تحجر خواهد داد.

جامعه‌پذیری به طور کلی به معنای روندی است که بدان وسیله اعضای یک جامعه ارزش‌های گوناگون فیزیکی، فرهنگی، تکنولوژیک و زیبایی‌شناختی جامعه را طی دوره طولانی و اغلب در سراسر زندگی، به تدریج درونی و از آن خود می‌کنند. به طور مشخص‌تر، جامعه‌پذیری سیاسی را می‌توان ترکیبی از مکانیسم‌ها، روندها و نهادهای گوناگونی دانست که به وسیله آنها، اعضای جامعه به تدریج از روابط قدرت طبقه حاکم در جامعه‌شان آگاهی و شناخت می‌یابند و الگوها را می‌پذیرند (۲۰).



نتیجه گیری

برابری از مهم ترین ابعاد و بلکه اصلی ترین معنای عدالت است. معنای برابری این است که همه افراد صرف نظر از ملیت، جنسیت، نژاد و مذهب، در برابر کار انجام شده از حق برابر به منظور استفاده از نعمت های مادی و معنوی موجود در جامعه به گونه یک سان برخوردار باشند. مبنای برابری این است که: انسان ها به حسب گوهر و ذات برابراند و از این نظر، دو گونه یا چند گونه آفریده نشده اند. که دانشمندان برابری را در لحاظ نمودن افراد در برخورداری از ثروت، قدرت و احترام می داند و معتقد است باید با هر کس مطابق با ویژگی هایش برخورد کرد. از طرف دیگر، عده ای برپای مسوات عادلانه را در دادن میزان آزادی، معقول می دانند تا میدان برای فعالیت کلیه افراد فراهم گردد: به موجب این که مقدار فعالیت ها و کوشش ها یکسان نیست، اختلاف و تفاوت به میان می آید: یکی پیش تر قرار می گیرد و یکی هم پس می ماند؛ به عبارتی، معنای مسوات این است که هیچ ملاحظه شخصی در کار نباشد. تأملات نظری درباره مفاهیم عدالت، آزادی، برابری، جامعه مدنی هنگامی مورد قبول جامعه و مؤثر واقع شود که با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کشور، زمینه های اجرا و عملی شدن بیشتری برای آنها فراهم شود. هدف از تولید علم و نظریه پردازی در جامعه کنونی افغانستان، رفع مشکلات نظری برای شفاف شدن مسیر عملی است. پژوهش حاضر نیز به نقش زنان و ابعاد عینی تر عدالت اجتماعی برای بالا بردن توان عملی و اجرایی آن در جامعه پرداخته و در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار داده است. زمان که تصویر ذهنی کارگزاران از عدالت اجتماعی شفاف تر گردد، می توان به تحقق عدالت در جامعه امیدوار شد. در این پژوهش نخست به ابعاد، مؤلفه ها و شاخص های عدالت اجتماعی اشاره شده است و در ادامه، به نقش زنان در سازو کارهایی که به تحقق این ابعاد یاری می رسانند، در سه بُعد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مورد بررسی قرار گرفته اند.

پی نوشت ها

۱. محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۳ (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸) ص ۲۵۵

۲. حسین توسلی، «فلسفه حق در اندیشه سیاسی مطهری»، فصلنامه علوم سیاسی، سال چهارم، ش ۱۳، بهار ۱۳۸۰، ص ۱۸۱؛
۳. محمد بهشتی، حق و باطل از دیدگاه قرآن (تهران: بقیه، ۱۳۷۸) ص ۲۱؛
۴. مرتضی مطهری، مجموعه آثار (تهران: صدرا، ۱۳۷۵) ص ۷۸؛
۵. سید محمد خامنه ای، پیشین، ص ۳۰؛
۶. مایکل راش، جامعه و سیاست، مقدمه ای بر جامعه شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری (تهران: سمت، ۱۳۷۷) ص ۱۲۳؛
۷. گابریل آلموند و دیگران، چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی، ترجمه علیرضا طیب (تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۶) ص ۹۲۹۱؛
۸. قربانعلی دری نجف آبادی، «نگاهی به امنیت از منظر امیر مؤمنان علیه السلام»، حکومت اسلامی، سال پنجم، ش ۴، زمستان ۱۳۷۹، ص ۲۸۲؛
۹. باری بوزان، مردم، دولت ها، هراس، ترجمه پژوهشگر مطالعات راهبردی (تهران: پژوهشگر مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸)؛
۱۰. باری بوزان، پیشین، ص ۶۱؛
۱۱. محمدباقر صدر، اقتصاد ما، ترجمه اسپهبدی (تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰) ج ۲، ص ۲۸۶؛
۱۲. همان، ص ۲۹۰؛
۱۳. احمد ساعی، مسائل سیاسی اقتصادی جهان سوم (تهران: سمت) ص ۸۸؛
۱۴. محمد بهشتی، اقتصاد اسلامی (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲) ص ۱۴۰ ۱۴۱؛
۱۵. همان، ص ۱۵۰؛
۱۶. محمد بهشتی، پیشین، ص ۱۲۱؛
۱۷. محمدباقر صدر، پیشین، ص ۲۷۳؛
۱۸. محمد بهشتی، پیشین، ص ۱۰۶؛
۱۹. آنتونی گیدنز، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ اول (تهران: نشر نی، ۱۳۷۲) ص ۳۶؛
۲۰. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست (تهران: نشر نی، ۱۳۷۵) ص ۱۱۸.



نگاهی به مفهوم مشارکت زنان در سیاست و توسعه

♦ هاشم هدایت
♦ لیسانس ادبیات

چکیده

امروزه مفهوم مشارکت سیاسی دستخوش تحولات واژه‌ای و مفهومی عمیقی شده است بگونه‌ای که اگر در گذشته مشارکت تنها به مفهوم دخالت دادن یا دخالت کردن با حضور در امری بود، امروزه مشارکت آن بخش از رفتار منطبق بر اراده و متکی بر خواست فردی جهت دخالت کردن در هر امری تعریف نشده است. مشارکت سیاسی که برجسته‌ترین گونه مشارکت محسوب می‌شود و رود بر عرصه انتخاب شدن یا انتخاب کردن به منظور دخالت در عرصه تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی‌های کوچک و بزرگ سیاسی که با سرنوشت جامعه ارتباط دارد می‌باشد.

مشارکت سیاسی دارای سطوح مختلفی است که پایین‌ترین سطح آن، رای دادن و بالاترین آن مقام سیاسی یا اداری است. به عبارت دیگر مشارکت سیاسی از انتخاب کردن شروع می‌شود تا انتخاب شدن. مشارکت در بخش‌های سیاسی غیر رسمی، عضویت در یک سازمان شبه سیاسی، تظاهرات و جستجوی مقام سیاسی یا اداری است. مباحث توسعه کشورها نشان می‌دهند که نقش عظیم و غیرقابل انکار زنان در حوادث گوناگون به شدت مورد توجه قرار گرفته است. برگزاری جلسات، سمینارها و کنگره‌های متعدد در خصوص جایگاه زنان و نقش آنان در توسعه حکایت از این موضوع حیاتی دارد.

با کمی دقت می‌توان دریافت که برگزاری این گونه برنامه‌ها نشان از موضوع نه چندان خوشایند دیگری نیز دارد و آن این است که تاکنون یا حداقل در سده‌های اخیر نقش زنان به عنوان نیمی از جمعیت جهان در حال توسعه، نادیده گرفته شده که این امر نشان از وجود تبعیضات و نابرابری‌های جنسیتی در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... دارد.

واژه گان کلیدی: مشارکت سیاسی، توسعه، زنان، حقوق سیاسی و جنسیت.

بررسی تحلیلی مشارکت سیاسی زنان

اگر بگونه‌ی موشکافانه‌ی نگاهی به بررسی زن و مشارکت سیاسی بیاندازیم، زنان به عنوان نیمی از پیکر جامعه از قوانین و یا هم‌مراحل، تولد، رشد، بلوغ و شکوفایی یک جامعه پیروی می‌کند و فعالانه در عرصه‌های گوناگون جمعیت‌سازها حضور دارند و باید در ایجاد هر یک از این صحنه‌های تاریخی وظایف شہروند بودنش را به انجام برساند. مشارکت سیاسی برای زنان نه تنها یک پندار و یا هوس بلکه یک وظیفه اجتماعی، حق و حقوقی شہروندی است. با وجود که در تاریخ سیاسی این کشور نه تنها به زنان زمینه فراهم نبوده بل اکثریت مردم از حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌شان محروم بوده‌اند. در کشور های مانند افغانستان در طول تاریخ مشارکت



سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بر محوریت علمیت، عقلانیت و انسانیت نبوده بل بر محوریت زور، ظلم و ستم بوده، حتا تاریخ این کشور تاریخ یک ملت نیست بل تاریخ شخص و تاریخ یک خانواده است. بنا گذار از چنین تاریخ و جامعه به یک جامعه انسانی و عقلانی زحمات زیاد می خواهند. در افغانستان مشارکت زنان به امور سیاسی و اجتماعی تاکنون یک تابو بوده است، اما این تابو را باید با توانای های علمی و پشت کار باید شکستاند و عبور کردن از این نابسامانی ها ناممکن نیست.

موضوع مشارکت سیاسی زنان به عنوان مسئله ای که حدود یک قرن ذهن جامعه بشری را به خود مشغول داشته است درخور اهمیت بوده و با ظهور جنبش فیمینستی در غرب و تلاش زنان برای بدست آوردن حقوق شان، از جمله خواست این نهضت حقوق اجتماعی و سیاسی برابر با مردان بوده است پس از تلاش بیکران و پیگیر زنان در غرب در سال ۱۹۱۸ م - حق رای دادن به دست آوردند و از آن پس تاکنون تحولاتی رو به پیشرفت در زمینه حقوق سیاسی بدست آوردند و به دلیل تلاش گسترده متفکران فیمینست، دانش و تحقیقات فیمینستی رشد یافته و دارای انشعابات گوناگون گردیده است. رشد و گسترش این تفکر در جهان پس از تشکیل کنفرانس های جهانی زنان در هر دهه سرعت بسیار یافت و از طریق این کنفرانس ها آهسته آهسته مشارکت اجتماعی زنان در درون تصمیم گیری ها و عملکرد دولت ها و ملت های مختلف سرایت کرد. [۱]

متأسفانه از جانب اندیشمندان مسلمان علی رغم باور کلی اصالت و قدمت تمدن اسلامی مسایل زنان که نیمی از جامعه عظیم اسلامی را تشکیل میدهند، دیدگاه شفاف و روشنی از اسلام نسبت به آن عرضه نشده است؛ درحالیکه اگر در غرب کمتر از یک قرن است که مشارکت سیاسی زنان به صورت جدی مطرح شده است مسلمین در چهارده قرن قبل با ظهور اسلام نسبت به لزوم این مشارکت حساس بوده و در عمل بدان پایند بوده اند. حتی برخی از همین اندیشمندان مسلمان معتقداند که هر چند نمونه های مبنایی و موثر از مشارکت سیاسی زنان را در تاریخ اسلام شاهد هستیم ولی این تلاش ها حرکتی سلیقه ای و خود سرانه بوده و مورد رضایت خداوند (ج) نمی باشد زیرا مسوولیت زنان منحصر به وظایف خانواده گی و رسیدگی به

امور منزل و فرزندان است و زنان بیش از آن وظیفه ای ندارند [۲].

این جا است که زنان در قفسه های خانواده گی باقی می مانند و سلطه مردان نسبت به آنها صد چندان می شود به گونه ای که امروزه ما شاهد ده ها خشونت از قبیل: پدرسالاری (پدران بدون رضایت جگر گوشه های خرد سالی که حتی سن بلوغ که همانا ۱۸- باشد را سپری نکرده اند در عقد (نکاح) مردان که سال ها تفاوت سنی با دختران شان دارند می بندند. شوهر سالاری (متأسفانه شوهرانیکه درآمد مالی خانواده ای شانرا به عهده دارند گاهی وحشیانه دست به لت و کوب همسران شان روا می دارند برخلاف اخلاقیات و سنت های اسلامی چنانیکه عایشه (رض) روایت میکند که پیامبر خدا (ص) را من ندیدم که زنان خود را لت و کوب کرده باشد) [۳].

برادر سالاری (از همه حالت تأسف بار این است که برادرانی که فرصت بدست نمی آورند تا راه تعلیم و تربیه را به مقتضای آن به پیش گیرند از ترقی و پیشرفت و دانش روز افزون خواهران شان حسادت می کنند و به بهانه های مختلف خواهران شان را شکنجه و اذیت نموده و راه تعلیم و تعلم آنان را سد می کنند) و ده ها نه بلکه صد ها عاملی دیگری که مانع از مشارکت زنان به عنوان پیکر اجتماعی محکم می شوند.

با باورهای فوق کلیه آیات و روایاتی که صریحاً زنان را موظف به آگاهی و حضور موثر در جامعه می داند و در برابر رخدادهای جامعه اسلامی مسؤل می کند، نادیده گرفته شده است.

بگونه مثال ما نمونه های از مشارکت زنان را حین گسترش تمدن اسلامی یاد آور می شویم:

و جوب امر به معروف و نهی از منکر برای زنان در کلام الهی، بیعت زنان با پیامبر در عقبه اولی، عقبه ثانی، فتح مکه و بیعت رضوان و هجرت زنان به حبشه و مدینه به امر خداوند (ج)، دستور پیامبر و تمجید پیامبر از سمیه (اولین زن شهید مسلمان که جایگاه او را بهشت معرفی کرده) و تائید مبارزه مسلحانه نصیبه با کفار در جنگ «احد» توسط پیامبر و تائید و حمایت پیامبر از زنانی که در جنگ ها برای مداوای مجروحان و آبرسانی و دیگر خدمات عازم صحنه جنگ می شدند و ده ها مورد دیگر خود منظر دلایل دینی را در باره

مشارکت سیاسی زنان روشن می‌سازد [۴]

این درحالی است که با تأسف در جوامع اسلامی بیش از دیگر جوامع حقوق انسانی زن به انحای مختلف و از راه های گوناگون پایمال شده و مورد بی عدالتی قرار می‌گیرد. مشارکت زنان در امور و فعالیت های اجتماعی و سیاسی بسیار کم رنگ به نظر می‌رسد و فعالیت آنان در خصوص وظایف خانه داری، همسر داری و بچه داری محدود می‌باشد. در این میان زنان افغانستان هم از گذشته های دور به عنوان یک باور عینی و ذهنی این مسئله را پذیرفته اند و در جامعه ما از آن جایکه در آن زنان سهمی در تصمیم گیری اساسی ندارند با عدالت بسیار فاصله گرفته اند.

در واقع زن بودن در حوزه ای تمدنی که ما به سر می‌بریم، یعنی شناور بودن در متن بی نهایت پدیده های خشونت بار. درین نظام فکری و سیاسی - اجتماعی زن اصالت انسانی ندارد و بیش از آنکه به حیث یک انسان از فضیلت های انسانی برخوردار باشد در نسبت با مرد به حیث مادر، همسر، خواهر و غیره مورد احترام قرار می‌گیرد و فضیلت زن نه گوهری و فطری بلکه عارضی است. فضیلت از «آن» نقش هاست وزن فضیلت اش را از نقش های که در جامعه بازی می‌کند کسب می‌نماید تا آنجا که به افغانستان ارتباط دارد این برداشت از زن، به عوام الناس اختصاص ندارد حتی محققین و پژوهشگران دینی و غیر دینی نه تنها تلقی از زن به حیث جنس دوم و هستی ثانوی و غیر انسانی را محکوم نمی‌کنند بلکه آنها را نوعی افتخار بر شمرده و با صراحت اعلام می‌دارند که اگر به جوهر و فهم کلی مساله زن نظر بیاندازیم به وضاحت تام در خواهیم یافت که زن در خانواده از چهار حالت عمده خالی نیست زن یا مادر است یا خواهر، یا دختر و یا همسر که در مورد هر کدام از این حالت ها، دین مقدس اسلام رهنمود و هدایت خاصی خویش را برای گرامی داشت از مقام و منزلت زن برای پیروان خویش صادر نموده است در حالیکه موضوع خطاب الهی نفس آدمی انسان بماهو انسان است فارغ از هر گونه ویژگی های جنسیتی، طبقاتی، قومی، فرهنگی و اجتماعی.

قرآن کتاب آسمانی در این خصوص می‌فرماید: ترجمه «ما شما را از قبلیه ها و طایفه های مختلف آفریدیم همانا برترین شما با تقوا ترین شماست» [۵] اینجا دیگر جنسیت مطرح نیست، اینجا مرد به هیچ عنوانی جز پرهیزگاری بر

زن تفوق ندارد، اینجا از سلطه ای مردان بر زنان حکایتی نیست، اینجا مردان جنس اول و زنان جنس دوم گفته نمی‌شوند بلکه جنس اول همانا کسی است که تقوا پیشه کند و به قرب الهی دست یابد. در جای دیگری می‌فرماید: ترجمه «به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرق نشوید» [۶] درین آیه نیز خداوند (ج) نگفته است که فقط مردان می‌توانند به ریسمان حقیقت چنگ بزنند و زنان نمیتوانند بلکه همه می‌توانند در راه رسیدن به حقیقت مطلق یکسان و مساویانه حرکت کنند، در این آیه مبارکه نیز خداوند گروه مردان و زنان را تفریق نکرده است بلکه همه را به یک نظر دیده و خطاب به همه تلقین کرده است که بدون هیچ گونه تبعیض، تفوق و برتری به همدیگر به ریسمان خدا چنگ بزنید، هیچ گاهی نمی‌خواهد طیف مسلمانان متفرق بشوند. اما این موضوع را باید در نظر بگیریم که زنان و مردان دو بال از برای ترقی عالم انسانی هستند، سعادت عالم انسانی ممکن نیست مگر اینکه به این دو جنس یعنی مرد و زن از دیدگاه حقوق برابر و فرصت های متعادل و متناسب و عادلانه در عرصه های تربیتی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نگرسیست و عمل کرد. با این حال باید زمینه ها و فرصت های مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان را هموار نمود.

برای استفاده از مشارکت اجتماعی زنان و بهره گیری از حضور فعال آنان در عرصه های مختلف باید خانواده ها را از مناسبات دموکراتیک بین زن و مرد برخوردار نمود تا زنان بتوانند علاوه بر پاسخگویی به انتظارات اجتماعی، به نیازها و خواسته های خویش نیز بپردازند و بدانها پاسخ مثبت دهند. گروه بخشی زنان و مردان در فرایند آموزش و پرورش از ضروریات بهره گیری مشارکت زنان است آموزش و پرورش و مهارت یابی زنان جهت رشد توانمندی های آنان نیز باید مورد توجه قرار گیرد برای نیل به این هدف ابتدا باید زنان را از موقعیت اجتماعی و منافع خود شان آگاه ساخت و آموزش های لازم را به منظور کسب مهارت ها و توانمند سازی آنان انجام داد چرا که زنان همواره به دلیل آن که مهارت ها و تخصص های لازم را برای تصدی مسؤولیت ها ندارند به کنار رانده شده اند. همچنان باید در کنار تاکید بر حضور زنان در نهاد های نمایندگی سیاسی بر کسب کامل حقوق شهروندی آنها نیز تاکید کرد.





حقوق شهروندان براساس تعریف سال - ۱۹۵۰ م - مارشال برسه گروه از حقوق که حکومت به افراد اعطا کرده متمرکز است که عبارت از حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی می‌باشند.

حقوق مدنی عبارت از حقوق لازم برای آزادی فردی، آزادی شخصی، آزادی بیان، اندیشه و دین، حق دخل و تصرف در اموال خود و عقد قرارداد های قانونی و قضایی.

حقوق سیاسی شامل حقوق انتخاب و مشارکت در تصمیم گیری ها و به کرسی نشاندن منافع سیاسی که منجر به قدرت سیاسی می‌شود و حقوق اجتماعی شامل یک طیف کامل از حق رفاه و امنیت اقتصادی گرفته تا حق سهم‌بری کامل از میراث اجتماعی و حق برخورداری از یک زندگی متمدن مطابق با معیار های رایج در جوامع است.

اینها پیش فرض هایی اند که بایستی در خصوص مشارکت سیاسی زنان پیگیری گردیده و دولت و مردم موظف به رعایت آنان می‌باشند.

نقش زن در توسعه

تاریخ جهان شاهد نقش عظیم و غیرقابل انکار زنان در حوادث گوناگون است. امروزه که مباحث توسعه کشورهای جهان مطرح است، نقش زنان در این فرآیند به شدت مورد توجه قرار گرفته است. برگزاری جلسات، سمینارها و کنفرانس های متعدد در خصوص جایگاه زنان و نقش آنان در توسعه حکایت از این موضوع حیاتی دارد.

با کمی دقت می‌توان دریافت که برگزاری اینگونه برنامه ها نشان از موضوع نه چندان خوشایند دیگری نیز دارد و آن این است که تاکنون یا حداقل در سده های اخیر نقش زنان به عنوان نیمی از جمعیت جهان در حال توسعه، نادیده گرفته شده که این امر نشان از وجود تبعیضات و نابرابری های جنسیتی در زمینه های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... دارد. [۷]

جامعه انسانی از عدم حضور واقعی زنان در عرصه های مختلف جبران ناپذیری دیده و بدین خاطر در دو دهه اخیر درصدد جبران این نقیصه برآمده است. برای رسیدن به تعادل، برابری و رفع تبعیضات و در نتیجه توسعه بهتر و کامل تر جامعه، نیاز به آن است که زنان بتوانند در فرآیند تصمیم گیری در سطوح مختلف جامعه شرکت کنند. متأسفانه در بسیاری از کشورهای جهان سوم این مساله

چندان شایان توجه نیست و تنها تعداد محدودی از زنان در پست های مدیریتی و مهم تصمیم گیری کشور قرار دارند. در افغانستان علی رغم آنکه قانون اساسی کشور راه را برای تصدی اکثر مناصب تصمیم گیری برای زنان باز گذاشته است [۸]. در هر حال باید اذعان داشت که امروزه توانمندسازی زنان و مشارکت کامل آنان بر پایه برابری، در همه زمینه ها از جمله در فرآیند تصمیم گیری و مدیریت جامعه یکی از پیش نیازهای توسعه پایدار است که کشور ما سخت بدان نیازمند خواهد بود. در جوامعی که هنوز تعادل مطلوب و قابل قبول مشارکت عادلانه زن و مرد در فعالیت های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فراهم نشده و فرصت منصفانه بروز خلاقیت و استعداد انسان ها برقرار نگردیده و فرآیند توسعه آن گونه که انتظار داشته ایم موفق نبوده، تداوم و شتاب توسعه هنگامی رخ خواهد داد که زن و مرد دوشادوش یکدیگر مسؤلیت توسعه را برعهده بگیرند.

از سوی دیگر کسب مشاغل مدیریتی توسط زنان علاوه بر آنکه زنان را در مقابله با تبعیضاتی چون معیارهای استخدامی نابرابر، دستمزدهای نابرابر، فرصت های آموزش حرفه‌ای نابرابر، دسترسی نابرابر به منابع تولیدی و امکانات نابرابر در ارتقای شغلی توانا تر می‌کند، سبب بالارفتن اعتماد به نفس، کسب یک هویت مستقل و بهبود وضعیت و رشد اجتماعی آنان می‌شود که کل جامعه از آن نفع خواهد برد. [۹]

علاوه بر این رشد دختران و زنان تحصیلکرده دانشگاهی و پیشی گرفتن آنان از مردان جامعه در چند سال اخیر نمود پیدا کرده است که لزوم بحث مدیریت زنان و نقش آنان در توسعه را بیش از پیش مطرح می‌سازد. در جوامع انسانی بیش از آنکه مساله جنسیت مطرح باشد؛ بهتر خواهد بود تا همه از جایگاه انسانی برخوردار باشد نه جنسیتی! با وجود که در کشورهای جهان سومی مانند افغانستان گذار از دیدگاه و فکر جنسیتی کار دشوار است، اما فراموش نباید کرد که جامعه انسانی از دوجنس زن و مرد تشکیل شده است زنان نیمی از جمعیت انسانی جامعه را تشکیل می‌دهند. اگر نقش و جایگاه انسانی را به عنوان اساس محور توسعه پذیرفته باشیم منطقاً باید نقش و جایگاه زن را نیز به عنوان نیمی از جمعیت انسانی جوامع در توسعه پذیرا باشیم.

براساس تحقیقات علمی مشخص شده است که زنان آگاه

واندیشمند فرزندان آگاه تربیت می کنند، این درحالی است که آگاهی نیز اساس توسعه است؛ لذا جایگاه زن در بحث توسعه به عنوان بحث اساسی مطرح شده است و بحث آموزش زنان و دختران به عنوان مادرانی که اولین عاملین انتقال ارزش ها، هنجارها، فرهنگ ها، آداب و رسوم و سنت ها مطرح میشود از اهمیت فراوانی برخوردار است.

جامعه انسانی از عدم حضور واقعی زنان در عرصه های مختلف لطامات جبران ناپذیری دیده و بدین خاطر در دودهده اخیر در صد جبران این نقیصه برآمده است برای رسیدن به تعادل، برابری و رفع تبعیضات و در نتیجه توسعه بهتر و کاملتر جامعه، نیاز به آن است که زنان بتوانند در فرایند تصمیم گیری در سطوح مختلف جامعه مشارکت کنند که متأسفانه در بسیاری از کشورهای جهان سوم به ویژه کشور افغانستان این مساله چندان شایان توجه نیست و تنها تعدادی محدودی از زنان در پوست های مدیریتی و مهم تصمیم گیری کشور قرار دارند.

باید گفت در جوامع که هنوز تعادل مطلوب و قابل قبول مشارکت عادلانه زن و مرد در فعالیت های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی فراهم نشده و فرصت منصفانه ای بروز خلاقیت و استعداد انسان ها برقرار نگردیده اند، فرایند توسعه آن گونه که انتظار داشته ایم موفق نبوده است. تداوم و شتاب توسعه هنگامی رخ خواهد داد که زن و مرد دوشادوش یکدیگر مسئولیت توسعه را به عهده گیرند و اگر خواست ها، نیازها و مطالبات زنان به عنوان یک نیمه ای دیگری اجتماع در نظر گرفته نشود و به عنوان یک انسان از حقوق انسانی برابر با نیمه دیگر جامعه (مردان) برخوردار نگردند به مشکل می توان توسعه همه جانبه را برای جامعه خویش تصور کرد.

نتیجه گیری

مشارکت سیاسی برای زنان نه تنها یک پندار و یا هوس بلکه یک وظیفه اجتماعی، حق و حقوقی شهروندی و انسانی است. امری که در خور تأمل است این است که هنوز بخشی عظیمی از زنان، خود بر صاحبان خویش فکر می کنند.

در این مقاله بر اساس تحقیقات کانونهای علمی و معتبر جهان مشارکت زنان در سیاست و توسعه کشورها ی توسعه یافته به نحوی ملموس و قابل رؤیت اند. کشورهای جهان

سوم که افغانستان نیز شامل آن است نه از چهارده قرن قبل (ظهور اسلام) که از حقوق و جایگاه زن سخن گفته اند خبری است و نه از قرن ها قبل (ظهور فمینیسم) و اندیشمندان فمینیست.

باید اذعان داشت که امروزه توانمندسازی زنان و مشارکت کامل آنان بر پایه برابری، در همه زمینه ها از جمله در فرآیند تصمیم گیری و مدیریت جامعه یکی از پیش نیازهای توسعه پایدار است که کشور ما سخت بدان نیازمند خواهد بود. در جوامعی که هنوز تعادل مطلوب و قابل قبول مشارکت عادلانه زن و مرد در فعالیت های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فراهم نشده و فرصت منصفانه بروز خلاقیت و استعداد انسان ها برقرار نگردیده است، فرآیند توسعه آن گونه که انتظار داشته ایم موفق نبوده، تداوم و شتاب توسعه هنگامی رخ خواهد داد که زن و مرد دوشادوش یکدیگر مسئولیت توسعه را برعهده بگیرند.

برای رسیدن به تعادل، برابری و رفع تبعیضات و در نتیجه مشارکت سیاسی و توسعه بهتر و کامل تر جامعه، اگر به همان مدت زمانی که زنان در حاشیه بوده نیاز نباشد، نصف این مدت زمانی را باید اختصاص داد و قبل از این انتظار نداشت که زنان در بی حقوق شان برخیزند و مردان که هزاران سال صاحب و مالک بوده حقی برای این طبقه قایل شوند.

پی نوشت ها

۱. موسایی، میثم، دین و فرهنگ و توسعه، نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۲۱.
۲. عراقی، عزت الله، حقوق بین المللی کار، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، ص ۲۳۴.
۳. اعلام النساء المؤمنات، ص ۵۱۸ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۴۱.
۴. همان، ص ۵۴۵.
۵. سوره مبارکه الحجرات آیه ۱۳.
۶. سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۰۳.
۷. اشتغال زنان و نقش آن در بازسازی اقتصادی کشور، شورای پژوهشی دانشگاه الزهراء، تهران، ۱۳۶۹، ص ۹۷.
۸. ماده ۲۲ قانون اساسی افغانستان، مصوب ۱۳۸۲.
۹. عراقی، پیشین، ص ۶۷.



نقش تفاهم و هم‌پذیری در زندگی خانوادگی

♦ مریم سروش
♦ استاد دانشگاه

چکیده

زندگی خانوادگی علاوه بر این که بسستر اعمال قدرت در جامعه محسوب می‌شود پتانسیل‌هایی نیز برای عمل‌رهایی بخش و خلاقیت و استقلال سوژه فراهم می‌کند. خانواده به عنوان یکی از مهم‌ترین عرصه‌های زندگی مشترک بین مردان و زنان است که زنان در آن نقش آفرین اصلی شمرده می‌شوند. با توجه به این که این حوزه نیز خالی از مناسبات قدرت نیست مانند بقیه‌ی عرصه‌های اعمال استراتژی‌های قدرت مقاومت‌هایی را نیز در خود جای می‌دهد. مقاله‌ی حاضر نقش تفاهم و میزان مقاومت زنان را در مواجهه با ساختار قدرت مردسالار در خانواده به بررسی گرفته است. نتایج تحقیق نشان داده است که مقاومت و قدرت زناشویی در خانواده رابطه‌ای منفی و معنادار با هم نشان داده‌اند. یعنی هر چه زنان در خانواده از قدرتی بیشتر برخوردار باشند مقاومتی کمتر از خود نشان می‌دهند مقاومت کمتر نشان می‌دهند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که زنان به دنبال تفاهم و مشارکت هستند و اگر مردان آن‌ها را به رسمیت بشناسند و قدرت مجاب‌سازی بیشتری داشته باشند با مقاومتی کمتر روبه‌رو می‌شوند و خانواده‌ی زندگی آرام‌تر را تجربه خواهد کرد.

واژگان کلیدی: زندگی خانوادگی، ساختار قدرت در خانواده، مردسالاری و مقاومت.

مقدمه

زندگی خانوادگی اشکالی از زندگی هستند که ما به طور معمول آن‌ها را بی‌اهمیت و بدیهی می‌انگاریم. اعمالی مانند راه رفتن، ارتباط برقرار کردن، خرید، آشپزی، خوردن، لباس پوشیدن و غیره زندگی روزمره، زندگی مردم معمولی جامعه است. واقعیت تجاربی که برای ما عادت شده‌اند در روندها و توالی کارها و ارتباط‌های هرروزه فراهم می‌شود و به طور عام‌تر چارچوب‌هایی از زمان و مکان وجود دارند که مشخص می‌کنند چه کاری، چه وقت، کجا و با چه کسی انجام شود. این رفتارها بدیهی و طبیعی انگاشته می‌شوند به طوری که می‌توان آن‌ها را به طور معمول انجام داد و بنابراین مثل همه‌ی چیزهایی که طبیعی تلقی می‌شوند مناسب یا حتی مطلوب در نظر گرفته و شکستن انتظارهای مربوط به آن نیز معمولاً غیرمنطقی و زشت تلقی می‌شود. زندگی خانوادگی زیست‌جهانی است که مهیاگر زمینه‌ی غایی بوده و تمام مفهوم پردازی‌ها، تعاریف و روایت‌های ما از آن سرچشمه می‌گیرد.

هدف از این مقاله درک بهتر زندگی خانوادگی زنان است. برای درک رابطه‌ی فرهنگ، زندگی خانوادگی و کنش‌های زنان در ابتدا به مطالعه‌ی دلایل اهمیت یافتن زندگی خانوادگی در مدرنیته پرداخته و سپس نقش زنان را در زندگی خانوادگی مطالعه کرده و در نهایت نیز گفتمان



مقاومت را در این بستر نشان داده ایم.

از جمله سؤالاتی که در خانواده ها می توان مطرح کرد این است که آیا زنان اصولاً در مقابل قدرت مردانه‌ی درون خانواده مقاومت می کنند یا خیر و اگر مقاومتی هست به چه صورت انجام شده و میزان آن چه قدر است؟ آیا ساختار قدرت در خانواده بر نوع و میزان مقاومت زنان تأثیر دارد؟ و آیا روش اعمال قدرت از طرف مرد می تواند بر نوع رفتار زنان در موقعیت فرودستی شان موثر باشد؟ میزان قدرت زن در حوزه های مختلف تصمیم گیری در خانواده چگونه؟ فرضیه ی اصلی این تحقیق این است که بین قدرت مردانه در خانواده و میزان و نوع مقاومت زنان در مواجهه با آن رابطه ای معنادار وجود دارد.

مدرنیته و زندگی خانوادگی

در باب منشأ مدرنیته و خاستگاه های نظریه ی اجتماعی مدرن در معنای دقیق آن باید به مطالعه و تحلیل های جامع از دیدگاه های اندیشمندان، پرداخت. حامیان مدرنیته معتقدند که توان مندی، استعداد، ظرفیت، قوه ی ابتکار و عمل کرد عقل و مهارت بشر نامحدود است. تاریخ مندی، سبک زندگی، شیوه های زیستی و نهادهای اجتماعی بر اساس ایده ی پیشرفت، شکلی دوباره پیدا کرده اند. تفکیک، تجزیه و جدایی در واقع مضامین ثابت در گفتمان نظری مدرنیته به شمار می روند. ماکس وبر معتقد بود که جدایی و تفکیک اقتصاد از خانواده کنش اساسی اقتصاد مدرن محسوب می شود، اما به تعبیر عام تر، اهمیت این تفکیک توسط کانت بیان شده است. او نوعی تقسیم بندی سه گانه از عقل ارایه داد (عقل محض، عقل عملی و عقل داور ی) که تفکیک و استقلال متقابل و دوجانبه ی گفتمان های حقیقت، هنجارهای اخلاقی و داور ی یا احکام زیبایی شناختی را به مثابه بارزترین و قاطع ترین ویژگی ذهنیت و کاربست مدرن لحاظ می کنند. تمام حوزه های زندگی مدرن از نظر وبر تمایلی فزاینده به عقلانی شدن دارند. وجه دیگر عقل گرایی عبارت است از حذف یا سرکوب هر چیز غیر عقلانی؛ یعنی هر چیزی که در کار عقل مداخله کند و موجب کاهش کارایی عملی کنش گردد. این عنصر غیر عقلانی در رفتار انسان ها شور و شهوت نام دارد و مانع اصلی حاکمیت عقل محسوب می شود. بنابراین عقل مدرن

به سختی احساسات و شور انسانی را سرکوب و محدود می کند. به همین دلیل مقاومت در برابر عقلانی شدن به اندازه ی خود عقلانیت، ویژگی خاص مدرنیته به شمار می رود. در کنار هر تعبیر روششن فکراته که علم مدرن و نظریات کارشناسی فنی و مصالح سیاسی درباره ی شوق و اشتیاق وافر بابت چشم انداز فکری و دورنماهای مهیج بر انسان ها گشوده است، همواره اعتراضی در برابر نابودی فردیت و تأثیرهای اصیل انسانی صورت گرفته است. واقع عقلانیت زندگی مدرن آن قدر رشد کرده که تهدیدی برای فردیت سوژه ایجاد کرده است. یکی از تبیین های این وضعیت را می توان در ساختار مدرن زندگی خانوادگی و تجربه های فردی جستجو کرد.

متفکران انتقادی معتقدند که گرچه طبقات یا اقشاری خاص از جامعه دارای پتانسیل پراکسیس و عمل رهایی بخش هستند، اما در ابتدا باید به آگاهی یا خودآگاهی برسند و متفکران انتقادی (نخبگان) وظیفه دارند از طریق نقد زندگی و جامعه این آگاهی را ایجاد کنند. اما از نظر دوسرتو مقاومت در زندگی خانوادگی نوعی عمل نخبه گرایانه نیست، بلکه مقاومتی است که در نفس زندگی روزمره وجود دارد و در متن کردارهای عادی قابل مشاهده است. همان طور که ایده ای پیشرفت و عقل گرایی در مدرنیته همواره همراه و هم گام با انتقاد از اثرهای مصیبت بار آن پیش رفته اند، در زندگی خانوادگی نیز پذیرش و هم نوایی با قدرتی که روز به روز به صورتی پنهان تر بر همه ی شئون زندگی انسان ها چنگ انداخته است، همواره همراه با مقاومت بوده است. مقاومتی که دوسرتو از آن سخن می گوید چندان در دسترس و آشکار نیست، بلکه فهم این مقاومت تنها از طریق تفسیری از کردارهای فرهنگی آدمیان ممکن می شود. او زندگی خانوادگی را قلمرو مقاومت عملی و مجازی می بیند. (کاظمی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۸)

نکته ی دیگر این است که دوسرتو برای توضیح مقاومت به دنبال نیروی مشخص یا طبق های نمی گردد که بخواهد تغییری انجام دهد، بلکه پراکسیس در کردارهایی معمولی و متنوع متجلی می شود که در متن زندگی خانوادگی جاری است. همان طور که قدرت از رنگی به رنگ دیگر درمی آید و از میدانی به میدان دیگر تغییر موضع می دهد نیروی مقاومت نیز دائماً از جبهه ای به جبهه ی دیگر نقل مکان





می کند و در چهره های گوناگون رخ می نماید و قدرت و مقاومت یک بازی پیچیده را آغاز می کنند. اولین قدم دوسرتو برای فهم مقاومت در زندگی خانوادگی، ایجاد تمایز بین استراتژی و تاکتیک در کنش روزمره است. استراتژی، برخاسته از نوعی مناسبات قدرت است که با مفاهیم مالکیت و مکان فهم می شود اما تاکتیک، برآورد و تخمینی است که نمی توان آن را به عنوان امری واقع (استقرار نهادی و فضایی) فرض کرد. از این رو نمی توان مرز آن را با به عنوان کلیت و موجودیتی عینی مشخص کرد (همان، ۱۳۸۴، ص ۱۱۱-۱۱۲).

در واقع تاکتیک، هنر ضعف است. ضعفی که در مناسبات های قدرت و استراتژی های آشکار آن قرار گرفته اند به دنبال فرصت هایی می گردند که در چارچوب نظم موجود برای دست یابی به هدف خود ناگهان ابتکار عمل را به دست گیرند و شگفتی بیافرینند. برای آن ها امکان پذیر است که جایی باشند که کسی انتظار آن را ندارد. بنابراین؛ تاکتیک، لحظه ای و ابتکاری است. قدرت ها تا وقتی دیده شوند باقی می مانند. هر چه قدرت کمتر قابل مشاهده باشد بیشتر به سمت تبدیل شدن به تاکتیک پیش می رود (ولف، ژانت، ۱۳۸۰، ص ۴۵).

مدیرنیته و جایگاه اجتماعی زنان

از آن زمانی که مدرنیته همراه با فرایندهای اساسی و بنیادی رشد کرده است که یکی از آن ها فردگرایی است که ریشه در فلسفه روشن گری دارد. گیدنز، هویت فردی و محقق ساختن خویشستن با استفاده از امکانات ساختاری جامعه ای مدرن را از جمله پیامدهای کیفیت بازتابندگی مدرنیته می داند (همان، ص ۳۲).

مدرنیته، هم زنان و هم مردان را تحت تأثیر قرار داده است، اما از لحاظ تاریخی تجربه ی فردیت زنانه و مردانه تفاوتی چشم گیر دارند. ریتا لیلستروم (جامعه شناس و فمینیست سوئدی) این روند دوگانه را تصویر کرده است. زمانی که تقسیم کار خانگی بر اثر گسترش کار مزدبگیری و اشتغال در اجتماع دست خوش تغییر شد، نخست مردان بودند که به هویت شخصی دست یافتند. زنان به مثابه همسر، مادر و کدبانو نقش درهم تنیده و مکمل مرد را ادامه دادند، اما مردان علاوه بر نقش شوهر و پدر به عنوان فردی شاغل و

شهروندی آزاد فردیت یافتند. اما فرایندهای مدرنیته عام بودند و بازارهای سرمایه داری نمی توانستند از کار کم هزینه ی زنان صرف نظر کنند. زنان با اشتغال در بازارهای کار موفق شدند هویتی غیر از هویت خانوادگی به دست آورند. این فردیت با استقلال مالی، خودآگاهی و ضعیف کردن تلقی سنتی از زنان همراه شد و از این رو رشد فردگرایی در زنان به چالش با نقش مردان منجر شد. قرائت رسمی پدرسالار از تفکیک فضای عمومی و خصوصی و نقش های جنسیتی و انتظارهای فرهنگی نقش در این فضاها مستلزم نقش تبعی و غیر مستقل زنان است. لذا فردیت زنان باید با این ساختار ایدئولوژیکی درافتد. زن بودن در کشمکش دائمی بین توجه به سر می برد. مردان فردگرایی را با ایجاد فاصله بین بیشتر زندگی خصوصی و عمومی خود عملی کرده اند، حال آن که استقلال و فردیت زنان مستلزم استقلال و جدایی از مردان است که با نقش آن ها در خانواده چالش می کند. به علاوه، فردیت زنانه با زیر سؤال بردن تمایز مرزهای خصوصی و عمومی نیز همراه بوده است. به عبارت دیگر زنان به منظور استقلال و تأمین حقوق خود خواستار مداخله ی اجتماع در حریم خصوصی (منع خشونت در خانواده، تقسیم کار عادلانه در خانه و مراقبت از فرزند، مزدی کردن کار خانگی و غیره) شدند. (بهار، مهری ۱۳۸۶، ص ۶۷)

مردان و زنان ممکن است به طور یکسان در خصوصی شدن شخصیت، گمنامی و کنار رفتن از زندگی عمومی سهیم باشند، اما خطی که به طور فزاینده و به گونه ای دقیق بین عمومی و خصوصی ترسیم شده است خطی است که زنان را به حوزه ی خصوصی محدود ساخته است. در حالی که مردان از آزادی رفت و آمد در میان ازدحام مردم و مکان های عمومی برخوردار بودند، زنان امکان حضور در جامعه یا حتی در پناه بردن به انزوا یا گریز به خلوت و تنهایی عمومی از حقوقی یکسان برخوردار نیستند. علت نامریی بودن زنان یا حضور کم رنگ زنان مولود سه علت است:

- (۱) ماهیت و سرشت تحقیق جامعه شناختی که عمدتاً تحت سیطره و در انحصار مردان بوده و معطوف به حوزه های عمومی کار، سیاست و بازار است.
- (۲) برداشت نسبتاً جانب دارانه از مفهوم مدرنیته که تا

حدودی بسیار با تجربه در عرصه‌ی عمومی یکسان تلقی می‌شود و گرچه تغییرهای آن در زندگی اجتماعی تا حدودی بر همه‌ی افراد - صرف نظر از جنسیت و طبقه - تأثیر گذاشت، اما اصولاً در مورد حوزه‌ی خصوصی بی‌تأثیر است.

(۳) بالاخره واقعیت جایگاه زنان در جامعه که به مراتب پیچیده‌تر از صرف محبوس یا محصور بودن آن‌ها در منزل است و با توجه به طبقات اجتماعی مختلفی که در آن به سر می‌برند و حتی با توجه به مناطق جغرافیایی، با هم فرق می‌کنند (قادری، فرحناز، ص ۴۴۵-۴۵۰)

در طول قرن بیستم، با اوجگیری موج‌های دوم و سوم فمینیسم به تجربه‌های متمایز زنان بیشتر توجه شد. نظریه‌ی دیدگاه فمینیستی معتقد است که دیدگاه زنان نسبت به دیگران ممتاز است. اگر ما برای درک مردم باید با شرایطی آغاز کنیم که مردم تحت آن شرایط، نیازهای روزانه‌شان شامل غذا، پوشاک و مسکن را برآورده می‌کنند، معرفت‌شناسی مارکسیستی در ممتاز دانستن دیدگاه کارگران یک صحنه‌ی بسیار اساسی تولید را از قلم انداخته است؛ جایکه ارضای نیازهای مردم مستقیماً انجام می‌شود به خصوص نیازهای داخلی. کار زنان، هم در فرایندی کار دست‌مزدی و هم در کار خانگی، آن‌ها را در دنیایی نگه می‌دارد که مستقیماً به ارضای نیازها مشغول هستند

در شرایط کنونی آن هم صرفاً در شهرهای بزرگ افغانستان، زنان علاوه بر این که مکان‌های اجتماعی زیادی را در اختیار گرفته‌اند، در مشاغل رسمی و مزدبگیر نیز حضور دارند و فرایندهای هویت‌بخش مدرنیته را کم‌کم تجربه می‌کنند. با این همه، این عرصه‌ها چه در سپهر خصوصی (خانه و خانواده) و چه عمومی (کار، مکان‌های عمومی جامعه) خالی از مناسبات قدرت نیست و سایه‌ی سنگین مردسالاری بر آن حکومت می‌کند. محدودیت فضای اجتماعی زنان و تمرکز آن در خانواده در حالی است که ساختار قدرت در حوزه‌ی خصوصی باز هم به نفع زنان نیست و آنها در این حوزه هم در موضع فرودستی هستند. زن در خانواده و محل کار به علت مؤنث بودن در موضع وابستگی و فرمان‌برداری نگه داشته شده است. این تبعیض در سلسله مراتب خانواده اثر زیان‌بخش خود را از سویی بر تربیت دختران و وضعیت آن‌ها در مرتبه‌ی تابع و وابسته در دور جدید در منزل پدر و بعد از آن در منزل همسر و از دست دادن فرصت‌های رشدی به واسطه‌ی روابط تبعیض‌آمیز باقی می‌گذارد. و از سوی دیگر مرتبه‌ی فرودستی مادران در خانه و فقدان شخصیت و هویت مستقل و پویا در آن‌ها موجب تربیت فرزندان وابسته و غیر خلاق می‌شود. در خانواده‌های سنتی افغانی مردان در همه‌ی امور تصمیم می‌گیرند و کنترل و اداره‌ی امور منزل به عهده‌ی آن‌ها است و زن‌ها فقط در ارتباط با مردان فقط نقش تابع دارند.

(همان، ص ۳۶)

خانواده چارچوبی مفید است که در آن پویایی‌های جنبه‌های متغیر زندگی روزمره با روشنی بیشتری ایجاد می‌شوند. خانواده به وسیله‌ی کنش روزمره مانند نوعی هادی عمل می‌کند که منابع در دسترس عام و سیستم‌های نشانه در آن به تجربه‌ی شخصی ترجمه می‌شود و از این طریق بین سپهرهای عمومی و خصوصی واسطه‌گری می‌کند. علاوه بر آن، این فرایند را به صورت عکس نیز اجرا می‌کند به طوری که از اساس و از طریق رسانه‌ها به صورت یک لنز برای دیدن محیط بزرگ‌تر عمل می‌کند. در این معنا است که می‌توان گفت خانواده می‌تواند چارچوبی باشد برای مرحله بندی زندگی زن و مرد در جامعه. (همان، ص ۶۵)

از آن جا که به صورت سنتی و در جریان جامعه‌پذیری جنسیتی، زنان بیشتر برای نقش‌های داخلی خانواده تربیت می‌شوند. بنابراین تشویق می‌شوند که بر امور عملی زندگی روزمره تمرکز و به آن فکر کنند، زنان به خانه وابسته‌اند و از فضای فیزیکی کمتر استفاده می‌کنند و این محدودیت و تعهد فضای اجتماعی آن‌ها را نیز محدود می‌کند. در جامعه‌ی سنتی افغانستان به خصوص در ولایات زنان به ندرت در مکان‌های عمومی ظاهر می‌شوند و در صورت ضرورت نیز حضور یک مرد با آن‌ها لازم است. زنان فقط در مکان‌های شخصی یا مکان‌هایی که اصولاً از



وجود مردان عاری بود (مسجد، حمام و قبرستان) می توانند آزادانه حاضر شوند. با شکل گیری جامعه‌ی جدید و فصل نو، در شهرهای بزرگ، رفتن به خرید یکی از اولین بهانه هایی بود که می توانست زن را در عرصه‌ی عمومی فعال کند.

در شرایط کنونی آن هم صرفاً در شهرهای بزرگ افغانستان، زنان علاوه بر این که مکان های اجتماعی زیادی را در اختیار گرفته اند، در مشاغل رسمی و مزدبگیر نیز حضور دارند و فرایندهای هویت بخش مدرنیته را کم کم تجربه می کنند. با این همه، این عرصه ها چه در سپهر خصوصی (خانه و خانواده) و چه عمومی (کار، مکان های عمومی جامعه) خالی از مناسبات قدرت نیست و سایه‌ی سنگین مردسالاری بر آن حکومت می کند. محدودیت فضای اجتماعی زنان و تمرکز آن در خانواده در حالی است که ساختار قدرت در حوزه‌ی خصوصی باز هم به نفع زنان نیست و آنها در این حوزه هم در موضع فرودستی هستند. زن در خانواده و محل کار به علت مؤنث بودن در موضع وابستگی و فرمان برداری نگه داشته شده است. این تبعیض در سلسله مراتب خانواده اثر زیان بخش خود را از سوی بر تربیت دختران و وضعیت آن ها در مرتبه‌ی تابع و وابسته در دور جدید در منزل پدر و بعد از آن در منزل همسر و از دست دادن فرصت های رشدی به واسطه‌ی روابط تبعیض آمیز باقی می گذارد. و از سوی دیگر مرتبه‌ی فرودستی مادران در خانه و فقدان شخصیت و هویت مستقل و پویا در آن ها موجب تربیت فرزندانی وابسته و غیر خلاق می شود. در خانواده های سنتی افغانی مردان در همه‌ی امور تصمیم می گیرند و کنترل و اداره‌ی امور منزل به عهده‌ی آن ها است و زن ها فقط در ارتباط با مردان فقط نقش تابع دارند.

مقاومت زنان در رویارویی با قدرت مردسالار

تجارب نشان داده اند که اگر در زندگی خانوادگی، امورات بر مبنی تفاهم صورت گیرد این خانواده خوشبخت هستند و هر قدر زن در خانواده جایگاه داشته و در تصمیم گیری ها دخیل بوده باشد به همان اندازه عطوفت و مهربانی نیز در آن خانواده برقرار بوده و زن در برابر مرد کمتر مقاومت نشان می دهند. بنابراین هر چه قدرت زن در خانواده بیشتر باشد

مقاومت به صورت لجاجت کمتری خواهد بود. این رابطه برای مؤلفه های قدرت، به جز تصمیم گیری، نیز صادق است. قدرت مجاب سازی رابطه ای قوی تر با مقاومت به صورت لجاجت از خود نشان داده است. در واقع هر چه نوع اعمال قدرت با گفتمان و مجاب سازی بیشتر همراه باشد از میزان مقاومت به صورت لجاجت بیشتر کاسته خواهد شد. مقاومت مستقیم فقط با شیوه‌ی مجاب سازی اعمال قدرت رابطه های معنادار و معکوس نشان داده است. هر چه مرد برای تصمیم هایی که باید برای خانواده گرفته شود بیشتر سعی در مجاب سازی و جلب موافقت همسر خود داشته باشد کمتر با مواردی مانند گریه کردن، غر زدن، دعوا و بقیه‌ی اشکال مقاومت مستقیم مواجه خواهد شد. مقاومت به صورت از زیر کار در رفتن با همه‌ی مؤلفه های قدرت رابطه ای منفی و معنادار نشان داده است. هر چه قدرت زن در ساختار قدرت خانواده بیشتر باشد زن وظایف سنتی خود مانند غذا پختن، مرتب کردن منزل و غیره را بیشتر انجام خواهد داد. مقاومت به صورت استفاده از قدرت جنسی زن با ساختار قدرت زنانه و قدرت مجاب سازی شوهر رابطه ای منفی و معنادار نشان داده است، اما با قدرت تصمیم گیری زن رابطه ای معنادار ندارد. این نوع مقاومت با کلیت میزان قدرت زن در خانواده نیز رابطه ای معنادار داشته است. در مجموع، هر چه قدرت زن در خانواده بیشتر باشد زن کمتر از اهرم قدرت جنسی خود استفاده خواهد کرد، اما این امر ربطی به قدرت تصمیم گیری او در حوزه های مختلف ندارد.

مقاومت زن به صورت بی توجهی به شوهرش فقط با قدرت مجاب سازی و قدرت تصمیم گیری رابطه دارد. در واقع هر چه مرد در خانواده امور مهم را با موافقت همسرش انجام دهد و هر چه قدرت تصمیم گیری زن بیشتر باشد توجه زن به شوهرش بیشتر خواهد بود. میزان کلی مقاومت نیز با میزان کل قدرت زن در خانواده، در سطح ۹۹ درصد اطمینان، رابطه ای منفی و معنادار داشته است. در واقع هر چه قدرت زن در ساختار قدرت درون خانواده بیشتر باشد میزان مقاومت او کمتر خواهد بود.

نتیجه گیری

تحلیل های استنباطی نشان می دهد که هر چه شوهر در

اعمال قدرت و روند تصمیم‌گیری در خانواده بیشتر سعی در
مجاب کردن همسر خود داشته باشد و سعی کند در اقدامات
انجام شده در امور خانوادگی به سوی توافق و تفاهم گام
بردارد، انواع مقاومت‌ها از طرف زن کمتر می‌شود و فضایی
آرام‌تر بر خانواده و روابط زناشویی حاکم خواهد بود؛ زیرا
زن خود را در زندگی شریک می‌داند و درقبال آن احساس
مسئولیت می‌نماید. قدرت مجاب‌سازی شوهر تنها بعدی
از ساختار قدرت در خانواده است که با همه‌ی انواع مقاومت
رابطه‌ای منفی و معنادار داشته است. با توجه به این که
قدرت تصمیم‌گیری زنان در خانواده بیشتر در حد متوسط و
زیاد است، به نظر می‌رسد که زنان خواستار به دست‌آوردن
قدرت در ابعاد دیگر (زن محوری و مجاب‌سازی) هستند و
این مؤلفه‌ها برای شان اهمیتی بیشتر دارد و در نتیجه،
عکس‌العمل‌های خود را بیشتر به این موارد معطوف کرده
اند.

اگر زنان در سنی بالاتر ازدواج کرده و از سواد برخوردار
باشند از قدرتی بیشتر در خانواده برخوردارند و در نتیجه،
مقاومتی کمتر در برابر اقتدار مردان نشان می‌دهند.
بنابراین، خانواده فضایی آرام‌تر برخوردار خواهد بود. زنان
بیشتر به دنبال تفاهم و دیده شدن در خانواده هستند. اگر
مردان به همسران شان بیشتر اهمیت داده و قدرت مجاب
سازی بیشتری داشته باشند انواع مقاومت در خانواده
کاهش می‌یابد. برعلاوه که یکی از راه‌های جلوگیری از
تضاد و بروز مشکل در روابط زناشویی، افزایش قدرت زنان
در خانواده است و این افزایش قدرت با تغییر تصور مردان از
نقش زنان در خانواده انجام خواهد شد.

منابع

۱. بهار، مه‌ری، مقاومت و تغییر فرهنگی، مطالعات فرهنگی و ارتباطات، جلد دوم، ۱۳۸۵.
۲. قادری، فرحناز، بررسی عوامل اقتصادی اجتماعی مؤثر بر ساخت قدرت در خانواده، انتشارات، صبح امید، ۱۳۷۵.
۳. کاظمی، عباس، پروبلماتیک زندگی روزمره در مطالعات فرهنگی، انتشارات عصر، ۱۳۷۸.
۴. ولف، ژانت، زنان و ادبیات مدرنیته، مجموعه مقالاتی در سیاست، ۱۳۸۰.



جایگاه زنان قربانی جرایم

در اصول قانونگذاری



♦ روح الله حقجو
♦ محقق و روزنامه نگار

چکیده

خاستگاه قانونمند شدن و توسعه یافتگی جامعه، رجوع به معیارهای قانونگذاری است تا از این رهگذر به رهنمودهای حقوقی لازم برای هنجارسازی اعمال شهروندان کشور دست یابیم. با در نظر داشت اهمیت قانونگذاری معیاری در گداهای جزایی، نوشتار حاضر سعی در توجه به اصول قانونگذاری در حمایت از زنان قربانی جرایم و خشونت‌ها نموده است. ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که دیدگاه کیفرگذاری، گذاری پر فراز و نشیب داشته است؛ بدین گونه که سنتی ترین قوانین توجه خاص به مجازات و سزادهی مجرمین داشتند. گام بعدی توجه به کیفیت و حالات روحی-روانی مجرمین بود تا بتوان با درک چرایی تمایل افراد به رویکرد هنجارستیزی، مجازاتی متناسب با احوال مجرم و همچنین نزدیک به اصلاح و بازپروری این قشر را وضع نمود. اما توجه به ضلع فراموش شدهٔ مثلث جرمی؛ یعنی همان بزه دیده/ قربانی جرم، تازه ترین عینک برای جرم شناسان و حقوقدانان جزایی است که توانسته است با توجه به محروم ترین فرد در وقوع حادثهٔ جرمی و کوشش برای حمایت قانونی از وی، ره به سوی عدالت جزایی ببرد. این مقال تمامی جنبه‌های لازم برای حمایت از زنانی که قربانی جرایم هستند را تشریح می‌کند و در نهایت، با نتیجه‌گیری به تحقیق پایان می‌دهد.

کلیدواژگان:

زنان قربانی جرایم، بزه دیده، سیاست جنایی، کیفرگذاری، افغانستان

مقدمه

حقوق کیفری کلاسیک، نهادها و سازوکارهای خود را عمدتاً با توجه به مجرم، عمل ارتكابی او و اوضاع و احوال موجود در زمان وقوع جرم بنا نهاده است. همهٔ این نهادها برای تشخیص بزهکار از غیربزهکار و در نهایت، سزا دادن مجرم، تنظیم و جهت‌گیری شده است. جرم‌شناسی نیز به تبع آن، نخستین مطالعات خود را بر بزهکار و محیط او متمرکز نمود و از این طریق در مقام علت‌شناسی مجرمیت وی برآمد. بدین ترتیب، حقوق کیفری و جرم‌شناسی، هر دو، رسالت و مطالعات خود را «مبارزه با بزهکار و پی بردن به چرایی مجرم شدن او» می‌دانستند. از اواسط سدهٔ بیستم میلادی (حدود سال‌های ۱۳۳۰ خورشیدی) به تدریج، روابط موجود پیش از عمل مجرمانه، میان بزهکار و بزه دیدهٔ مستقیم-یعنی شخصی که در پی یک رفتار غیرانسانی که جرم نام گرفته است، متضرر، مجروح، مضروب، مقتول، ... واقع می‌شود- توجه جرم‌شناسان را به خود جلب کرد و در فرضیه‌های مطالعات جرم‌شناختی، شخصیت بزه دیده و خصوصیات مختلف این شخصیت (جنبه‌های زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه



شناختی) و به ویژه تأثیر او در تکوین جرم، مورد توجه قرار گرفت. به بیان دیگر، بررسی عوامل بزه دیده زاء، در کنار عوامل جرم زاء، وارد مطالعات و تحقیقات جرم شناسی شد و بدین سان رشته بزه دیده شناسی علمی (اولیه) به وجود آمد. از آغاز سال های ۱۹۷۰ میلادی (حدود سال های ۱۳۵۰ خورشیدی) جریان های عقیدتی-ارزشی (به ویژه طرفداران حقوق زن: فمینیست ها) با انتقاد به دیدگاه های بزه دیده شناسی علمی - که دست کم در مورد برخی جرایم، شخصیت، رفتار و نقش بزه دیده را بی تأثیر در فرایند ارتکاب جرم نمی دانستند و حتا او را مقصر در آن چه بر سرش آمده است قلمداد می کردند- بحث حمایت از بزه دیدگان مستقیم و غیر مستقیم - به ویژه بزه دیدگی ناشی از جرایم خشونت آمیز - را به میان کشیدند که این رشته مطالعاتی، بزه دیده شناسی حمایتی یا بزه دیده شناسی ثانویه نام گرفت. طرفداران این گونه از بزه دیده شناسی، با این استدلال که بزه دیده یا افراد تحت تکفل و وابسته به او، در هر حال، بزه دیدگی را تجربه کرده و با تحمل جرم دچار مشکلات مادی، معنوی و بعضاً روانی-عاطفی شده اند، اعتقاد دارند که جامعه به طور کلی و نظام جزایی به ویژه، باید در سیاست گذاری ها و جهت گیری های تقنینی - قضایی خود، مصالح و منافع بزه دیدگان را بیش از گذشته مورد توجه قرار دهند و به جبران خسارت مادی او - آن هم از طریق تشریفات طولانی در فرایند کیفری - و مجازات بزهکار برای تسکین و تشفی خاطر بزه دیدگان، بسنده نکنند. به بیان دیگر، طرفداران بزه دیده شناسی ثانویه معتقد اند که دولت به تنهایی و در صورت ضرورت با مشارکت جامعه مدنی، هر یک باید در جای خود، به نوعی در ترمیم مادی، معنوی و به ویژه روانی زیان دیده از جرم سهیم باشند؛ زیرا صرف مجازات مجرم کافی به نظر نمی رسد... (۱)

افغانستان نیز از این سیر حقوقی در عرصه حقوق جزا و مطالعات جرم شناختی، مستثنا نیست. قدر مسلم این است که عدم حاکمیت قانون و ضعف دستگاه عدلی و قضایی در کنترل و نظارت بر اعمال شهروندان، فراهم آورنده بستری است که بزهکار و بزه دیده را، رو در روی یکدیگر قرار بدهد. اوضاع اجتماعی و حقوقی فعلی، منجر به ارتکاب جرایم و خشونت های بسیار شده و در این راستا، اقشار آسیب پذیری

همچون زنان، همه روزه در رنج بزه دیدگی، دست و پا می زنند. دانسته های جرم شناسی کشور، همواره سعی در مجازات مجرمین نموده است و از این جهت، بزه دیده از دایره چرخه عدالت جزایی خارج مانده و از جبران شدن خسارات ناشی از جرم، در اکثر موارد، هیچ اثری دیده نمی شود.

الف) قربانی شناسی زنان

پیشگیری از بزه دیدگی و حمایت از بزه دیده، جزو اهداف اصلی «بزه دیده شناسی حمایتی» به شمار می رود. امکان حصول به این هدف، به واسطه شناخت بزه دیده از نظر شخصیت، صفات زیستی، اخلاقی و خصوصیات اجتماعی و فرهنگی بزه دیده و سهم او در ارتکاب جرم و نیز بررسی کیفیت رابطه او با بزهکار، مقدور است. در علم بزه دیده شناسی، «زنان بزه دیده» بر اساس معیارهای خاصی که جرم شناسان ارایه نموده اند، جزو بزه دیدگان با درجه آسیب پذیری شدید قرار می گیرند. عزت فتاح معتقد است که «اگر طبقه بندی بزه دیدگان بر اساس عنصر ضعف و قابلیت آسیب پذیری ایشان مطرح باشد، زنان پس از کودکان و نوجوانان، در دومین مرحله در بین هشتمین مرحله افراد، از لحاظ شدت آسیب پذیری قرار دارند. وخامت بزه دیدگی آنان به مراتب بیش از سالخوردهگان، مهاجران، اقلیت ها، عقب ماندگان ذهنی و سایر قربانیان جنگ ها می باشد».

(۲)

ب) قربانی شدن زنان

برای تبیین مفهوم بزه دیدگی زنان که یکی از کلیدواژه های اصلی این نوشتار به شمار می رود، علاوه بر مباحث قبلی درباره بزه دیده شناسی و بزه دیده شناسی زنان، ضروری است که به مفهوم واژگان هم خانواده آن یعنی بزه، بزهکار و بزه دیده توجه نمود.

بزه به معنای «خطا، گناه و تقصیر» (۳) است. اما دو واژه دیگر یعنی بزهکار و بزه دیده در فرهنگ های لغت درج نشده است. برخی از نویسندگان برای تبیین معنای بزه دیده، به حالت ترکیبی آن توجه نموده و آن را مرکب از یک اسم؛ «بزه» و یک پسوند صفت ساز؛ «دیده» دانسته اند (۴) که همانند ستم دیده و آسیب دیده، معنای مفعولی یافته است. عین همین مسأله در صورت فاعلی آن یعنی بزهکار



نیز وجود دارد که بدین ترتیب، بزه دیدگی، حالت وقوع بزه بر بزه دیده می باشد. با این حال، بزه دیدگی در مفهوم اصطلاحی، هر چند ابتدا با مفهوم قربانی به صورت مطلق گره خورده بود، اما اکنون در ادبیات حقوقی، بیش‌تر با «مجنی علیه» همگون گردیده که به تدریج، معنای موسع خود را از دست داده است و مترادف با آسیب دیدگی نیست، بلکه متناظر به یک فعل و ترک فعل علیه اشخاص است که پدیده مجرمانه را تشکیل می دهد. (۵)

حمایت های جزایی از زنان قربانی جرم در قوانین افغانستان

در راستای توجه به حمایت های کیفری می بایست به اصول راهبردی جرم انگاری جرایم علیه زنان، توجه به مؤلفه هایی همچون توجه به تحکیم خانواده، موقعیت و جایگاه زنان بزه دیده و لحاظ تنوع و سازوکارهای متناسب سزای کیفر مورد توجه قرار گیرد. از آنجا که در نظام کیفردهی، سازوکارهای متناسب سزای ضمانت اجراها در جرایم علیه زنان، نقش بسزایی در بهبود و رفع چالش های عمده موجود در نظام عدالت جزایی و تحقق سیاست جنایی ایده آل دارد باید این مقوله نیز بررسی شود. (۶) از این رهگذر به حمایت از زنان قربانی جرم در برابر بزه دیدگی های اولیه و ثانویه، دست خواهد یافت. بنابراین، در راستای تحلیل و ارزیابی گستره و دامنه گستره اقدامات تقنینی حمایتی افغانستان در قبال زنان بزه دیده، به بررسی پاسخ های جنایی اجرا شده در این روند می پردازیم.

۱. جرم انگاری جرایم علیه زنان

مجازات، یک ضمانت اجرای پیش بینی شده توسط قانون و قابل اعمال نسبت به اشخاصی است که مرتکب جرم شده اند. (۷) اتخاذ سیاست جنایی افتراقی در حمایت از زنان، تنها ناظر بر جرم انگاری افتراقی در این عرصه نمی باشد. بلکه در این خصوص، عنصر بازدارنده دیگر، اتخاذ نوع خاص کیفر گذاری و بکار بردن حداکثر امکانات و ظرفیت های کیفری و غیر کیفری نظام حقوقی در قبال جرایم ارتكابی علیه زنان است. بایسته است قانونگذار افغانستان با توجه به معیارهای متناسب سازی کیفرها با جرایم و همچنین شرایط خاص بزه دیدگان این جرایم، با وسواس و حساسیت فراوان در این عرصه به گزینش متناسب ترین و کارآترین

۲. اصول راهبردی در جزانگاری جرایم علیه زنان

از مهم ترین تعهد دولت ها در بیان اصول راهبردی در کیفر گذاری جرایم علیه زنان این است که با توجه به معیارهای حقوق بشری، به حذف قوانین خشونت زا و ناقض حقوق افراد از قوانین داخلی، اقدام کرده و در عوض به تصویب قوانین حمایتی و اجرایی حقوق بشر دست یابند. تعهد تدریجی دولت در قبال اجرای حقوق بشر در سطح جامعه و نیز خانواده، این امکان را به دولت می دهد تا با بهره گیری از امکانات و منابع اقتصادی، فنی، آموزشی و غیره، و همچنین همکاری با نهادهای بین المللی در طی روند تدریجی، مستمر و منسجم به تحقق اهداف حقوق بشر اقدام نماید. این عملکرد دولت به واسطه عضویت در میثاق های بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، و عمل به مفاد این دو میثاق، قابلیت تحقق بیشتری می یابد.

بدین سان بر اساس تعهدات دولتی فوق، الزامی است که نهاد خانواده به عنوان کوچک ترین و در عین حال سازنده ترین عضو جامعه، مورد حمایت خاص دولت ها و قانونگذاران هر کشوری قرار گیرند، و جهت هر چه بیشتر اجرایی شدن حقوق و آزادی های بشری در جامعه، علاوه بر تمسک بر سیاست گذاری دراز مدت و تدریجی، در این راستا با اقدامات فوری و ثمربخش به تعهد فوری خویش، نسبت به حمایت از زنان عمل نمایند. این حمایت می تواند از طریق متناسب سازی حضور زنان در جامعه و خانواده و از جمله، اتخاذ ضمانت اجراهای مبتنی بر اصول استحکام نهاد خانواده به عنوان مامن و بستر بهره مندی و تعالی زنان صورت گیرد. به دلیل بالا بودن درجه آسیب پذیری زنان بزه دیده، قبل از مرحله کیفر گذاری و تأثیر جنبه پیشگیرانه و بازدارندگی کیفر، از ارتکاب جرایم علیه آنان و تأثیر گذاری مجازات در جبران خسارت و ترمیم صدمات و اصلاح بزهکار در جرایم خانوادگی با انگیزه بازسازی نظام خانواده و تداوم آن، در نتیجه اتخاذ ضمانت اجرای متعادل، وظیفه بسیار حساس و ظریف سیاست گذار جزایی، محسوب می شود. (۹)

در این راستا علاوه بر اصول کلی راهبردی نظام تقنین، قانونگذار افغانستان می بایست به اصول جزئی کیفرگذاری و داده ها و مفروضات بزه دیده شناسی حمایتی از قبیل لحاظ شرایط و اوضاع ارتکاب جرم، بسستر کیفرگذاری و شرایط زنان بزه دیده و غیره، توجه خاص مبذول دارد. بنابراین مقنن جزایی، جهت اتخاذ واکنش مناسب، باید گزینه های کارآ و مفید را بیابد. «سودمندترین گزینه اتخاذ روش های اصلاحی، بازدارنده و نفی مجازات های انتقام جویانه و توسل به واکنش های خالی از عنصر عاطفی و مملو از آثار مثبت تربیتی است. استفاده از تدابیری مثل انجام خدمات عام المنفعه، جزای نقدی روزانه، تقویت و گسترش احساس مسئولیت، الزام به یادگیری رفتارهای جنسی مناسب در مورد مرتکبین خشونت های جنسی، الزام به منع ملاقات مرتکب با زن و فرزندان، تحت نظارت مستمر قرار دادن مرتکب خشونت و طی دوران تحمل مجازات های محدود کننده حقوق اجتماعی، در زمره مهم ترین پیشنهادها در راستای اصلاح مجازات های مرتکبین خشونت های مبتنی بر جنسیت به شمار می رود.» (۱۰)

از جمله اصول راهبردی حمایتی در کیفرگذاری جرایم ارتكابی علیه زنان، این موارد قابل ذکر است:

۲۱. بهاء دادن به جایگاه خانواده

تعهدات دولت ها نسبت به حفظ و صیانت از خانواده که مطابق با قواعد بین المللی عرفی و قراردادی حقوق بشر، ملزم به رعایت آن ها می باشند در سه محور، قابل ارزیابی می باشند؛

۱- تعهد به احترام، عبارت است از خودداری از مداخله مستقیم یا غیرمستقیم دولت در خانواده.

۲- تعهد به حمایت، عبارت است از جلوگیری از مداخله اشخاص ثالث در نقض حقوق بشر، و به ویژه حقوق خانواده.

۳- تعهد به اجرا، عبارت است از تعهد به اتخاذ و اجرای تدابیر تقنینی و قانونگذاری و قضایی با هدف تحقق حقوق بشر.

بر اساس ماده ۵۴ قانون اساسی که متذکر است: «دولت به منظور تأمین سلامت جسمی و روحی خانواده، بالاخص طفل و مادر، تربیت اطفال و برای از بین بردن رسوم مغایر با احکام دین مقدس اسلام، تدابیر لازم را اتخاذ می کند.»

(۱۱)

بر اساس تعهد به احترام، هرگونه مداخله مستقیم و غیرمستقیم دولت که جنبه اتخاذ قوانین تبعیض آمیز دارد محکوم می باشد، چراکه این نوع مداخله دولت، نقض مستقیم موازین حقوق بشر است. مداخله ناعادلانه دولت افغانستان در حیطه خصوصی خانواده را می توان در جرم انگاری و کیفرگذاری یکطرفانه برخی خشونت ها بر علیه زنان یافت. از جمله در ماده ۳۹۸ قانون جزا (۱۲) که قانونگذار با اتخاذ این نوع کیفرگذاری، عملاً مجوز قانونی قتل زنان در محیط خانواده را صادر کرده است. این ماده، تناقض آشکار با موازین و آزادی های حقوق بشری اشخاص دارد و از لحاظ موازین قانونی نیز، ناقض اصول اولیه نظام عدالت جزایی از جمله؛ اصل اثبات جرم، حق دفاع متهم، اصل قانونی بودن جرم و مجازات، صدور حکم عادلانه و غیره می باشد. (۱۳) در ضمن، قانونگذار با جرم انگاری گسترده و غیراصولی رفتارهای زنان در امثال این ماده، زنان بی شماری را با خطر آسیب و صدمات به جسم و حیثیت و روان آنان مواجه ساخته است و عملاً محیط خانواده را که می بایست مامن و پناهگاه زنان باشد، به محیطی آسیب زا و بزه آفرین مبدل کرده است. چنین مداخله های قانونی تبعیض آمیز در خانواده، منجر به ارتکاب اعمالی از سوی زنان، جهت گریز از این محیط ناامن می گردد؛ اعمالی همچون خودکشی، فرار از منزل و غیره که بستر وسیع تر بزه دیدگی زنان را فراهم می نماید. تعهد دولت به حمایت خانواده، شامل جلوگیری از مداخله اشخاص ثالث در نقض حقوق بشری اعضای خانواده نیز می گردد. از جمله، حمایت از خانواده ها در برابر نقض حقوقی که گاه توسط اشخاص ثالث به بهانه های عرف، سنت و رسوم صورت می پذیرد. در برخی شهرهای سنتی یا قریه های دوردست در کشور، بیشترین بزه دیدگی زنان، توسط ریش سفیدان و افراد بانفوذ قومی-مذهبی اعمال می شود. این خشونت های به ظاهر موجه و قانونمند شده، از گذر پیوند سرنوشت انسان ها و بخصوص زنان، با عرف و رسوم ناشایست، بر این قشر تحمیل می گردد. این افراد با دخالت های ناحق و بی مورد در سرنوشت زنان، مبادرت به انجام اعمال آسیب زننده ای همچون بدل قرار دادن دختران در ازدواج، ازدواج اجباری، به ارث بردن زنان، بد دادن دختران جهت حل منازعات قبیله ای و دیگر رسم و



رواج هایی از این دست، می نمایند. بنابراین دولت مکلف است با اتخاذ تدابیر و اقدامات مقتضی، از خانواده در قبال هر نوع مداخله غیراصولی توسط اشخاص ثالث که با دیدگاه پست انگارانه به زنان، در صدد آسیب رساندن به رکن اصلی نهاد سازنده خانواده هستند، جلوگیری نمایند.

تعهد در اجرا نیز شامل اجرای کامل تدابیر تقنینی و قضایی با هدف تحقق حقوق بشر زنان است. در این باره، تعهد به ایجاد نظام تظلم خواهی که قابلیت دسترسی به جبران خسارت و بازتوانی بزه دیدگان باشد، برگزاری دوره های آموزشی حقوق بشر برای خانواده ها، و فراهم آوری امثال این بسـترها که برای حمایت از زنان بزه دیده مورد نیاز است، باید صورت گیرد. جهت کیفرگذاری رفتارهای آسیب زا به زنان در محیط خانواده، بند ۱ قطعنامه خشونت در خانواده، در هشتمین کنگره سازمان ملل برای پیشگیری از جرایم و رفتار با مجرمین، مصرانه از دول عضو می خواهد که خط مشی ها، تدابیر و استراتژی های چند جنبه ای و چند سازمانی را در داخل نظام عدالت جزایی، در خصوص خشونت در خانواده در کلیه وجوه آن از جمله حقوقی، قانونی، قضایی، آموزشی، اقتصادی، بهداشتی و از جنبه های مربوط به امور تأمین و تربیتی، به خصوص در امور زیر، طرح ریزی و اجرا نمایند:

یکم - اتخاذ اقدامات ممکنه برای پیشگیری از خشونت در خانواده.

دوم - حصول اطمینان از رفتار مناسب و کمک مؤثر به قربانیان خشونت در خانواده.

سوم - افزایش آگاهی و حساسیت نسبت به خشونت در خانواده، به خصوص، آموزش دست اندرکاران عدالت جزایی و دیگران در این زمینه.

چهارم - پیش بینی رفتار مناسب با متخلفین. (۱۴)

۲۲. توجه به جایگاه زنان متضرر از جرم

توجه به لحاظ موقعیت و جایگاه آسیب پذیر زنان بزه دیده، قابلیت بحث و بررسی در راستای رسیدن به احقاق حقوق زنان در سیستم عدالت جزایی دارد. در حیطه سیاست جنایی تقنینی از معیارهای کیفرگذاری، لحاظ مولفه دسترسی زنان بزه دیده به سازو کار حقوق انسانی - اخلاقی است که شامل رعایت احترام به منزلت بزه دیده، ارایه دیدگاه ها و نگرانی های بزه دیدگان است. ویژگی دیگر، دسترسی زنان بزه

دیده به سازو کار حقوق مادی و عینی می باشد. توجه به موقعیت بزه دیده، جهت دسترسی به عدالت به عنوان محور و مبنای برنامه ها و موضع گیری های سازمان ملل در اسناد حقوق بشری محسوب می شود. این معیار در اعلامیه اصول بنیادی عدالت برای بزه دیدگان و قربانیان سوءاستفاده از قدرت، تحت عنوان کلی «رفتار منصفانه و دسترسی به عدالت» در بندهای ۷-۵، گنجانیده شده است. مطلب مذکور که مشتمل بر برخورداری بزه دیده از حقوق انسانی - اخلاقی و نیز حقوق عینی - مادی می باشد و همان گونه که بیان گردید، در حیطه سیاست جنایی تقنینی، قابل ارزیابی است.

الف: سازو کار دسترسی به حقوق انسانی - اخلاقی (احیای کرامت بزه دیده)

جهت عملی نمودن این معیار مهم در فرایند کیفرگذاری، توجه به معیارهای حمایت از قبیل «رعایت احترام به منزلت بزه دیده»، «دسترسی سریع زنان بزه دیده به سازو کارهای عدالت و جبران فوری»، «اهمیت ارایه دیدگاه ها و نگرانی های بزه دیدگان» حایز اهمیت فوق العاده ای می باشد. زیرا بدین ترتیب، قانونگذار جهت دسترسی زنان بزه دیده به نظام عدالت جزایی بی طرفانه با لحاظ رفتار منصفانه، تمام ظرفیت و قابلیت های این سیستم را برای رسیدن به این اهداف در قالب الزام آور موازین حقوقی، در نظر گرفته و مانع از هرگونه اهمال و یا اعمال سلیقه های شخصی در این زمینه می گردد.

چالشی که در راستای دسترسی زنان بزه دیده به حقوق انسانی - اخلاقی آنان، در شرایط کنونی، نظام عدالت جزایی افغانستان را در ابعاد سیاست جنایی تقنینی، قضایی و اجرایی درگیر نموده است، به طبع ریشه در جهت گیری های سیاست جنایی تقنینی دارد. قانونگذار افغانستان، به میزان محدودی معیارهای فوق را در باب جرم انگاری و کیفرگذاری جرایم علیه زنان در نظر داشته است. واقعیت ذکر شده در نظام قضایی و اجرایی یعنی در روند رسیدگی به دوسیه های زنان، نمود و بروز مشهودتری می یابد و علاوه بر خلاء قوانین حمایتی از زنان بزه دیده در این راستا، روح حاکم بر نظام کیفری نیز مزید بر علت می باشد، چراکه در تمام مراحل رسیدگی به پرونده زنان بزه دیده، دیدگاه و پیش داوری مغرضانه ای متکی بر اصل مقصر محسوب

داشتن دایمی زنان در سرتاسر فرایند نظام عدالت جزایی رسوخ نموده است.

به علت این دیدگاه، همواره زنان با بزه دیدگی های مکرر و ظلم مضاعف در مراحل رسیدگی به دوسیه شان مواجه اند، زیرا از مرحله تعقیب و تحقیق پرونده که توسط مامورین ضابط قضایی صورت می پذیرد تا زمانی که قضات، رأی به محکومیت یا عدم محکومیت مرتکبان صادر می کنند، اعمال آسیب پذیر از سوی ماموران ضابط قضایی علیه زنان صورت می گیرد. حتی تا زمان اجرای این حکم، زنان بزه دیده از وجود فضای سنگین روانی که مبتنی بر سرزنش آنان می باشد، در رنج و درد عاطفی و حیثیتی بسر برده و بسیاری از زنان بزه دیده به دلیل جو حاکم بر نظام عدالت جزایی، یا دوسیه شان را طرح نمی کنند یا منصرف از ادامه رسیدگی می گردند. اگر چنانچه این قبیل برخوردها از سوی قانونگذار، مورد جرم انگاری قرار نگیرد و به واسطه لحاظ مؤلفه هایی چون رعایت احترام به منزلت بزه دیده، دسترسی زنان به سازوکارهای عدالت و جبران فوری و نیز، لحاظ آرایه نگرانی ها و دیدگاه های بزه دیدگان در فرایند کیفر گذاری، کیفر دهی و اجرایی به حمایت افتراقی از زنان بزه دیده مبادرت نکرده، علاوه بر ابتلای زنان به معضلات فوق، در عملکرد بیرونی و در بستر خانواده و اجتماع نیز با افزایش چشم گیر بزه دیدگی زنان مواجه خواهیم گشت. این امر، منجر به افزایش رقم سیاه بزه دیدگی زنان می گردد.

مبنای حقوقی جهت جرم انگاری این گونه برخوردهای تبعیض آمیز، ماده ۲ کنوانسیون رفع اشکال تبعیض از زنان (۱۵) می باشد که مقرر می دارد؛ دولت ها می بایست اقدام به «برقراری حمایت قانونی از حقوق زنان بر مبنای برابری با مردان و حصول اطمینان از حمایت مؤثر از زنان در مقابل هر گونه اقدام تبعیض آمیز از طریق مراجع قضایی ذیصلاح ملی و سایر موسسات دولتی» نمایند. بنابراین بر قانونگذاران جزایی فرض است که در راستای تحقق حقوق انسانی-اخلاقی زنان با توجه به موقعیت و جایگاه، و در نظر داشتن معیارهای بین المللی حمایت از بزه دیده از جمله معیار و شاخص دسترسی بزه دیدگان به عدالت و رفتار منصفانه-مبادرت به بازبینی و تجدید نظر در قوانین نقض کننده این معیارها نموده و با اتخاذ تدابیر و اقدامات

کیفری و غیر کیفری در تمام مراحل رسیدگی به دوسیه بزه دیده، به حمایت از آنان پردازند. (۱۶)

ب: سازوکار دسترسی به حقوق عینی-مادی (جبران خسارت)

جبران خسارت ترجمان دیگری از سازوکار دسترسی به حقوق عینی-مادی و از اصلی ترین عناصر حمایتی در بزه دیدگی می باشد. پدیده جبرانی، فاکتوری است که برای نخستین بار توسط مکتب دفاع اجتماعی مورد بازبینی قرار گرفت. مارک آنسل در سال ۱۹۸۷، نظام های کلاسیکی را که جبران خسارت را نوعی مجازات و ابسطه به تقصیر جرم تفسیر می کردند، بدین ترتیب زیر سوال برد. «در این نظام های کلاسیک، جبران خسارت فقط بر عهده بزهکار بود. هر چند که این اصل عادلانه است اما در جایی که مرتکب جرم، ناشناخته باشد یا از تعقیب فرار کند، یا در شرایطی باشد که امکان جبران خسارت توسط وی وجود نداشته باشد، چه باید کرد؟ بنابراین لازم است که برای جبران خسارت، سیاست دیگری در نظر گرفته شود.» (۱۷)

در دوران بزه دیده شناسی حمایتی، استدلالی مطرح می شود که؛ چون دولت تضمین کننده برقراری نظم عمومی و مبارزه با هر گونه تجاوز به حقوق و آزادی های شهروندان می باشد، هر گونه وقوع جرم و تجاوز به حقوق اشخاص، بر ایندی کفایتی و عدم توجه ویژه دولت به تأمین امنیت و نظم، و امحاء موقعیت های آسیب زا است و بنابراین، این دولت است که ملزم به جبران هر نوع آسیب مادی و معنوی برخاسته از اهمال در انجام وظایف اش می باشد. ترمیم و پرداخت غرامت نسبت به گروه خاص بزه دیدگان، توسط نظام های حقوقی، مقوله ای الزام آور تلقی می شود. به دلیل اهمیت خاص این سازوکار، در بسیاری از اسناد بین المللی بر اصل جبران خسارت بزه دیدگان تأکید شده است. از جمله در پیوست «اعلامیه اصول بنیادی عدالت برای بزه دیدگان و قربانیان سوءاستفاده از قدرت» و در مواد (۸، ۹، ۱۱، ۱۲ و ۱۳) آن حق جبران بزه دیدگان توسط دولت ها، به عنوان حقوق رسمی بزه دیده، ضروری شناخته شده است. اصل ترمیم در بزه دیده شناسی حمایتی، مشتمل بر جبران خسارت مادی و معنوی است که هریک از این دو نوع خسارت نیز دارای اقسامی می باشند. خسارت مادی، شامل «زیان مالی و اقتصادی، آسیب بدنی، آسیب روانی» و



خسارت معنوی شامل «درد و رنج عاطفی و حیثیتی» است. جبران خسارت که به عنوان نوعی حمایت مالی از بزه دیده محسوب می شود از طریق «راه هایی مانند برگرداندن مال، پرداخت پول یا هزینه هایی که بزه دیده به دنبال رویداد جرم متحمل شده و نیز پرداخت غرامت از رهگذر راهکارهای دولت» (۱۸) قابل تحقیق است.

در عملکرد سیاست جنایی افغانستان، جبران خسارت زنان بزه دیده فقط در قالب سازوکار تقنینی قابل دسترسی است. بدین ترتیب که قانونگذار در مواردی، بزهکار را به جبران خسارت از زن بزه دیده از طریق پرداخت مهرالمثل در جرایم تجاوز جنسی، و نیز پرداخت دیه در جرایم غیر عمدی واقع شده بر زنان از قبیل ضرب و جرح غیر عمدی و امثال چنین خشونت هایی، ملزم نموده است. لیکن در این سازوکارها یا سیاست جنایی تقنینی افغانستان، ماده ای مبنی بر پرداخت غرامت از سوی دولت در مواردی که مجرم متواری است یا فوت نموده یا به دلایلی غیر قابل دسترس است، یافت نمی شود. این در صورتی است که در موارد این چنینی، علاوه بر عدم جبران خسارت جسمی، زنان بزه دیده که دچار آسیب های حیثیتی و عاطفی و یا درجات بالاتری از آسیب های روانی می شوند، به طور قطع از سازوکار حمایتی جبران خسارت معنوی برخوردار نمی گردند و زنان آسیب دیده از خشونت ها از جمله جرایم جنسی، سال های متعددی از عمرشان و در پاره ای از اوقات تا پایان عمر، در آلام و مصایب جبران ناپذیر جسمی و روحی ناشی از بزه دیدگی شان باقی می ماند. موارد بسیاری را در جامعه سنتی و کم سواد افغانستان شاهدیم که زنان آسیب دیده و درگیر، در صدمات روانی ناشی از جرم، با عنوان و برچسب جن زده و دیوانه، از سوی خانواده و اطرافیان طرد می شوند و یا از سوی اطرافیان، همواره مورد آزار و اذیت جسمی، سرزنش و توبیخ قرار می گیرند و از ادامه زندگی سالم و طبیعی در محیط خانواده و اجتماع محروم می گردند. (۱۹)

طرد شدن، حمایت نشدن، عدم پیگیری پرونده های جنسی زنان و یا دیدگاه تحقیرآمیز به این قربانیان، از نظرگاه سنتی اجتماع و از گذر تعریف زن به مثابه ناموس و یا کالا بر می خیزد که بر اساس این دیدگاه غیر مدرن، مردان، حیثیت خانواده و یا قبیله را لکه دار و ننگین می بینند.

افغانستان، روندی طبیعی در جرایم علیه آنان محسوب می شود. به نظر می رسد که افزون بر جرایم عادی و مشهود علیه زنان که در قوانین جرم انگاری و کیفرگذاری شده اند، سازوکار جبران خسارت به دلیل فقر اقتصادی حاکم بر جامعه، و عدم تضمین ترمیم و پرداخت خسارت به قربانیان از سوی دولت، ضعیف می باشند. در بسیاری از موارد، اعمال منافی حقوق بشر بر علیه زنان، توسط افراد نظامی و زورمند صورت می پذیرد که این جرایم با گزارش نکردن و یا عدم رسیدگی، «جزو رقم های سیاه» بزه دیدگی زنان محسوب شده و در نتیجه، علاوه بر مجازات نشدن مرتکبان آن، مسلماً زنان قربانی جرم نیز از سازوکار جبران خسارت محروم می باشند. نمونه هایی از تجاوز گروهی علیه زنان که با وجود اسناد تاریخی و گواهان زنده، مورد بی توجهی و اهمال نظام عدالت کیفری داخلی و نیز مجامع بین المللی قرار گرفت، در سراسر تاریخ کشور و بخصوص، طی سه دهه جنگ های خونین، به شمار بالایی وجود دارد. (۲۰)

چنین جرایمی که ناقض آشکار حقوق انسانی و بشری زنان افغانستان است، بنا بر مصالح سیاسی و نبود حاکمیت قانون، بر آن ها مهر خاموشی و فراموشی زده شده و زنان قربانی جرم در صدمات ناشی از این جرایم و خشونت ها، عاقبت دردآور خود را در پیش گرفتند.

بنابراین قانونگذار جزایی افغانستان می بایست در ابتدا

حیطه و گستره جبران خسارت را از قالب سیاست جنایی تقنینی صرف خارج نموده و در قالب سیاست جنایی مشارکتی قابل تحقق سازد و در گام بعدی، مبادرت به اتخاذ کارویژه مناسب قانونی و قضایی، جهت جبران خسارت مادی و معنوی وارد بر زنان بزه دیده نماید. این جبران خسارت، می بایست مشتمل بر جبران تمام ابعاد خسارت های مادی و معنوی، از جمله صدمه و آسیب روانی-حیثیتی و عاطفی باشد.

در پایان این مباحث، بیان این مطلب ضروری است که در ادبیات و نوشتگان حقوقی، آسیب روانی و زیان حیثیتی یا عاطفی، دو مقوله جدای از یکدیگر اند و قانونگذار جهت جبران خسارت وارده بر زنان، باید هر دو جنبه جبران آسیب روانی و آسیب حیثیتی یا عاطفی زنان را به صورت همزمان اتخاذ نماید. هرچند جبران و ترمیم صدمات حیثیتی یا عاطفی، قابل برآورد مادی نیست ولیکن از طریق تأسیس

مراکز و موسسات ترمیمی با مشارکت نهادهای مدنی قابل جبران خواهد شد. حقوقدانان، تفاوت‌های زیر را میان آسیب‌های روانی و حیثیتی-روحی ذکر کرده‌اند:

(۱) آسیب روانی، گونه‌ای از بیماری، نارسایی و اختلال است که در روان فرد پدید می‌آید، در حالی که آسیب حیثیتی یا عاطفی، تأثیرپذیری یا واکنش احساسی بزه دیده است. آسیب روانی در اثر برخورد با امر درونی به نام «جرم» به اشکال ترس، خشم، کینه و مانند آن جلوه‌گر می‌شود.

(۲) آسیب روانی مفهومی است که در قلمرو «روانپزشکی» قرار می‌گیرد، در حالی که آسیب حیثیتی یا عاطفی در قلمرو «روانشناسی» می‌گنجد. (۲۱)

۲۳. تنوع و تناسب کیفرگذاری

واکنش نظام جزایی در مقام مجازات مرتکبین جرایم علیه زنان، بدون در نظر داشت مؤلفه‌های تأثیرگذار بر روند بهبود کارکرد نظام جزایی، امری موقتی و فاقد کارایی محسوب می‌گردد. در این راستا، سیاست کیفری اولاً می‌بایست از دخالت‌های بی‌حد و حصر در نهاد خانواده اجتناب نماید. دوماً با اتخاذ رویه کیفرگذاری اقتراقی و ضمن در نظر گرفتن پیامدهای سوء کیفرگذاری بر زنان بزه دیده در نهاد خانواده، مبادرت به کیفرگذاری در این حیطه نماید. تکیه صرف سیستم نظام عدالت جزایی بر جنبه‌های سزادهی و مجازات مجرم و نیز، رد تأثیرگذاری متقابل ارتباط بزه دیده و بزهکار با نوع و کیفیت سزادهی، موجب عدم تناسب میان جرایم و مجازات‌ها و عدم کارایی کیفرها می‌گردد. در نظر نگرفتن پیامدهای سوء کیفرگذاری در نهاد خانواده بر زنان بزه دیده که وابستگی ناگسستنی با مرد بزهکار در اشکال وابستگی خویشاوندی، عاطفی یا اقتصادی دارند، موجب اتخاذ مجازات‌های نامناسب و آسیب‌زا به زنان می‌گردد. تکیه بر کیفرهای آسیب‌زننده به بنیان خانواده، همچون در نظر گرفتن مجازات حبس برای مجرم در خشونت‌های خانگی می‌تواند منتج به وارد شدن آسیب‌های اقتصادی، عاطفی، شغلی و حیثیتی بر بزهکار و همچنین بر خانواده وی گردد. از آنجا که زنان، یکی از ارکان اصلی خانواده به شمار می‌روند، به تبع مجازات مجرم (شوهر)، دستخوش برخی آسیب‌ها خواهند شد. (۲۲)

در قوانین کشور، چنین سیاست‌گذاری‌هایی به دفعات مشاهده می‌شود که در آن با دیدگاه یک‌جانبه‌نگری و تک

محوری به اتخاذ جزای حبس برای مرتکب جرایم علیه زنان بدون تفکیک بسترهای ارتکاب جرم، مبادرت گردیده است. البته در موارد نادری نیز، قانونگذار افغانستان مبادرت به اتخاذ کیفرهای متنوع و سازوکارهای متناسب کیفردهی از جمله ضمانت‌اجراهای مدنی، اداری، کارهای عام‌المنفعه، جریمه روزانه، بدیل‌های حبس (حبس تعلیقی، آزادی مشروط و غیره) نموده است.

اکثریت حقوقدانان و جرم‌شناسان، ضمانت‌اجرای حبس را نه تنها کیفر مناسبی نمی‌دانند، بلکه معترف‌اند که جزاهای کوتاه مدت حبس، اختلال عمیقی در زندگی محکوم به وجود می‌آورد. محکوم، معمولاً کار خود را از دست می‌دهد و خانواده‌اش نیز از وجود او محروم می‌شوند. همچنین به هنگام خروج از زندان، با مسایل متعددی مواجه می‌گردند که خاستگاه آن، آشفتگی و بی‌نظمی حاکم در داخل زندان و نشست و برخورد با افراد مجرم و هنجارستیز است. این گونه محکومین، با دشمنی و مقاومت عمومی مواجه می‌شوند و بنابراین در آنان، آزردهی خاطر و کینه، بیشتر از ندامت و توبه، خود را بروز می‌دهد. به علاوه بیم آن می‌رود که اثر ارباب‌انگیز زندان بر چنین افرادی، به میزان زیادی از میان رفته باشد. (۲۳)

تحقیقات نیز، نمایان‌گر این واقعیت است که چنانچه عوامل جرم‌زا در بسترهای اجتماع و خانواده از بین برود، شاهد تأثیر و موفقیت ملایم‌ترین کیفرها در مقابل بزهکاران می‌باشیم و تمرکز بیش از حد به بسیط بودن و شدید بودن مجازات‌ها را نیز در پی نخواهیم داشت. بر این اساس بی‌توجهی توسط قانونگذار کشور در قانون منع خشونت علیه زنان، جرم‌انگاری بی‌حد و حصر اعمال آسیب‌زا به زنان و گزینش صرف جزای حبس برای مرتکبین، مورد اهمال قرار گرفته است. به نظر می‌رسد که قانونگذار، بدون در نظر داشت حبس‌گرایی بیش از حد در خشونت‌های خانگی، زنان را در معرض آسیب دیدگی‌های بعدی و مکرر قرار داده است. نهاد خانواده دارای مؤلفه‌های تأثیرگذار فراوانی بر شخصیت افراد تحت حمایت خود می‌باشد. هر چند در پاره‌ای از اوقات برخی مؤلفه‌های مثبت و سازنده، با نفوذ عوامل آسیب‌زا کم‌رنگ می‌شود، لیکن از بین نمی‌روند و شایسته است همواره در جهت ثبات و استحکام این نهاد و فرهنگ‌سازی در آن قدم برداشت.



توجه به سازوکار دوگانه سازنده و تخریب کننده نهاد خانواده بر افراد تحت حمایت آن، لزوم سیاست گذاری خاص جهت حمایت از تداوم و ثبات آن را در رتبه نخست اهمیت، و اولویت سیاست جنایی تقنینی قرار داده است. بنابراین بازبینی قوانین آسیب زا به این نهاد و جایگزینی مجازات های مناسب به جای کیفرهای سنتی لطمه زننده به خانواده از قبیل حبس، نسبت به بزهکارانی که در محیط خانواده، جرایم آسیب زننده به زنان را مرتکب می شوند، ضرورت مبنایی دارد. در این گونه جرایم می بایست اصول اولیه سیاست گذاری کیفری بر معیارهایی چون فرهنگ سازی، اصلاح و بازسازی شخصیت بزهکار، توجه ویژه بر حفظ بنیان و اصالت خانواده و پیشگیری از بزه دیدگی ثانویه زنان مبتنی باشد. زیرا در جامعه ای که شاکله شخصیت چندین نسل آن در طی سال های متمادی، تحت فشارهای هولناک ناشی از جنگ و درگیری و متأثر از نزاع و خشونت و فارغ از ابتدایی ترین آموزه های اخلاقی و دینی شکل پذیرفته و تثبیت گردیده، بطور قطع، طبیعت ناسازگار جنگ و خشونت ناشی از آن در روح و روان مردم، نفوذ عمیقی بر جای گذاشته است. خصوصاً زمانی که مجازات ها در این جامعه و در دوران های مختلف درگیری، و از جمله دوران توحش حکومت طالبان در اشکال شدید آن از قبیل قتل، اعدام، بریدن اعضا و جوارح، ضرب و شتم، شلاق و امثالهم بر نزدیک ترین اعضای خانواده آن ها اجرا گردیده باشد. (۲۴)

مسئله در دوران حاضر، اجرای مجازات های سخت و خشن بر افراد چنین جامعه ای، تأثیرات بازدارندگی عام و خاص مورد نظر قانونگذار را نخواهد داشت. بنابراین در این برهه از تاریخ، سیاست گذار جنایی می باید با در نظر داشت شرایط و روحیه حاکم بر مردم، هنر و فن قانونگذاری را با لحاظ ظرفیت، توان و امکانات نظام عدالت جزایی به نحوی بکار گیرد که در راستای انطباق مجازات ها با شرایط و روحیات افراد جامعه، حداکثر تأثیر گذاری و بازدارندگی را در پی داشته باشد. بنا به اذعان اندیشمندی چون سزار بکاربا «تأثیر بر باطن ملتی که تازه از حالت توحش بیرون آمده، باید بسیار قوی و محسوس باشد؛ شیر درنده ای را که شلیک تفنگ به مبارزه طلبیده است تنها آذرخش می تواند از پای در آورد. ولی به تدریج که در حالت تمدن، سلاقی

مردمان به ملایمت می گراید، تأثیر پذیری بیشتر می شود و بنابراین، چنانچه بخواهند رابطه میان اثر و احساس را ثابت نگه دارند، باید از شدت مجازات بکاهند.» (۲۵)

در جامعه فعلی افغانستان ————— تنان علاوه بر پیامدهای آسیب جسمانی که بسیاری افراد، درگیر آن هستند و شاید منحصر به نسل فعلی گردد، پیامد آسیب های معنوی و تخریب روان و روح انسان ها که جزو بدترین و ماندگار ترین اثر تخریب جنگ است نسل های متمادی را درگیر ساخته است. روان و روح مردم را سال ها جنگ آنچنان آشفته نموده بود که شیر درنده روان آن ها، تنها با شلیک تفنگ و مجازات های سنگین باز داشته می شده است. اکنون این روح ناسازگار و تحریک شده مردمان، تنها با اعمال مجازات های شدید و سنگینی همچون آذرخش از پای می نشیند و این راهکار، خلاف طبع عدالت محور نظام عدالت جزایی می باشد. چنانچه در این نوع از جامعه، علاوه بر سیاست جنایی تقنینی ملایم و کارآ، سیاست جنایی مشارکتی فعال گردد و از طریق نهادهای مدنی و غیردولتی، مبادرت به فرهنگ سازی و جایگزینی معیارهای اخلاقی و اسلامی تمدن امروزی، به جای معیارهای جنگ آوری، خشونت، زورگویی، ظلم و تجاوز و تعدی متأثر از دوران جنگ گردد و به گفته بکاربا؛ تا حدی که طبایع مردمان به ملایمت گراید، در این صورت تأثیر سبک ترین و خفیف ترین مجازات ها به مراتب بیشتر از مجازات های دورانی است که روح مردم به توحش و ظلم و تعدی متمایل بوده اند.

شاید بر اساس همین ارتباط ————— تقسیم و تأثیر گذار این مجازات ها بر بزهکار است که در مباحث جرم شناسی، مجازات های لطمه زننده به شهرت نیز، حایز اهمیت دانسته شده است. در این زمینه اذعان گردیده است که «اگر در زمان های گذشته به اجرای بعضی مجازات ها در ملاء عام یا به نمایش گذاشتن محکوم در میدان های عمومی متوسل می شده اند، حقوق امروزی نیز ابایی در لطمه زدن به شهرت و مفتضح کردن مجرم ندارد. حقوق جزای کنونی، به اعلام و وسایل امروزی اطلاع رسانی عمومی که شامل چاپ از طریق درج در روزنامه ها و پخش از طریق رسانه های سمعی — بصری مثل رادیو و تلویزیون می شود، متوسل می گردد.» (۲۶)

تعبیر دیگر از مجازات های فوق، مبتنی بر اصل تأثیر و

تناسب کیفرها با حالات روحی و انگیزه های مجرم، در مجازات های برخی مجرمین قابل تصور است. این افراد که بخاطر غرور و جسارت بی حد، نسبت به معیارهای مورد احترام جامعه و نظام جزایی، اقدام به انجام رفتارهای آسیب زای به دیگران می نمایند و در جامعه افغانستان هم، کم نیستند- با انگیزه خوددربربینی و پست نگری به جایگاه و موقعیت زنان، مرتکب جرایم علیه زنان می گردند. برای ذکر نمونه در این مورد می توان به زورمندان محلی اشاره کرد. این طبقه اجتماعی خاص در کشور، با تکیه و نفوذی که در منطقه زیست بوم شان دارند و همچنین عدم نظارت کامل حکومت در تمامی نقاط افغانستان، خود را محق بر اعمال هر گونه خشونت و جرایم علیه اشخاص می دانند؛ خشونت هایی از قبیل اختطاف، قاچاق، سرقت، قتل و انواع مجازات های جنسی به زنان. مجازات این گونه مجرمین علاوه بر جنبه جبران خسارت بزه دیده، می بایست با مجازات های تزدیلی و تریبی همراه باشد و به گفته بکاربا «کیفرهای بدنی و دردناک را نباید درباره جرایمی اجرا کرد که بر احساس غرور متکی است و رنج و درد، مایه افتخار و ارتزاق آن هاست. برعکس، کیفر متناسب با این جرایم، تمسخر و بدنامی است که غرور متعصبان را با تحقیر تماشاگران، در هم می شکند و اثر آن تنها با کوشش های سرسختانه و مصرانه آشکار می شود. بدین سان، قانون گذار فرزانه با تقابل زور با زور و عقیده، با عقیده مردم را از این احساس منعطف می گرداند.» (۲۷)

اندیشمندان حقوقی با نظر به معایب و معضلات ضمانت اجرای حبس، در نظر گرفتن راهکارهای بدیل حبس را پیشنهاد نمودند؛ از جمله ایجاد سیاست آزادی مشروط که بازاجتماعی شدن بزهکار را محقق می نماید. همچنین ایجاد «رژیم نیمه آزادی» که اجرای مقداری از مجازات حبس را محقق می نماید و زندانی می تواند طی طول روز، آزادانه در محیط اجتماع به فعالیت و کار اشتغال یابد. (۲۸)

۳. سازوکار متناسب سازی جرم و مجازات در راستای قربانی شناسی حمایتی زنان

متناسب سازی مجازات های مطرح در نظام جزایی در قبال مبارزه با جرایم ارتكابی علیه بزه دیدگان خاص از جمله زنان بزه دیده نیازمند هوشمندی، ذکاوت و دلسوزی قضات

محکمه ها می باشد. در این حیطة، بیان اهداف و اغراض کیفرگذاری هم می تواند قانونگذار را جهت حصول بیشتر به اهداف قانونگذاری یاری نماید و هم برای قضات محاکم، جهت گزینش مجازات های متناسب با جرم و شرایط مجرم و جبران حداکثری آسیب دیدگی های بزه دیده مؤثر باشد.

گفته می شود که در نظام عدالت جزایی، «تعیین معیارهای عمومی بر عهده قانونگذار است. به دلیل اهمیت نسبی هنجارهای اساسی اجتماع که موضوعی اساسی به شمار می رود، قانونگذار در تصویب قانون های جزایی، نباید تنها فهرستی از رفتارهای ممنوع و فهرستی از مجازات ها را کنار هم قرار دهد. قانونگذار با کیفرگذاری برای هر جرم مشخص می کند که کدام یک مهم تر است و کدام، اهمیت کمتری دارد» (۲۹) بنابراین ضرورت دارد قانونگذار علاوه بر گزینش مناسب ترین مجازات در قبال جرایم علیه زنان با ذکر معیارها و ملاک ها و اهداف کیفرهای اتخاذ شده، قاضی را در انتخاب بهترین گزینه که دربردارنده اهداف و نتایج مطلوب جرم انگاری و کیفرگذاری است، یاری نماید.

۳.۱. الزامات و مقتضیات نظام سزادهی

جهت سهولت دستیابی به نظام کارشناسی شده که در آن، قضات در جریان رسیدگی قضایی، صلاحیت و مهارت کیفردهی مناسب داشته باشند، و هم درگیر افراط و تفریط های غیرعلمی و اعمال سلیقه های شخصی نگردند، تعیین ملاک ها و معیارهای کیفردهی، مؤلفه های تشدید، تخفیف، معافیت و سازوکارهای جایگزین سازی مجازات حبس و دیگر انواع کیفرها، در قالب یک چارچوب مشخص و مدون، الزامی است. تهیه یک سیستم مدون و گنجانیدن قواعد و معیارهای کیفردهی در قالبی منسجم و هدفمند، در نظام کیفردهی افغانستان می تواند راه گشای مناسبی برای قضات باشد. (۳۰)

این موضوع در سیاست گذاری برخی از اسناد بین المللی نیز مورد توجه قرار گرفته است. از جمله شورای اروپا در توصیه ای در سال ۱۹۹۳ درباره ثبات و یکپارچگی در کیفردهی مقرر کرده که:

(۱) قانونگذار یا هر بخش صلاحیت داری که بر پایه قانون اساسی یا سنت حقوقی اجازه دارد، باید بکوشد تا توجیه و دلیلی منطقی برای کیفردهی فراهم کند.



۲) آن که ضرورت دارد، و به ویژه هر جا که توجیه های منطقی و معقول (هدف ها) ممکن است در تضاد باشد، نشانده هایی از شیوه های ایجاد اولویت های ممکن در اعمال چنین توصیه های منطقی و معقول (هدف ها) برای کیفردهی باید ارایه شوند.

۳) آن جا که ممکن است، و به ویژه برای دسته های خاصی از جرم ها یا مجرمان، یک مبنا و توجیه منطقی اولیه باید اعلام شود. (۳۱)

بر اساس توجیهات فوق، و از سویی گسترده‌تری اختیارات قضات محکمه‌ها در نظام حقوقی افغانستان، تعیین محدوده و تقید اختیارات قضات در قالب معیارهای علمی مذکور در نظام های حقوقی و توصیه ها و موازین حقوق بشر حتمی می باشد. در نظام حقوقی افغانستان از جمله منابع موثق ارجاع قاضی، متون فقهی می باشد زیرا در ماده ۱۳۰ قانون اساسی؛ (۳۲) رفع ابهام و حل و فصل بسیاری از قضایای حقوقی، به موازین فقهی و دینی سپرده شده و از آنجایی که در موازین فقهی، هر فقیه و مفسری بر حسب استنباط و تشخیص خود نظر می دهد، بنابراین در منابع فقهی، نظرات واحد و منسجمی جهت ارجاع مجریان قانون یافت نمی شود. با توجه به این شرایط، امکان صدور احکام بر پایه سلاقی شخصی که از لحاظ آموزه های حقوقی بر آن خدشه وارد است - بطور فراوان وجود دارد. همچنین وجود منابع ارجاعی با چنین وسعت حیطة ای علاوه بر اینکه مخالف اصل قانونی بودن جرایم و مجازات است، برخلاف اصل تفسیر مضیق قوانین جزایی نیز می باشد. بدین ترتیب با تفسیرپذیری موسع قوانین جزایی و اعمال سلاقی شخصی و عدم لحاظ معیارهای علمی در فرایند کیفردهی، در عمل، موجبات ضربه زدن و آسیب پذیری بیشتر زنان بزه دیده در فرایند دادرسی فراهم می گردد که مغایر با اصول بزه دیده شناسی حمایتی است.

در مجازات جرم های قباحت، جنحه و جنایت، مشخصاً قانون جزا، منبع بی واسطه جهت ارجاع قاضی محسوب می شود. در این قانون مواد به گونه ای تنظیم شده اند که مجازات های منتسب به یک جرم در عین تقید به موارد مشخص از نظر میزان و انواع، متعدد می باشند. این شاخصه در قوانین جزایی افغانستان امتیازی محسوب می شود که به قاضی دادگاه خانواده (محکمه فامیلی) این امکان را می

دهد تا در زمان کیفردهی، مصالح و منافع خانواده را در نظر بگیرند. لیکن دیدگاه های افراط و تفریط گونه حاکم بر نظام کیفری نوین و سنتی افغانستان، در عملکرد بیرونی و در پروسه تعیین مجازات، لحاظ هرگونه معیارهای کیفردهی جرایم علیه زنان از قبیل مصالح خانواده، زن بزه دیده، اصلاح بزهکار، مرد خانواده و جبران خسارت جسمی و صدمات روحی و حیثیتی زنان بزه دیده را منتفی می نماید. راهکار مناسب جهت برون رفت از چنین معضلاتی همانگونه که بیان شد گنجاندن معیارها و ملاک های معین و مشخص در قالب و چارچوبی حقوقی است که راهنمای اتخاذ قواعد کیفردهی مناسب را برای قضات دادگاه های جرایم علیه زنان فراهم نماید. (۳۳)

۳۲. سازوکارهای متناسب سازی خشونت ها

علیه زنان و مجازات آن

جهت حصول حمایت مؤثر از زنان بزه دیده به عنوان یکی از اهداف نظام عدالت جزایی - و پیشگیری از بزه دیدگی های ثانویه آنان، جبران خسارت و صدمات ناشی از جرایم بر آن ها چنین اقداماتی مناسب به نظر می رسند؛ ضرورت تعدیل و تبدیل کیفرها و ضمانت اجرای کیفری به ضمانت اجرای غیر کیفری، تنوع در مجازات ها و ضمانت اجراها و سایر اقدامات جبرانی. در اسناد بین المللی نیز علاوه بر تأکید بر مجازات مجرمان جرایم علیه زنان، نسبت به تنوع ضمانت اجراها توصیه می نماید. به عنوان نمونه بند ۳ ماده ۴ اعلامیه رفع خشونت علیه زنان علاوه بر اینکه بررسی و مجازات مرتکبین اعمال خشونت آمیز علیه زنان از سوی یک شخص یا حتا دولت را خواستار می باشد، در بند ۴ این ماده (۳۴)، توصیه به ضمانت اجرای جبرانی در قالب جریمه های جزایی، مدنی، شغلی و اداری با هدف ستم های انجام شده در قوانین داخلی می نماید. چالشیی که شمار زیادی از مواد قانونی در حیطة های مختلف قانون گذاری افغانستان درگیر آن می باشد این است که اکثر ضمانت اجرای گنجانده شده در عرصه قانون گذاری حمایتی از زنان بزه دیده، مجازات حبس یا حداکثر، شلاق در نظر گرفته شده است. البته در موارد نادری هم شاهد گنجاندن ضمانت اجرای جبرانی مانند دیه، مهرالمثل در جهت جبران خسارت ناشی از جرم بر زن بزه دیده می باشیم، ولی

اولاً این موارد در مواد قانونی کمتر لحاظ گردیده و دوماً دامنهٔ تنوع ضمانت اجراها بسیار کم است و شامل ضمانت اجراها و جرمه های مدنی، شغلی، اداری و غیره نمی گردد. (۳۵) در ادامهٔ مباحث، به مواردی از سازوکارهای متناسب سازی کیفردهی مرتکبان جرایم علیه زنان با دیدگاه تفکیک پذیر نمودن این سازوکارها در دو بستر خانواده و اجتماع می پردازیم.

الف: تبدیل مجازات

تبدیل مجازات عبارت است از تغییر ماهیت مجازات به مجازاتی از نوع دیگر که مناسب تر به حال متهم باشد. (۳۶) ضمانت اجرای کار عام المنفعه از سوی حقوقدانان جزایی، بدیلی برای مجازات حبس پیشنهاد می شود که قضات محاکم می توانند برای مرتکب جرایم علیه زنان در بستر خانواده در نظر گیرند. این ضمانت اجرا، هم با مصالح خانواده همخوانی دارد و هم با مصالح فرد بزهکار. در عین دارا بودن جنبهٔ بازدارندگی و اصلاح کنندگی مرتکب خشونت علیه زن، بر شغل سابق فرد که تأثیر مستقیم به حفظ مصالح زن بزه دیده دارد خدشه وارد نمی شود. بر اساس این کیفر، مجرم در ساعاتی که فارغ از شغل خود است، مجبور به دو ساعت کار عام المنفعه در شبانه روز می باشد. «محکمه همچنین ممکن است محدودیت هایی در جهت اینکه بزهکار، مطیع قانون شود بر او تحمیل کند. به علاوه محکمه می تواند بزهکار را به جبران خسارت ناشی از جرم ملزم نماید. اگر بزهکار قادر به انجام تعهدهای کار عام المنفعه نباشد یا آن را به شیوهٔ مقرر انجام ندهد، ممکن است محکمه تصمیم به تعویض مجازات حبس گیرد» (۳۷) که با اعمال این ضمانت اجرا، مصالح جامعه و خانواده، در موازات هم تأمین خواهند شد. بنابراین شایسته است تصمیمات محاکم در قبال جرایم علیه زنان در محیط خانواده، مبتنی بر اصول سازش طرفین، جبران خسارت و صدمات بزه دیده، اصلاح بزهکار و استحکام بنیان خانواده پایه ریزی گردد. البته بعضی از جرایم علیه زنان وجود دارند که قابلیت تغییر و تبدیل کیفر بر این دسته جرایم ممکن نیست. از این موارد در باب قصاص و حدود است و از آنجا که اکثر مجازات های سنگین و خشن قابلیت تغییر ندارند تبدیل کیفرهای این جرایم نیز در برخی از شرایط استثنایی که تابع گذشت شاکی هستند قابل اعمال می باشند.

البته قضات محکمه ها باید این نکته را مدنظر قرار دهند که روند تبدیل مجازاتی که مناسب تر به حال متهم است در جهت مصالح افراد تحت تکفل فرد مرتکب؛ از جمله مصالح زنان بزه دیده باشد و در این راستا، انتظار می رود سیاست جنایی تقنینی افغانستان در قبال کیفردهی به مجرمان جرایم علیه زنان، حداکثر جنبه بزه دیده مداری را لحاظ نماید. همچنین در مباحث جرم انگاری، کیفرگذاری و کیفردهی، محور توجه و نقطه عطف سیاست گذاری ها حمایت از زنان بزه دیده باشد به نحوی که شناخت بزه دیده و تأثیرگذاری او بر ارتکاب جرم، رابطه ای ناگسستنی و تنگاتنگ بر تعیین میزان مسئولیت کیفری مرتکب جرایم علیه زنان داشته باشد. (۳۸)

ب: تشدید مجازات

سیاست گذار کیفری بر اساس مصلحت های عمومی و فردی، با بکارگیری ضمانت اجرای جزایی شدید، موجب تحقق هرچه بیشتر اهداف کیفرگذاری می شود. با بهره گیری از این سازوکار متناسب سازی مجازات، از سویی زمینه بازدارندگی عام از ارتکاب جرایم در مرحله قبل از وقوع جرم فراهم می شود و از سوی دیگر، موجبات بازدارندگی خاص و عدم تکرار بزه دیدگی زنان در مرحله بعد از وقوع جرم فراهم می گردد. «اگر چه سیاست جنایی ایجاب می کند تا از پاسخ های کیفری به منزلهٔ آخرین چاره در برابر پدیده جنایی بهره گیری شود اهمیت حقوق بشر در روزگار ما، سیاست گذاران جنایی و قانون گذاران را وای می دارد تا در جرم هایی که بویژه کرامت انسانی را نشانه می روند، با برگزیدن سیاستی قاطع و سرکوبگر، شدت عمل بیشتری از خود نشان دهند.» (۳۹)

چنین سیاست قاطع و سرکوبگر، زمانی معنی می یابد که شاهد کیفیات مشدده در وقوع جرم باشیم. این کیفیات، مشتمل بر اوضاع و احوال و ویژگی هایی است که «پیدایش و وجود آن در شخصیت بزهکار یا مجنی علیه یا نحوه، زمان یا نوع یا وسایل بکار رفته در ارتکاب جرم، موجب تکلیف قانونی دادگاه در تشدید مجازات متهم می گردد.» (۴۰) بنابراین نوع، ماهیت، اوصاف و شیوهٔ ارتکاب جرایم، و همچنین درجهٔ آسیب پذیری روحی و جسمی بزه دیده، میزان خسارت جسمی، روانی، حیثیتی وارده بر بزه دیده، انگیزهٔ ارتکاب جرم و سایر شرایط نامتعارف تصریح کننده



ارتکاب جرم، به قاضی محکمه اجازه می دهد که به تشدید کیفرها در قبال جرایم ارتكابی علیه زنان در راستای حمایت از کاهش بزه دیدگی آنان، بپردازد.

اتخاذ تشدید کیفر در سیاست جنایی تقنینی افغانستان، در قوانین قدیم التصویب آن در ماده ۴۲۸ قانون جزا و بند ۲ هر یک از مواد (۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۷ و ۴۲۹) قانون جزا که با لحاظ وجود کیفیات مشدده به تشدید مجازات مرتکبین در مواد فوق تأکید گردیده است قابل اشاره می باشد. بند ۲ ماده ۴۲۴ مقرر می دارد که «... اگر اختطاف شده، زن شوهردار باشد یا با زن اختطاف شده فعل نامشروع اجرا گردد به حداکثر جزای پیش بینی شده محکوم می گردد.» (۴۱)

در قوانین جدیدالتصویب از قبیل قانون منع خشونت علیه زنان نیز شاهد تشدید مجازات مرتکبین جرایم علیه زنان می باشیم. در بندهای ۲ هر یک از مواد (۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۲) و ماده ۳۰ این قانون که کیفیات مشدده در این جرایم شامل شرایط خاص مجنی علیها از جمله سن مجنی علیها (کمتر از ۱۸ سال)، فوت مجنی علیها، قرابت فامیلی تا درجه سوم، ارتکاب جرم به هدف ایجاد رعب و وحشت در جامعه به منظور حرمان زنان از بهره مندی حقوق مدنی، و نیز استفاده از موقف و مکان «موقعیت اجتماعی» می گردد که قانونگذار به قاضی دادگاه، اجازه صدور شدیدترین حد کیفری را داده است. (۴۲)

نتیجه

این نوشتار کوشید تا مولفه های سیاست جنایی تقنینی در رابطه با چگونگی حمایت از زنان قربانی جرم را به بررسی گیرد. هدف از ترمیم در بزه دیدگی زنان، حمایت این قشر آسیب پذیر جامعه است و خاستگاه این حمایت، برقراری عدالت کیفری از گذر تاملین و جبران خسارات روحی، مادی، روانی، عاطفی و حیثیتی زنانی است که قربانی جرم قرار می گیرد. قوانینی در افغانستان که به حمایت از زنان بزه دیده / قربانی جرم می پردازند همچون قانون (فرمان تقنینی) منع خشونت علیه زن توانسته است تا در پرتو رهنمودها و رهیافت های اسناد بین المللی با موضوع زنان، برخی اصول راهبردی در جرم انگاری جرایم علیه زنان را برشمرده است و برخی دیگر نیز در این مقال، برجسته شده اند که امید می رود تا مورد استفاده قرار گیرند.

پانویست ها:

۱. رایجیان اصلی، مهرداد، بزه دیده در فرآیند کیفری، تهران: خط سوم، ۱۳۸۱، ص ۱۳.
۲. معتمدی مهر، مهدی؛ حمایت از زنان در برابر خشونت، تهران: برگ زیتون، ۱۳۷۱، ص ۴۷. (به نقل از معصومه سادات نورمحمدی، سیاست جنایی تقنینی افغانستان در قبال زنان بزه دیده، تهران: میزان.)
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، ج ۳، ص ۴۰۹۳.
۴. توجهی، عبدالعلی، پایان نامه مقطع دکتری؛ جایگاه بزه دیده در سیاست جنایی ایران، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۷، ص ۲۲.
۵. نورمحمدی، معصومه سادات، پیشین، ص ۱۱۶.
۶. همان، ص ۲۱۱.
۷. محمودی جانکی، فیروز، تازه های علوم جنایی، نظام کیفردهی؛ هدف ها و ضرورت ها، زیر نظر: علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: میزان، چاپ دوم، ۱۳۹۲، ص ۳۳۱.
۸. نورمحمدی، معصومه سادات، پیشین، ص ۲۱۸.
۹. همان، ص ۲۲۱.
۱۰. عظیم زاده، شادی، حمایت کیفری از زنان در برابر خشونت در حقوق ایران و امریکا، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران: ۱۳۸۳، ص ۸۳ الی ۸۴. (به نقل از معصومه سادات نورمحمدی، پیشین.)
۱۱. قانون اساسی افغانستان (۱۳۸۲)
۱۲. قانون جزای افغانستان (۱۳۵۵)
۱۳. نورمحمدی، معصومه سادات، پیشین، ص ۲۲۳.
۱۴. نورمحمدی، معصومه سادات، پیشین، ص ۲۲۵.
۱۵. ناصرزاده، هوشنگ، اعلامیه های حقوق بشر، کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان مصوب ۱۸ دسامبر ۱۹۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، تهران: ماجد، چ اول، ۱۳۷۲، ص ۶۲.
۱۶. نورمحمدی، معصومه سادات، ص ۲۲۷.
۱۷. ژرار لیز - ژینا فیلیزولا؛ بزه دیده و بزه دیده شناسی، ترجمه روح الدین کردعلیوند، احمد محمدی، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد، چاپ سوم، ۱۳۸۸، ص ۷۵-۷۶.

۱۸. رایجیان اصلی، مهرداد؛ بزه دیده شناسی حمایتی، تهران: دادگستر، چ اول، ۱۳۸۴، ص ۸۲.

۱۹. نورمحمدی، معصومه سادات، پیشین، ص ۲۳۰.

۲۰. ر.ک به: علامه، غلام حیدر، جرایم علیه بشریت در حقوق جزای بین الملل با نگاهی ویژه به فجایع افغانستان، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه رضوی، سال ۱۳۸۰ و نورمحمدی، معصومه سادات، پیشین، ص ۲۳۰.

۲۱. رایجیان اصلی، مهرداد، پیشین، ص ۹۰.

۲۲. نورمحمدی، معصومه سادات، پیشین، ص ۲۳۳.

۲۳. بولک، برنارد، کیفرشناسی، ترجمه: علی حسین نجفی ابرنآبادی، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد، چ هفتم، ۱۳۸۴، ص ۶۲-۶۳.

۲۴. نورمحمدی، معصومه سادات، پیشین، ص ۲۳۵.

۲۵. ۳ بکاریا، سزار، رساله جرایم و مجازات ها، ترجمه: محمدعلی اردبیلی، تهران: میزان، چ ششم، ۱۳۸۹، ص ۶۹.

۲۶. بولک، برنار، کیفرشناسی، پیشین، ص ۷۲.

۲۷. بکاریا، سزار، پیشین، ص ۸۲.

۲۸. نورمحمدی، معصومه سادات، پیشین، ص ۲۳۸.

۲۹. محمودی جانکی، فیروز، پیشین، ص ۶۸۳.

۳۰. نورمحمدی، معصومه سادات، پیشین، ص ۲۴۳.

۳۱. محمودی جانکی، فیروز، پیشین، ص ۶۷۸.

۳۲. ماده ۱۳۰ قانون اساسی: «... هر گاه برای قضایای مورد رسیدگی، در قانون اساسی و سایر قوانین حکمی موجود نباشد، محاکم به پیروی از احکام فقه حنفی و در داخل حدودی که این قانون اساسی وضع نموده، قضیه را به نحوی حل و فصل می نماید که عدالت را به بهترین وجه تامین نماید.»

۳۳. نورمحمدی، معصومه سادات، پیشین، ص ۲۴۴.

۳۴. «۴. در قوانین کشور لوایح رسمی کیفری، مدنی و کاری و اداری تهیه کنند که خطایی را که بر زنان تحت اعمال خشونت رفته، مجازات و جبران کند. برای زنانی که قربانی خشونت واقع می شوند باید دسترسی به راهکارهای قضایی فراهم گردد و با پشتیبانی قوانین کشور، جبران مآثر و عادلانه برای صدماتی که متحمل شده اند میسر باشد...» همان، ص ۲۴۸.

۳۶. گلدوزیان، ایرج، بایسته های حقوق جزای عمومی،

تهران: میزان، چ سیزدهم، ۱۳۸۵، ص ۳۳۱.

۳۷. گودرزی بروجردی، محمدرضا، کیفرشناسی نوین یا کیفرهای اجتماع؛ ترجمه و تحقیق: محمدرضا گودرزی بروجردی - لیلا مقدادی، تهران: مجد، چ اول، ۱۳۸۴، ص ۱۲۲.

۳۸. نورمحمدی، معصومه سادات، پیشین، ص ۲۵۰.

۳۹. رایجیان اصلی، مهرداد، بزه دیده شناسی حمایتی، پیشین، ص ۸۰.

۴۰. شاملو، محمد حسین، فرهنگ اصلاحات و عناوین جزایی، اصفهان: نشر دادیار، ۱۳۸۰، شماره اول، ص ۳۸۹.

۴۱. قانون جزای افغانستان (۱۳۵۵)

۴۲. نورمحمدی، معصومه سادات، پیشین، ص ۲۵۳.





راهکارهای اجرایی حضور زنان در برنامه ریزی‌های کلان کشور

♦ فریبا زمانی
♦ استاد دانشگاه

چکیده

در طول تاریخ نادیده گرفتن به حقوق و جایگاه زنان در جامعه و حتی خانواده و عدم توجه به آنان در تمام جوامع بشری وجود داشته است. حتی با تشکیل حکومت‌ها و دولت‌های مختلف علی‌رغم نظم نسبی که در جهان پدیدار شد، ولی در بین تمام کشورهای جهان اعم از پیشرفته و در حال رشد یا غربی و شرقی مشترکاتی وجود داشت که یکی از این مشترکات تبعیض بر علیه زنان در این کشورها بوده است. البته برخی از کشورها قوانینی در جهت کاهش تبعیض علیه زنان وضع کرده‌اند ولی باید بدانیم که وضع قوانین برابر برای زنان تضمینی برای تغییر در نگرش‌ها نخواهد بود. نگرش‌ها، به وسیله تجارب، جامعه‌پذیری تاریخی و الگوهای خانوادگی شکل میگیرند. البته، تردیدی نیست که کوشش‌های قانونی در جهت ترغیب فرصت‌های برابر، در اقتصاد زنان مؤثر بوده است. جنبش‌های زنان باعث افزایش سطح آگاهی زنان در زمینه حقوق و تجارب کاری‌شان شده است و لیکن هنوز هم نابرابری‌های ویی عدالتی نسبت به حقوق زنان وجود دارد.

هدف از پژوهش حاضر بررسی و ارزیابی راهکارهایی جهت حضور هر چه بیشتر زنان در برنامه ریزی‌های کلان کشور است. راهکارهایی که در این تحقیق پیشنهاد گردیده به

دوستانه تقسیم می‌گردد. یک دسته ای آن در عملی شدنش به صورت فردی به خود زنان برمی‌گردد و دسته ای دیگر راهکارهایی هستند که به صورت جمعی، به تمام افراد جامعه طور عام مربوط می‌شوند.

واژه گان کلیدی: راهکارهای اجرایی، حضور زنان، برنامه ریزی‌های کلان و نیروی انسانی.

مقدمه

یکی از جنبه‌های تبعیض آمیز علیه زنان، عدم بکارگیری مناسب آنان به عنوان نیروی مولد کار است. آمارهای داده شده در سراسر جهان مربوط به شرکت زنان در نیروی کار نشانگر اختلاف عمده ای بین آنان با جمعیت مردان است. گزارش توسعه نیروی انسانی سازمان ملل، نرخ فعالیت اقتصادی زنان نسبت به مردان را در سال ۲۰۰۱ در کشورهای در حال توسعه ۶۷ درصد و در کشورهای شاخص توسعه انسانی پیشرفته ۷۳ درصد نشان میدهد. [۱]

امروزه در سطح جهانی دیگر از تولید ناخالص ملی به عنوان شاخص سنجش توسعه یافتگی در تحلیل‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی استفاده نمی‌شود. به عبارت دیگر امروزه از سه منبع اصلی به عنوان سرمایه‌های ملی یا ثروت ملی استفاده می‌شود که عبارتند از: (۱) منابع انسانی (۲) منابع فیزیکی و (۳) منابع طبیعی.

منبع نیروی انسانی تنها منبعی است که تفاوت‌های عمده‌ای با منابع دیگر دارد که مهمترین آن فنا ناپذیر بودن این منبع است. در حالیکه دو منبع دیگر یعنی منابع فیزیکی فناپذیر است و منابع طبیعی بعد از یکبار استفاده قابلیت و کارایی خود را برای مدت نسبتاً زیادی از دست می‌دهند و از چرخه تولید خارج می‌شوند. [۲]

به عبارت دیگر، منبع نیروی انسانی، تنها منبعی است که هر چه میزان بهره‌برداری از آن بیشتر شود، کارایی آن هم بالاتر می‌رود و ضمناً این منبع تنها منبع قابل تکامل است. بنابراین اهمیت و نقش تعیین‌کننده نیروی انسانی در رشد و توسعه یافتگی کشورها بر کسی پوشیده نیست. به طور مثال، ژاپن با استفاده از نظام‌های آموزشی، ابداع و تسری دادن فرهنگ کار در جامعه، افزایش دانش فنی و تخصصی، ایجاد فناوری‌های پیشرفته و به خوبی از این عامل سود برده و از یک جامعه سنتی به جامعه‌ای صنعتی ارتقا یافته است. [۳]

از طرف دیگر، بانک جهانی ارزش مجموع ثروتها و اندوخته‌های جهان را محاسبه کرده و اعلام نموده است که سهم منابع طبیعی در مجموع ۲۰ درصد، منابع فیزیکی ۱۶ درصد و نیروی انسانی ۶۴ درصد است. در گزارش جهانی (۲۰۰۶) بر اساس اندازه‌گیری میزان تفاوت جنسیتی در چهار زمینه اساسی از نابرابری بین زنان و مردان، به مقایسه مردان و زنان در کشورهای مختلف پرداخته شده است. چهار زمینه مورد بحث شامل: ۱- فرصت‌های اقتصادی و مشارکت در آن، ۲- دستیابی آموزشی که به معنای دسترسی به آموزش‌های پایه‌ای و عالی است، ۳- توانمندسازی سیاسی که نتایج آن بیانگر نمود‌های در ساختارهای تصمیم‌گیری است و ۴- سلامت و بقاء که بازده آن در انتظار از زندگی و نسبت جنسیتی ملاحظه می‌شود.

سهم زنان از منابع نیروی انسانی

حال این سؤال پیش می‌آید که سهم زنان از منبع نیروی انسانی به چه میزان است؟ یا به عبارت دیگر، خصوصاً در جامعه ما سهم زنان در رشد و توسعه یافتگی کشور به چه میزان است؟ مشکلات و محدودیت‌های عدیده‌ای در جامعه زنان در سطح جهانی و به خصوص در کشور افغانستان به عنوان یک کشور توسعه نیافته وجود دارد و به

همین علت علی‌رغم برنامه‌ریزی‌ها و حمایت‌های انجام شده از طرف جامع جهانی، هنوز زنان کشور نتوانسته‌اند به جایگاه و نقش مناسب خود در اداره امور کشور دست یابند. که از نظراین تحقیق عوامل ذیل در پایین بودن اشتغال زنان دخیل می‌باشند: کم‌تنوع بودن فرصت‌های شغلی زنان، دسترسی نابرابر به فرصتها، بیشتر بیکار شدن زنان در زمان رکود، کندتر بودن سیر جریان ارتقاء شغلی برای زنان، اختصاص بخش عمده اقتصاد غیر پولی به زنان، مسئولیت در خانواده و وظایف مادری.

امروزه هیچ‌شکی وجود ندارد که زن عامل فعال و مهمی در توسعه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است و از دو طریق می‌تواند در فرایند توسعه مشارکت کند. یکی نقشی که در خانواده ایفا می‌کند؛ تعلیم و تربیت فرزندان، مدیریت خانه و ... که این نقش به فرزندان که مهمترین تولید خانواده است، مهمترین نقش را در دستیابی به رشد پایدار و بلند مدت جامعه خواهد داد؛ زیرا نیروی انسانی جامعه آینده را تربیت می‌کند و نحوه تربیت خانواده بر متغیرهای رضایت اجتماعی اثر چشمگیر دارد. [۴]

دیگری اشتغال نیروی کار که به عنوان یکی از مهمترین عوامل تولید به شمار می‌رود و همانطور که اکثر اقتصاد دانان معتقدند توسعه پایدار در گرو توسعه انسانی است. از این جهت کمیت و کیفیت نیروی کار از حضور زنان در اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بنابراین در پیش‌نهادهای راهکارهای توسعه توجه به دو نقش فوق از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

مبانی نظری تحقیق

جنسیت می‌تواند یکی از مبانی طبقه‌بندی اجتماعی باشد. در این طبقه‌بندی بیان می‌شود که ما کی هستیم و به کجا تعلق داریم و کمک می‌کند تا هویت اجتماعی ما را تعریف کنیم. امروزه گروه زنان به عنوان گروه اقلیت یا محروم در جامعه زیست‌و زندگی می‌کنند. غالباً گروه‌های اقلیت اقدامات پیش‌بینی‌مندی مثبتی انجام می‌دهند تا تمامی گروه بتوانند از آن اقدام بهره‌مند گردند. به علاوه زمانیکه اقدام به وسیله اعضای گروه اقلیت انجام می‌شود، آن اقدام غالباً، اقدامی است در جهت کمک به فرد تا تمامی اعضا گروه بر کلیشه‌ها به عنوان ابزاری تأکید می‌کند که این اقدام به



تضعیف گروه های اقلیت کمک منجر می گردد. مسایل که باعث می شوند گروه های اقلیت در محروم سازی خودشان سهمی داشته باشند به صورت نامرئی وجود دارند. برای مثال، کلیشه ها می تواند به وسیله گروه های اقلیت درونی

شود (من یک زن هستم، بنابراین نمی توانم ریاضی دان شوم). هنگامیکه این کلیشه ها درونی شدند، اعضا گروه ممکن است موقعیت پایین خود را مسلم بدانند و در نتیجه بر علیه آن مبارزه نکنند. روش دیگری که از آن طریق ممکن است کلیشه ها منجر به تضعیف قدرت گردند این تصور یا عقیده است که کلیشه ها صفات با ثباتی هستند، امری که قابل تغییر نیست.

بنابراین هر چه هویت اجتماعی زنان بیشتر در راستای کلیشه ها قرار گیرد، احتمال کمتری برای اقدامات جمعی آنان وجود دارد. برعکس، هر چه هویت اجتماعی زنان بیشتر در راستای تجربیات اجتماعی آنان قرار گیرد، احتمال بیشتری دارد که دست به اقدامی جمعی بزنند. بنابراین انتظار می رود زنان هویت اجتماعی را باید بر اساس تجربیات اجتماعی شکل دهند تا آنکه بتوانند حضور مؤثرتری را در برنامه ریزی های کلان کشور داشته باشند.

در این خصوص راهکارهایی جهت حضور زنان در برنامه ریزی ها و تصمیم گیری های کلان پیشنهاد گردیده که به دو دسته تقسیم می گردد یک دسته ای آن در عملی شدنش به صورت فردی به خود زنان برمی گردد و دسته ای دیگر راهکارهایی هستند که به صورت جمعی، به جامعه زنان یا جامعه به طور عام مربوط می شوند که در ذیل به آن ها می پردازیم:

الف: راهکارهای اجرایی فردی

منظور از راهکار های اجرایی فردی راهکارهایی است که خود زنان به صورت فردی باید انجام دهند تا حضور خود را به طور کلی در سطح جامعه پر رنگ تر کرده تا نهایتاً بتوانند در تصمیم گیری های کلان، مشارکت بیشتری کنند. موارد ذکر شده را می توان در سه مقوله به شرح زیر طبقه بندی نمود:

۱. رسیدن به خود باوری

منظور از این راهکار باور کردن زنان به وسیله خودشان است. به عبارت دیگر، آنان باید خود را باور کنند و در اثر این خود باوری توانمندی های آنان افزایش یافته و می توانند پیشرفت نمایند. به بیان دیگر زمانیکه آنان به خود باوری رسیدند، دیگران نیز آنان را باور خواهند کرد و در نتیجه تشویق می شوند تا در تصمیم گیری های کلان مملکتی حضور چشم گیرتری داشته باشند. خانم ها باید توانایی خودشان را اثبات کنند، در جاهای مختلف خود را نشان بدهند. [۵]

۲. حمایت زنان از زنان دیگر

منظور از این راهکار همکاری زنان با یکدیگر به جای رقابت با یکدیگر است. به عبارت دیگر، زنی که شاهد پیشرفت همکار یا دوست خود است باید او را تشویق به پیشرفت نماید و در این راه کمک به خود شکوفایی یکدیگر نمایند. این گونه حمایت ها باعث حضور بیشتر زنان در تصمیم گیری ها می شود. اگر زنی در سطوح بالای مدیریتی از زنان دیگر استفاده کند، زنان احساس مسئولیت شان بیشتر می شود و بهتر رشد می کنند.

۳. تلاش زنان برای مقابله با

تصورات کلیشه ای و قالبی

تصورات کلیشه ای و قالبی که در سطح جامعه در مورد زنان وجود دارد، معمولاً تصوراتی است که به نحوی مانع رشد

جهت افزایش

توانمندی های زنان نیاز به برنامه ریزی بلند مدت توسط خود زنان است. زنان باید در طی یک برنامه ریزی مهارت های خود را در زمینه های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و مدیریتی بالا برده و در این جهت به یکدیگر کمک نمایند. افزایش این توانمندی ها خود به خود باعث افزایش حضور آنان در تصمیم گیری های کلان خواهد شد. از جمله: آگاهی زن مقدم بر هر چیز است، یعنی زنان باید سطح آگاهی های خود را به صور مختلف، مستقیم و غیر مستقیم، بالا ببرند، فعالیتهايشان را سازماندهی کنند، از طریق ارایه کارگاه ها و آموزش به وسیله خودشان وضع را عوض کنند که برای اقدام چنین کاری خانم هایی که توانایی در خود می بینند، پیش قدم شوند تا مهارت های تصمیم گیری های کلان را یاد بگیرند.

و پیشرفت زنان و همچنین مانعی جهت حضور زنان در تصمیم گیری های کلان مملکتی می شود. بنابر این، هر یک از زنان در سطح جامعه باید با این گونه تفکرات کلیشه ای به طور منطقی و اصولی مقابله نمایند و جلوی گسترش بیشتر این گونه تصورات را بگیرند. برای مثال: موانع فرهنگی نه تنها در آقایان بلکه در خود خانم ها نیز وجود دارد، خود سانسوری وجود دارد، شاید روشنفکرانه حرف بزنیم، ولی در تصمیم گیری ها رسوبات سنتی خودش را نشان می دهد.

ب. راهکارهای اجرایی جمعی

منظور راهکارهایی است که به صورت فعالیت های جمعی در سطح جامعه باید صورت پذیرد تا موانع و مشکلات حضور زنان در تصمیم گیری ها را بر طرف نماید. این دسته از راهکارهای جمعی خود به دو گروه تقسیم می شوند، که یکی راهکارهای اجرایی جمعی توسط زنان جامعه و دیگری راهکارهای اجرایی جمعی به وسیله کلیه افراد جامعه است.

۱. راهکارهای اجرایی جمعی توسط زنان

راهکارهای پیشنهادی که زنان جامعه باید مجری آنها باشند، بیشتر در جهت افزایش توانمندی زنان و حمایت های سازمان یافته از آنان به منظور افزایش حضور آنان در تصمیم گیری های کلان است. پیشنهادهای مربوط به این زمینه در دو طبقه قرار می گیرند:

یک - برنامه ریزی بلند مدت جهت آموزش مهارت و افزایش توانمندیها: جهت افزایش توانمندی های زنان نیاز به برنامه ریزی بلند مدت توسط خود زنان است. زنان باید در طی یک برنامه ریزی مهارت های خود را در زمینه های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و مدیریتی بالا برده و در این جهت به یکدیگر کمک نمایند. افزایش این توانمندی ها خود به خود باعث افزایش حضور آنان در تصمیم گیری های کلان خواهد شد. از جمله: آگاهی زن مقدم بر هر چیز است، یعنی زنان باید سطح آگاهی های خود را به صورت مختلف، مستقیم و غیر مستقیم، بالا ببرند، فعالیتهایشان را سازماندهی کنند، از طریق آرایه کارگاه ها و آموزش به وسیله خودشان وضع را عوض کنند که برای اقدام چنین کاری خانم هایی که

توانایی در خود می بینند، پیش قدم شوند تا مهارت های تصمیم گیری های کلان را یاد بگیرند.

دو- تشکیل تشکلهای، سازمانها و نهادهای اجتماعی

منظور از این راهکار اینست که زنان باید از طریق تشکیل نهادهای غیر دولتی از یکدیگر حمایت نمایند. این گونه حمایت ها می تواند حمایت های اقتصادی، فکری و روانی باشد. احساس تعلق و وابستگی به سازمانها می تواند احساس تعلق گروهی را در زنان بوجود آورد و این مورد می تواند باعث اتحاد و یکپارچه شدن آنان جهت کمک به یکدیگر باشد.

مسلماً این احساس تعلق حضور یکپارچه آنان در تصمیم گیری های کلان را به صورت گروهی به همراه خواهد داشت. برای مثال: از زنان دعوت شود، خودشان خودشان را شناسایی کنند، زنانی که کارایی دارند شناسایی شوند، با وجودی که صحبت می شود، زنان توانمند عملاً این کار را نکرده اند، تشکیل جلسات، گردهماییها، کمیتهها که مهارتها را آموزش دهند، تشکیل لازم است، کارهای حمایتی و آموزشی انجام نشده است.

۲. راهکارهای اجرایی جمعی توسط جامعه

منظور راهکارهای عملی و اجرایی است که باید توسط مجموعه اعضاء جامعه صورت گیرد تا حضور زنان در تصمیم گیری های کلان را بیشتر کند. در این خصوص موارد ذیل پیشنهاد می گردد:

یک. فرهنگسازی مناسب جهت تغییر نگرش

مثبت نسبت به زنان

منظور از این راهکار اینست که از طریق رسانه ها و مسائل ارتباط جمعی در بین مردم فرهنگ سازی مناسب جهت تغییر نگرش مثبت نسبت به زنان انجام پذیرد. در این راه جامعه باید سعی نماید که از طریق رسانه ها و کتب، الگوهای منفی از زنان را ارائه ندهد، فرهنگ مرد سالاری در جامعه را تعدیل و تبعیض ها را رفع نماید. از جمله: اول تغییر نگرش باید در خانواده رخ دهد، بعد تغییر نگرش در اجتماع به طوریکه ارزش ها عوض شود تا به زنان میدان داده شوند و بگذارند زنان تجربه کنند، مگر آقایان روز اول تجربه داشته اند، میدان به زنان داده شود، برای خانم ها اگر



زمینه فراهم شود قطعاً می‌توانند، جز اینکه تغییر نگرش باید داد تا راه حضور زنان در مسئولیت‌های بالا باز شود که نیاز است باید اول این باور پیدا شود که زنان می‌توانند. اگر نگرش اجتماع نسبت به شرکت زنان در کارهای اجتماعی تغییر کند، میزان درگیری زنان در پست‌های اجتماعی بیشتر خواهد شد. [۶]

دو. ارزش دادن به توانمندی‌های زنان

جامعه باید به توانمندی‌های زنان توجه نموده و به آنها بها و ارزش دهد، بها دادن به توانمندی‌ها باعث می‌شود که زنان تشویق شوند تا در تصمیم‌گیری‌های کلان مملکتی حضور پیدا کنند. به علاوه توجه به فرهنگ شایسته‌سالاری و همچنین شناسایی زنان کارآمد در سطح جامعه و معرفی آنان به جامعه باعث تشویق و حضور بیشتر سایر زنان در جامعه می‌شود. از جمله: جامعه و مسئولین، زنان توانمند را شناسایی کنند اگر مشکل دارند به مشکلات آنان رسیدگی نمایند. برای سلامت فیزیکی و روانی جامعه لازم است که از زنان استفاده شود و هر چه بیشتر به توانایی زنان بها داده شود، تقویت شوند، در مراتب تصمیم‌گیری موفق‌تر عمل میکنند.

سه. تجدید نظر در قوانین

وجود برخی از قوانین موجود در سطح جامعه باعث شده است که زنان در مقایسه با مردان احساس تبعیض کنند و همین امر بعضاً باعث دلسرد شدن آنان جهت حضور در تصمیم‌گیری‌های کلان می‌شود. لذا، تجدید نظر در این گونه قوانین می‌تواند باعث دلگرمی بیشتر آنان جهت حضور در تصمیم‌گیری‌ها بشود. چنانچه خانم‌ها تا سطوح میانی مدیریتی خیلی هم به شوق و موفق می‌آیند ولی موقعیت‌های بعدی به آنها داده نمی‌شود. بنابراین باید قوانین طوری تنظیم گردند که زمینه حضور زنان را در امورات مدیریتی و مشارکت سیاسی در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور، سهولت بخشند.

چهار. واگذاری تدریجی مسئولیتها

واگذاری تدریجی مسئولیت‌ها به منظور اینست که جامعه باید مسئولیت‌ها را از سطح خرد یا پست‌های پائین به تدریج در اختیار زنان توانمند قرار دهد و به آنان اعتماد کند و آنان را به هر ترتیب برای پذیرش مسئولیت‌های سنگین

تر آماده نماید. واگذاری تدریجی مسئولیت‌ها به زنان چندین امتیاز دارد، از جمله اعتماد به نفس آنان را جهت حضور افزایش می‌دهد و آنان احساس می‌کنند که جامعه به آنان بها و ارزش داده است، حضور آنان الگویی جهت سایر زنان در جامعه می‌گردد و در نتیجه حضور زنان را در تصمیم‌گیری‌های کلان مملکت افزون‌تر می‌سازد. از جمله ارتقاء تدریجی در سازمان‌ها ربطی به جنسیت ندارد، زنان نیمی از افراد مملکت هستند. بنابراین باید از رده‌های پایین‌تر به صورت آزمایشی آنان را در پست‌ها قرار داد تا نتیجه آن دیده شود و اگر مثبت بود ترفیع داده شود و به مشارکت خانم‌ها کمک شود. [۷]

نتیجه‌گیری

مبارزه با رفتارها و ایده‌های کلیشه‌ای و رسیدن به خودباوری، زنان را آماده می‌کند تا بتوانند در فعالیت‌های اجتماعی مشارکت نمایند. برعکس، اگر زنان ایده‌ها و رفتارهای کلیشه‌ای سنتی را در جامعه در خصوص خودشان قبول نمایند، در ناکامی‌ها خودشان را مقصر دانسته و باعث عدم خودباوری و عدم حمایت زیادی نشان داده‌اند که مردان سریعتر و بیشتر، نسبت به زنان با همان کیفیت کاری ارتقا می‌گیرند و این مسئله فقط نتیجه تأثیرات وجود کلیشه‌های جنسیتی است.

به هر حال، همانگونه که قبل از این ذکر شد ممکن است فردی هویت اجتماعی بارز و برجسته‌ای داشته باشد ولی اقدامی را، خصوصاً اقدامی گروهی را جهت مقابله با تبعیض انجام ندهد. به عبارت دیگر، در صورتیکه هویت اجتماعی گروه اقلیت در راستای صفات کلیشه‌ای درونی قرار گیرد؛ منجر به اقدام گروهی جهت رفع تبعیض نمی‌گردد. برعکس، اگر هویت اجتماعی گروه اقلیت در راستای تجربیات اجتماعی قرار گیرد منجر به اقدام دسته‌جمعی شده و مجموع جامعه را جهت رفع تبعیض درگیر خواهد کرد.

اجرای راهکارهای پیشنهادی می‌تواند مشکلات زنان سرآمد را به طور خاص و مشکلات سایر زنان را به طور عام کاهش داده و در نتیجه حضور آنان را در تصمیم‌گیری‌های کلان مملکتی بیش از پیش بیشتر نماید. راهکارهایی که در این تحقیق پیشنهاد گردیده ابتدا به

دوستانه تقسیم می‌گردد. یک دسته ای آن در عملی شدنش به صورت فردی به خود زنان برمی‌گردد و دسته ای دیگر راهکارهایی هستند که به صورت جمعی، به جامعه زنان یا جامعه به طور عام مربوط می‌شوند.

راهکارهای اجرایی فردی که مربوط به خود زنان می‌شوند مانند: رسیدن زنان به خود باوری شان، حمایت زنان از زنان دیگر و تلاش زنان برای مقابله با تصورات کلیشه‌ای و قالبی در جامعه می‌باشند. راهکارهای اجرایی جمعی عبارت است از: برنامه ریزی بلند مدت جهت آموزش مهارت و افزایش توانمندی های زنان، تشکیل تشکلهای، سازمانها و نهادهای اجتماعی، فرهنگسازی مناسب جهت تغییر نگرش مثبت نسبت به زنان، ارزش دادن به توانمندی های زنان و تجدید نظر در قوانین به منظور ایجاد زمینه مشارکت زنان در جامعه و تصمیم گیرها در کشور.

در یک سخن، راهکارهای پیش نهادی در جهت شکل گرفتن هویت اجتماعی زنان و مقابله با رفتارها و عقاید و خرافات کلیشه‌ای است. در این صورت است که زنان می‌توانند حضور مؤثرتری در برنامه ریزی های کلان کشور داشته باشند.

منابع و پی‌نوشتها

۱. فکوهی، ناصر، سازوکار تبعیض مثبت به مثابه ابزار محرومیت زدایی، پژوهش زنان، ۱۳۸۴، شماره ۱۱۵، ص ۱۴۱.
۲. اسحاق حسینی، سید احمد، راهکارهای نهادینه کردن مشارکت زنان برای توسعه پایدار، جلد دوم، تهران برگ زیتون ۱۳۸۱ ص ۱۹۶.
۳. جوادى، مشرف، تأمین امکانات و منابع بودجه ای برای طرح های ویژه زنان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۶۶.
۴. افشاری، زهرا، ارایه مدلی جهت برنامه ریزی مشارکت بهینه زنان در توسعه پایدار، جلد دوم، تهران: برگ زیتون، ۱۳۸۱، ص ۱۰۲.
۵. همان، ص ۱۴۵.
۶. اسحاق حسینی، پیشین، ص ۱۲۷.
۷. افشاری، پیشین، ص ۵۶.





Rahbord-e-Tawsea

Scientific Researching Monthly
2th year, vol 8, July 2015

Concessionaire: Intercommunity & Justice Assembly:

Managing Director: Dr. Homeira Qaderi

Deputy Director in charge: Assadullah Ibrahimi

Redactor: Moh. Kabir Shafaq

Attended by Board of Authors

Editor: M.Yasin Mohseni

Designer: Ahmadali Hassani

**Add: Golayee Dawakhana, Sabeqa Station,
Intercommunity & Justice Assembly Office, Kabul - Afghanistan**